تحوّلات فکری در ایران

« از مبادی تا عصر حاضر »

تألیف : دکتر موسی بروخیم

استاد دانشگاه تهران

ترجمه : ابوذر صداقت

اردیبهشت ۱۳۳۶

از انتشارات

مؤسسه مطبوعاتی شرق

میدان بهارستان

چاپ مصور

مؤسسه مطبوعاتی شرق

۱۲۸۱۴

مقدمه ای از مترجم: صفحه ای از تاریخ بشر، از تاریخ تحولات مادی و معنوی او، را نمی‌توان یافت که نام ایران و ایرانی در آن دیده نشود. همه جا این نام میدرخشد و همه جا عظمت ملی ما ظاهر میشود...

فیلسوفها، نوابغ، شعرا، دانشمندان و بزرگانی که دراین سرزمین نشو ونما یافته‌اند باوجود اشکالات و موانع بیشمار توانستند ما و فکر مارا بجهانیان بشناسانند. این برای ما افتخار است، افتخاری بزرك...

کدام دایرة المعارف‌را پیدا میکنید که نامهای بزرگی چون ابن‌سینا، ابن‌رشد، رازی، خیام، غزالی و صدها دیگر در آنها نباشد، کدام غیر ایرانی با سوادی است که در مقابل عظمت آنها سر تعظیم فرود نیاورد؟

این تحول فکری - ازروزی که ایرانی بتمدن رسید تاروزی که تمدن او عالی‌تر و درخشان‌تر خواهد شد مانند هر کشوری داستانی دراز دارد که مطالعهٔ سیر آن بی لذت نخواهد بود.

کتاب حاضر تاریخی از اینگونه است.

دراین کتاب، تاریخ اندیشه‌ها وعقاید وچگونگی آنها و تأثیری که در ملت ما داشته شرح داده شده است. و فلسفه‌های ایران را بخارجیان شناسانده بلکه خواسته است که:

«مجموعهٔ کوچکی که درعین حال جامع همهٔ فلسفه‌ها و عقاید باشد» تدوین نماید.

چه بسیار علاقمندان به هنر و فرهنك ایران که مایل بمطالعه کتابی درسیر تکاملی و تاریخ فکری نوابغ این کشور هستندومنبع موثق ودرعین حال جامع نمی یابند.

دانشجویان و دانش پویان ایرانی که میخواهند بدانند: ایران چه بود؟ ایرانیان بزرك چه کسانی بودند؟ ابن‌سینا، خیام، ... چه‌عقایدی‌داشتند

(وصدها مطلب دیگر) لازم استدردریای کتابها غوطه‌ور شوند ویااینکه دست بدامن دائرةالمعارفهای خارجی زنند. زیرا تاکنون تدوین کلیهٔ این مسائل در یك کتاب صورت عمل نگرفته است.

لازم بود که کتاب جامع وکاملی ازاین نوع تهیه شود و:

کتاب حاضر، مجموعه ای از اینگونه است.

شکی نیست که مطالعه این کتاب بر هر فرد ایرانی علاقمند بمیهن لازم میباشد.

این کتاب (تحولات فکری درایران)درسال ۱۹۳۸ میلادی بزبان فرانسه در پاریس واز طرف مطبعه A · marchnd (شماره۳۱ خیابان Villa d, alésia) منتشر گردید وبدون شك بهترین کتاب در نوع خود تشخیص داده شد.

مترجم در کتاب‌حاضرمنتهی کوشش خودرابکار برده است تااصالت متن ازهرلحاظ حفظ شود . از این نظر بعضی از متون فارسی کتب ادبی که بوسیلهٔ مؤلفین فرانسوی بزبان فرانسه ترجمه شده و مورد استفادهٔ مؤلف قرارگرفته بود، در ترجمه حاضر عین متون نقل شده است. و این خود وظیفهٔ لازم و مهمی برای مترجم بود.

مطالبی که درحواشی کتاب برای تفسیر و روشن شدن مطالب ذکر شده است از خود مؤلف میباشد.

.... درخاتمه اجازهٔ میخواهد که ترجمه حاضررا به:

پرفسور دکتر موسی بروخیم ، مؤلف دانشمند و استاد بزرگواری که همه جا و همواره مشوق مترجم و کار های او بوده است تقدیم نماید.

« ابوذر صداقت »

تهران اردیبهشت ۱۳۲٤

تقدیم کتاب:

به ایران - بشاه ایران - بایرانیان به پدر - به مادر
به برادران و خواهران به دوستان فرانسوی به
معلمین و استادان ایرانی و خارجی

و

به همهٔ دوستداران دانش و فرهنگ

«موسی. بروخیم»
پاریس. ۱۹۳۸

مقدمهٔ مؤلف: این کار ثمرهٔ تخیلات و اندیشه هائی است که در جوانی داشته ام. و درحقیقت بهترین پاداشی است که می توانم برای خود و ایده‌آل خود درنظر بگیرم، زیرا: همیشه آرزوی من این بود که کتاب در تجلیل از نبوغ دانشمندان ایرانی بنویسم....

وظیفهٔ‌مهم ولازمی بود که درمقابل وطن عزیز خود داشتم. وطنی که همه چیز خودرا مدیون آن میدانم و برای من از هرچه که هست بالاتر و بزرگتر است.

« موسی بروخیم» پاریس ۱۹۳۸

((پیش گفتار))

« در بین همهٔ ملل آسیا، ملت ایران تنها ملتی است که باید بیش‌از همه موردمطالعهٔ مورخین‌قرار گیرد و بیش ازهرملت دیگری منابع تحقیق دارد. زیرا درهر مرحلهٔ ازتاریخ خود درتماس باتمدن هائی بوده که تا برروی آن تمدن اثر گذاشته ویا چیزی ازآن اقتباس نموده است. وما با مطالعهٔ تاریخ تمدن ایران ازآن تمدن‌ها آگاهی مییابیم و بالعکس.

این تماس گوناگون بود: نوبه بنوبه وبمرور تاریخ ایران باتاریخ هند. آشور، شوش، بابل، لیدی، یونان، مصر، رم، بیزانس، عرب، ترك و مغول ترکیب یافته است.

«ایران زمانی بغرب وزمانی بشرق متمایل گشته و باتمدنهای آنها درآمیخته است درحقیقت میتوان ایران‌را مرکز تقاطع و برخورد نژادها، ادیان و تمدن های مختلف دانست». (۱)

ایران دراین تماس مداوم باملل مختلف برای خـود اصلی تـرین تمدن را ساخته است: یعنی تمدنی که از ابتکار خود او ومخصوص بخود اوست؛ تمدنی که ازهمهٔ تمدن‌هـای دیگری چیزی اقتبـاس کرده و درخود دارد ولی بهیچ کدام آنها شبیه نیست. بهمین دلیل تحـولات فکـری و اصولا اندیشه‌های فلسفی ایران مانند تمدنش دارای همین دو خصوصیت

---

(۱) ازکتاب Darmsteter , بنام (نظر اجمالی برتاریخ ایران) صفحه ۶۳

متمایز می باشد یعنی درعین آنکه افکار و اندیشه های ایـران ابتکاری و مخصوص بخود اوست درعین حال از افکار واندیشه‌های غرب و شرق در آن میتوان چیزی یافت.

این تحولات فکری بارز ترین و درخشان ترین ثمرهٔ تمدن چندین هزار سالهٔ ایرانست.

منظور وکوشش ما مطالعهٔ همین افکار و اندیشه‌هاست و آنرا از مبادی اولیه تاعصرحاضر بررسی خواهیم کرد. دراین بررسی ازهمهٔمراحل تنزل وترقی و تحولات وتغییرات آن خواهیم گذشت. این مطالعه اززمان هخامنشیان شروع شده وچهار مرحلهٔ مختلف دارد:

اولین مرحله آن ازهخامنشیان آغاز یافته وبا پایان سلسله‌ساسانیان خاتمه می یابد واین موضوع بحث فصل اول ماست. (مطالعهٔ تحولات‌فکری درایران قدیم ازقرن هفتم قبل ازمیلاد تاقرن هفتم بعدازمیلاد).

درقرن هفتم میلادی‌جنبش دینی بزرگی درمرزهای مشترك ایران و صحرای عربستان بوجود آمد و این جنبش آنقدر قوی بود که مقاومت درمقابل آن امکان نداشت و در مدت کمتر از صدسال توانست درتمـام نواحی مجاور خود نفوذکند این جنبش دینی اسلام و محمد راهبـر و مؤسس آن بود.

اسلام باورود وغلبه به ایران سنن دینی و تمدن خـودرا بآن تحمیل کرد . اما دیگرملت ایران بهیچ وجه آنچه‌راکه داشت ترك ننمود: اسلام را پذیرفت ولی آنرا بادین مزدك که دین اجدادی او بود ترکیب کرده و تشیع‌رابوجودآورد وشیعه‌گری ایران‌را ازهمهٔ ملل اسلامی جداکرد. ملت ایران تمدن،فلسفه و افکار خودرا بر ملت نیمه‌وحشی عرب تحمیل نمود و بدینطریق تجدید حیات عقلی وفکری برای خود بوجود آورد که بیش از پنج قرن دوام یافته ونام ایران را همیشه بنام قهرمان تمدن و فلسفه اسلامی باقی گذارد.

لذا مطالعهٔ ما درفصل دوم: دخول اسلام بایران وتغییرات وتحولات آن خواهد بود.

درفصل سوم تجدید حیات فلسفی درمشرق زمین را که بوسیله ایرانیان انجام گرفته بررسی و تحقیق خواهیم نمود.

اما درقرن سیزدهم بود که این جنبش بزرك فکری بعد از نیم قرن (قرون اولیه هجری) درخشندگی ناگهان از نظرها ناپدید شد. از آنروز ببعد تا اواخر قرون گذشته، باوجود اقدامات و کوشش هائی که برای تجدید زندگی هنری میشد، معهذا فکر فلسفی درایران رونق نداشت بلکه میتوان گفت سرچشمه این تحولات فکری خشکید. وچون همه وقت ایران پرچمدار فلسفه وهنر وفکر دنیای اسلام بود بامحوتحول فکری در آن، دنیای اسلام مشرق زمین نیز از تحولات فکری و فلسفی دور ماند.

این معمای غم انگیز سالیان درازی مسئلهٔ غامض و بحث و تحقیق جالبی برای خاور شناسان بود. هر یك برای توضیح علل این ناپدیدی ناگهانی چیزی میگفت وعلتی میتراشید. وبالاخره خاورشناسان درحالی که فقط تحولات فکری را مجرداً وبدون درنظر گرفتن ارتباط آنها با عوارض اجتماعی وتاریخی ما مطابقت میکردند، باین نتیجه رسیده اند که علت اصلی این ناپدیدی موقعیت های گوناگون ظاهری بوده است: یعنی علت آشکار و ساده وموقعیتی آن بیش از علت حقیقی و واقعی و عمقی بوده است وهمچنین کلیه این خاور شناسان فقط یك وجه مسئله را تمیز داده اند وآن عبارت از: توسعه تعصب وخرافات دینی و تأثیر آن روی تحولات وافکار فلسفی بود. البته ما منکر اهمیت این علت نیستم ولی معهذا معتقدیم که این علت فقط میتواند درتضعیف و تنزل وانحطاط مؤثر واقعی باشد ولی هیچوقت برای محو همیشگی آن کافی نخواهد بود.

علت حقیقی بعقیدهٔ ما چیز دیگری است. قسمت اعظم این علت شاید کلیهٔ آن علتی سیاسی واجتماعی باشد. ومادر قسمت اول فصل پنجم آنرا ثابت میکنیم.

بخش دوم فصل پنجم به بحث درتحول فکری درایران از بعد از قرن چهارم تاعصر حاضر اختصاص یافته است. ودرچندین صحنه چکیده ای از تجدید حیات فکری وفلسفی در ایران معاصر داده خواهد شد. وسپس تأثیر

سلسلهٔ پهلوی و سیاست جدید دراین تحول فکری مطالعه خواهدشد.

ما درخلال مطالعات خود اغلب بتاریخ ملت ایران مراجعه مینمائیم وگاهی صفحاتی ازاین تاریخ‌درخشان را در خلال قرون ورق میزنیم زیرا عقیدهٔ ما براین است که سرنوشت فلسفی وفکری وذهنی و ادبی هرملتی درتماس مستقیم وغیر مستقیم تحولات تاریخی و اجتماعی آن ملت است.

ازهمین لحاظ کتاب ما فقط یك کتاب فلسفی نیست همانطور که تاریخی محض هم نخواهد بود.

ما همهٔ جزئیات زیر تحولات تاریخی و فلسفی ایران را مو شکافی نمیکنیم. زیرا این امر درخور کتابی درچندین جلد است.

ما مکاتب و سیستم های فلسفی وحوادث گوناگونی که در بوجود آوردن آنها تأثیر داشته وارتباطات آنها وارد مطالعه و تحقیق شده‌ایم.

درحقیقت کتاب‌حاضر مطالعه ای‌درسرنوشت فکری و فلسفی ایران درخلال قرون است که سرنوشت تاریخی در آن بی‌تأثیر نبوده است.

فصل اول

تحولات فکری در ایران

قبل از اسلام

کلیات

الف: وضع جغرافیائی ایران- فلات ایران باموقعیت جغرافیائی خود از همان روزگار اولیه چنین ساخته شده بود که در حوادث سیاسی واجتماعی آسیا نقش بزرگی‌را بازی کند.

این فلات وسیع که هندوستان، تبت وچین، ترکستان روس، بحرخزر قفقاز، آسیای صغیر، سوریه، عراق،خلیج فارس ودریای عمان آنرا محدود میکرد درحقیقت (پل بین‌المللی) است که آسیای شرقی را بآسیای غربی (وازآنجا باروپا) متصل میکند.

بعلاوه، غیر از عواید تجارتی که ایران همیشه، ازگذشته و حال، بعلت موقعیت جغرافیائی خود کسب کرده ، این موقعیت جغرافیائی نتیجه بزرك وشامخی دربرداشت. این اهمیت تنها برای ایران نبود بلکه برای انسانیت ودر تاریخ تمدن بشریت نقش مهم وبارزی بازی کرده است.

باین علت که: کشورهای مجاور ایران و کشورهائی که ایران باآنها درتماس دائم بود ، هرکدام خود منبع و مبتکر تمدن مخصوصی بودند و نقطهٔ توجه همهٔ این تمدنهای مختلف ایران بود.

« ایران‌چهارراهی بود که ملل‌مختلف باهم تماس میگرفتند و تمدن های آنها باهم مخلوط میشد» (۱)

زیرا، ازیکطرف ایران درتماس باتمدن های ملل‌سامی (مانندمصریان، فنیقی‌ها، کلدانی‌ها، آشوری‌ها،ارمنی‌ها ،آتش پرستها، کلیمی‌ها،وغیره) بود

---

(۱) ازکتاب Henri Berr بنام (ایران قدیم و تمدن ایرانی) . مقدمه کتاب، صفحه ٦

وازطرف دیگر تمدن‌های ملل آریائی (مانند یونانی‌ها، رمی‌ها، هندی‌ها)
وتمدن های ملل نژاد زرد (مانند چینی‌ها، ترک‌ها، وسیت‌ها) دائم باتمدن
ایران ترکیب میشد.

وبدینطریق« ایران بین آسیای شرقی ومغرب زمین ارتباطی برقرار
کرد. وبعدها سیل مهاجرین و کمی بعدارتش ها بطرف این فلات های
مرتفع ووسیع سرازیر شدند» (۲)

این نشان(پل بین‌المللی) که ازهمان مراحل اولیه تمدن انسانی
بایران تخصیص داده شده است، هرچند برای ایران خدمات شایانی انجام
داده، آنرا مرکز اصلی تمدن وتحولات فکری دنیای قدیم و آسیای جدید،
ساخته است، معهذا این نام و خصوصیت برای ایران بدون ضرر نبوده
است: زیراکه ایران درمرز شمال‌شرقی خود، ازطرف ترکستان، روزنه‌ای
بطرف صحرای وسیعی داردکه ازاکزوس (oxus)تا بایکال (Baikal)
ادامه داشته وبقیه ادامهٔ آن در ترکستان چین ودر مغولستان وبالاخره تا
سواحل اقیانوس آرام پایان می‌پذیرد .

واین رخنه همیشه برای ایران بدبختی بزرگی بود.

این صحرای وسیع وحزن آور که مسکن شاخه ای از مردم نژاد
زرد بودهمیشه بیش‌از هرچیز وهرکشور دیگری برای ایران وایرانی مایهٔ
اندوه وغم و دلواپسی و تشویش بود.

ومللی‌هم که بایران دست یافته‌اند آنهائی بودند که بیش از همه
ایران را ترساندند ، درهمه موقعیت‌ها قوای دفاعی آنرا ازبین بردند ، و
بالاخره‌دربحرانی ترین‌مواقع تسخیرش کردند وهمه‌چیزآنرا درهم‌شکستند
وهمه‌جا خرابی وقتل وغارت ببارآوردند وبالاخره درتمدن وفرهنگ آن
وقفه و رکودی وارد ساختند که اغلب تا چندین سال متمادی قابل
جبران نبود .

زیرا این ملت‌های وحشی هیچوقت نمی‌توانند به آذوقه کم و منابع

۲- ازکتاب H . Berr صفحه ٦

محدود وضعیف این صحرا قناعت نمایند . این صحرا نمی‌تواند همهٔ مردم نژاد زرد خودرا سیر کندولذا برای‌جبران کم بود، قبایل وحشی‌مجبورند که بکشورهای مجاور خود حمله کنند. ایران وچین دو همسایه غنی این‌ملت‌ها بودندو گاهی‌هم میخواستند ازاین (پل) ایران برای رسیدن‌باروپا استفاده نمایند . همین حملات (زخم التیام ناپذیر) ایران و چین بود . و شاید اصلی‌ترین علتی بود که باعث رکود تمدن درخشان این‌کشور گشته است.

این ملت‌ها درمراحل‌مختلف نام‌های‌گوناگون داشته‌اند: تورانی‌ها، پارتها ، هفتالیت‌ها ، وبالاخره مغولها . هرچندنام این قبایل تغییرمیکرد ولی روش حمله ، خرابی ، قتل وغارت آنها هرگز تغییر نمینمود .

بدین طریق ، ایران بعلت (موقعیت جغرافیائی) ، درتحول تمدن وتاریخ خود ، دووجه متمایز داشته است: ازیکطرف نقطهٔ توجه‌تمدن‌های مختلف وچهار راه برخورد ملت‌ها بود ؛ این تمدن ها دراین نقطه تلاقی میکردند ولی درکشورهای مجاور به نتیجه میرسیدند ؛ و ازطرف دیگر محل عبور مهاجرین بود. وهمیشه قبایل وحشی‌آسیای مرکزی بآن‌یورش برده وآزار وظلم روا میداشتند . وهمهٔ تاریخ این ملت هم دراین مسائل قرار دارد.

ب : خصوصیات تمدن وملت ایران ـ منظورما از برخورد و ترکیب واختلاط تمدن‌ها فقط اختلاط بی‌شکل و ساده این تمدن ها نیست بلکه :

« در عهد سه سلسلهٔ متوالی سلاطین ـ که یك سلسلهٔ آن خـارجی بوده ـ وبین همهٔ مخالفت‌ها وتناوبات‌گوناگون ، حکومت ایران توانست بتوسعه و ایجاد تمدن مخلوطی بپردازد که درآن مصر ، فنیقیه ، آشور ، کلده ، یونان و بالاخره آسیا وافریقا واروپا هریك چیزی تازه افزوده بودند . این تمدن با آنکه عناصر مختلفی ازهریك از تمدن های دیگـر داشت ، درعین حال اصلی‌وابتکاری بود . هرچند ایران خیلی‌ازتمدن های دیگراقتباس کرده است ولی‌شخصیت اجتماعی آن باعث شدکه‌این‌اقتباسات پوشیده و مخفی بماند . وبین همهٔ این چیزهای گوناگون که از خارج بآن

رسیده معهذا خصوصیات اصلی آن همچنان محفوظ مانده است . ایران ـ چه فاتح وچه مغلوب ـ همیشه درموجودیت خودپابرجا ومداوم است وهمه گاه بعلت سرشت درونی که دارد تأثیر بزرگی بر روی ملل دیگر اعمال میکند »(۱)

وآنچه که دربارهٔ اصلیت ایران و ابتکاری بودن تمدن آن میتوان گفت این است که : ایران ازچندین لحاظ وجوانب به همهٔ دنیا شبیه است ولی معهذا عمقاً بهیچکدام آنها شبیه نیست .

تمدن ایران مخصوصاً وقبل ازهرچیز تمدنی ایرانی است.

و اگرچیزهائی از خارج اقتباس نموده است آنها را بنحوی مخفی کرده که تمیز آنها امکان‌پذیر نیست ودرعوض این تمدن ابتکاری خود را بملل‌دیگری انتقال میداده است وطرح‌های اولیه این تمدن‌راکه‌درآغوش خود او بطور طبیعی شگفته بود بآغوش کشورهای دیگر میانداخت.

ایران مسکن اولیه دوملت از نژادآریا بود : (مادها وپارسی‌ها) وهمین دوملت توانستند که تمدن‌های ملل دیگر را بمنصه ظهور رسانند و با استفاده از نبوغ و ابتکارات خود در دنیای آنروز جائی بس بزرك و عالی بازکنند . (پارسی‌ها یا پارسیان که باصطلاح تاریخ نویسان بقوم پارسه معروف است).

مادها در قسمت شمال‌غربی فلات ایران زندگی میکردند . وشش ایل‌بودند : (بوزها ـ پرتاسن‌ها ـ استروخانت‌ها ـ تریزانت‌ها ـ بودین ها ـ مغ‌ها .) و پایتخت آنها شهرهمدان بود که اکباتان میخواندند . با دامپروری وزراعت زندگی میگذراندند . مادها چون اصولا مردمی‌ساده بودند وخوی ملایم داشتند بیشتر به تئوری و نظر اهمیت میدادند وازاین رو مردمی غریزتاً نظری بودند و بهمین دلیل در ایران قدیم آنها اولین ملتی هستند که افکار وادیان و نظریات فلسفی را پایه نهادند در حقیقت تحول فکری ایران با آنها و درمیان آنها شروع میشود .

---

(۱) کتاب H . Berr . صفحه ۸

ایرانی‌ها - دومین ملت از نژاد آریا که آنها را پارسیان Les Peroos میخوانند - در جنوب فلات ایران ، فارس ، سکنی داشتند که استانهای فعلی فارس و کرمان جزو آن بود . از ده ایل ترکیب یافته بودند که شش تای آنها عبارت بودند از : (پازارگادها - مارافین‌ها - ماسپین‌ها - پانتالین‌ها - دروزبین‌ها و ژرمانین‌ها) مردمی فلاحتی بودند ولذا بیشتر دریك نقطه ثابت اقامت میگزیدند .

اما چهار ایل مهم دیگر یعنی : (دائن‌ها - ماردها - دروپیك‌ها - وساگارتین‌ها) بیشتر چادرنشین و صحراگرد بودند .

پارسیان (درست عکس مادها که مردمی آرام و اهل نظر بودند) جنگجو ، جسور واهل عمل محسوب میشدند . و دو سلسلهٔ بزرك قدیمی سلاطین ایران یعنی ساسانیان وهخامنشیان از پارسیان ومردم قبایل پارس بودند و این دو سلسله موفق به ایجاد با عظمت ترین حکومتهای ایران شدند که ازهند تا رود نیل و تا دریای مدیترانه ادامه داشت .

مادها و پارسیان دو هستهٔ مرکزی و اصلی ملت ایران را تشکیل دادند . اما چون ایران در تماس دائم با ملل مختلف بود وسیل مهاجرین و حملات بیگانه دقیقه‌ای آرامش نمیگذاشت ، نتوانست در خلال تحولات تاریخی خلوص نژادی خود را حفظ نماید .

ازهمان لحظات اول ، ملل مختلفی از نژاد سامی چون کلدانیان ، آشوری‌ها ، ارمنی ها و یهودها ازجانب مغرب بایران آمدند و با مردم این سرزمین در آمیختند و ازجانب مشرق یعنی از آسیای مرکزی اقوام پارت وتورانیان آهنك ایران کردند ومهاجرت آنها شاید قبل‌از(اشکانیان) arsacides وشاید هم مقارن آنها بود . بنحوی که کشورایران سرزمینی مرکب از ملل ونژادها و ادیان و افکار وعقاید مختلفی درآمد که آشتی وآمیزش مسالمت‌آمیز بین‌آنها خالی از اشکال نبود . اماباوجود این ، از این ملغمه و ترکیب ملت های مختلف ، ملت واحد واصیلی بوجودآمد که بنام (ملت ایران) خوانده میشود .

زیرا ، مردم (مادوپارس) نه تنها موفق شدند که تمدن‌های مختلف

وگاهی مخالف را باهم آشتی دهند واز آن تمدن جدیدوایرانی بسازند، بلکه باین نتیجه رسیدند که ازترکیب واختلاط ملل گوناگون ونژادهای جورواجور وادیان مختلف ، ملتی با خصوصیات ابتکاری بسازند .

آمیزش، سازش وعقاید وگذشتهای سیاسی ملت ایران بامهاجرین ومتجاسرین بنحوی بود که همهٔ تازه‌واردین دراسرع وقت ودرکمال میل و شوق باین ملت می‌پیوست وبزودی دراوحل میگشت .

وانگهی ، ملت مادها وپارسه‌اغلب بلکه‌همیشه دارای تمدنی‌عالیتر وبرتراز تمدن متجاسرین ومهاجرین بود. حتی هنگامیکه این ملت در پیکار با ملتی قویتراز خود مغلوب میشد ، واستقلال خود را ازدست میداد و زیرسلطه‌ملت غالب‌قرارمیگرفت ، معهذا ملت غالب بهیچوجه نمیتوانست ملت ایران را درخود حل کند بلکه برعکس مجبور بود که به شخصیت ملی احترام وتعظیم کند وبرای اوجائی جداگانه و محترم تخصیص دهد . هرگزملت ایران موجودیت خود را ازدست نداد: چه غالب وچه مغلوب همیشه پا برجا واستواربود .

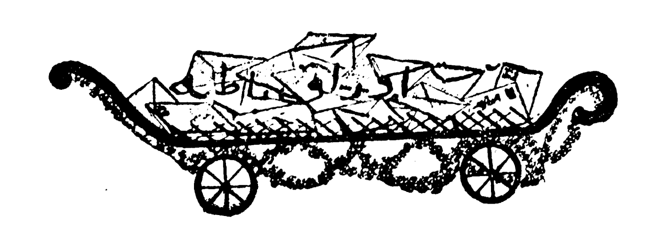
اکنون که بدینطریق خصوصیاتی‌ازملت وتمدن ایرانی را دانستیم، قبل ازپایان‌کلیات و ورود بمطالب اصلی باید یاد آور شویم که : سرنوشت تاریخی این ملت درحقیقت‌تحت تأثیردوعامل بزرك بود وآندو عبارت بودند از : هجوم و اختلاط (حمله وسپس ذوب شدن در آن) . این دو عامل همیشه یا بوسیله ملت ها و یا بوسیله تمدن ها تکرار میشده است .

تحول تاریخی ایران همیشه دارای‌تناوبی منظم است : انحطاط و سپس ترقی وصعود. بدین صورت که انحطاط این کشور ازیورش ها ،هجوم ها وحملات ملل‌وحشی صورت می‌پذیرد وسپس با روی‌کارآمدن ایرانیان وبعلت نیرو و نبوغ آنها دوباره حکومت خود رادردست گرفته و ترقی آغاز میکنند .

تمدن ایرانی فقط زمانی می‌توانست بحد اعلی رشد و توسعهٔ خود

برسد که سلسلهٔ قوی ومقتدری بر ایران حکومت کند یعنی درحقیقت ایران را از شر هجوم وحملات وحشیان در امان بدارد . درچنین زمانی بود که تمدن سیر حقیقی ومعنوی خود را ادامه میداد وافکار ایرانی هرروز از روز دیگر درخشان تر وعالیتر آشکار میگشت .

تمدن ایرانی که تمدنی در عین حال اکتسابی و طبیعی است ـ دارای خصوصیت سومی نیز می باشد . واین خصوصیت است که آنرا از همهٔ تمدن های دیگر متمایز میسازد : وآن اینست که (تمدن ایرانی همیشه به نسبت با حوادث و عوارض سیاسی رشد وتوسعه میافته است) . ودرحقیقت این تمدن پرتو وانعکاسی ازموقعیت سیاسی این کشور است .



۲

تشکیل حکومت ایرانی

دکتر G. Contenau (۱) چنین میگوید: «تاریخ آسیای غربی ازحدود سه هزارسال قبل ازمیلاد شروع میشود. اما درحدود هزار سال قبل از آن تاریخ درهمین آسیا تمدنی درست شده بود که در سال سه‌هزار قبل ازمیلاد منتهی رشد وترقی خود راداشت».

بدین ترتیب تمدن ایرانی، یکی ازقدیمی ترین تمدن‌های جهان‌است، چونکه تاریخ پیدایش و مبداء آن‌چهار هزار سال قبل از تولد عیسی مسیح می باشد.

اما تمدن این دوره ایران (یعنی از چهار هزار تا هزار سال قبل ازمیلاد) برای ما چندان‌مشخص وروشن نیست زیراآنرا فقط از فسیل ها و بقایای باستان شناسی میشناسیم وازاین نظرچنین تمدنی فقط در قلمرو هنرمیباشد. این‌تمدن‌درارتباط مستقیم باتمدن(عراق)است زیراا کثرنمونه‌های خود را ازهنرآنکشورواقتباس نموده‌است. طبیعتاً مدارکی که‌جنبش‌های معنوی، دینی، وفکری این دوره را بما معلوم سازد وجود ندارد و چون نمیخواهیم گفته هـای ما مستند بدلایل و مـدارك موثق تـاریخی نباشد ازمطالعهٔ این دوره (ماقبل تاریخ) که ازآن مدارك ومنابع‌موثقی دردست نداریم خودداری نموده وازدولت‌ماد شروع‌میکنیم:

الف: **حکومت ماد**. اولین پادشاهی که در(مدی) سلطنت کرده وتاریخ نام اورا بنام اولین پادشاه ماد ثبت کرده است: **دیاکو (دیااوکو** Degoces) می باشد (۷۰۸ تا ٦٥٥ قبل از میلاد). این پادشاه‌قبایل مختلف ماد راکه برقابت یکدیگر درنزاع بودند متحدکرد وبصورت‌ملت واحدی درآورد. وبدینطریق حکومت ماد را پایه‌گذاشت.

---

(۱) درکتاب: تمدن ایرانی درقرن چهارم قبل ازمیلاد. صفحه۳.

این حکومت بعد از نشوو نما(پارسه) را نیز بتصرف خود درآورد. پایتخت این سلسله شهر(اکباتان) بود که خرابه‌های آن اکنون در نزدیکی همدان است (درغرب ایران فعلی) . دومین پادشاه بنام (**فرورتیش** phraorte) معروف است(که از ٦٥٥ تا ٦٣٣ قبل ازمیلاد بوده است) وسومین سلطان (**هووخ شتر** Cyaxare) بود که از ٦٣٣ تا ٥٨٤ قبل از میلاد میز بسته است .

این هرسه سلطان با ملل چادرنشین مجاور جنگیدند . مثلادرشمال شرقی قوم سیت Scythes (سك ها) را هم کوفتند ، این قوم که باقتضای سر نوشت تاریخی خود (مـدی) را مرکز تاخت و تاز خود قرار داده بـودند .

بالاخره چهارمین و آخرین پادشاه این خاندان (**ایخ تو ویگو** Astyage) بود (٥٥٠ تا ٥٨٤ قبل ازمیلاد). درزمان این پادشاه، ایرانی با ارزش وآباد وجود داشت .

کوروش کبیر (Cyrug) که دیگر نمیتوانست میهن خود (پارسه) را تحت تسلط مادها ببیند بفکر حمله وتصرف ماد افتاد و بالاخره دولتی را که تا آنروز بمدی وسلسله ماد تعلق داشت درهم شکست وسلسلهٔ(مادو پارسه) را بنیاد گذاشت . واین سلسله را بنام (هخامنشیان) که نام قبیله خود وواجداد او بود، خواند . این قبیله یکی از قسمت های کوچك ملت پارسه بود .

ب : **حکومت هخامنشیان** ـ هخامنشیان (که فرانسویان آنها راAchémenidesمیخوانند) بـه شش قبیلهٔ قدیمی ایران کـه بکار فلاحتی اشتغال داشتند تعلق داشت . کوروش که اولین سلطان این سلسله وپادشاه ایران تجدید حیات یافته بود (آستیاژ) را مغلوب کرد و درسال ٥٩٠ قبل‌ازمیلاد سلسلهٔ مادها را درهم کوفت وایرانرا متحدساخت. درسال ٥٤٦ قبل ازمیلاد به دولت لیدی حمله برد وآنرا فتح کرد . و بعد از این فتح به سراغ مستعمرات یونان درآسیای صغیر رفت و آنها را نیز بتصرف آورد وسپس بطرف مشرق گرائید وقوم سیت ها راکه دشمن قدیمی ایران بودنددرسال ٥٣٩ تارومار کرده بلخ راگرفت وسمرقندومرو نیزتحت سلطه درآمدند . وبطرف (سیردار یا) پیشرفت وقلاع آنرادرهم

شکست . این ایجاد صلح و آرامش در سرحدات شمال و مشرق ایران، کوروش را وادار کرد که بسیستان برود و قوم (ساس) را که در آنجا ساکن بود خاموش سازد و با این کار موفق گشت (۵۳۰ قبل از میلاد) .

در بین همهٔ ملل آسیای غربی تنها (بابل Babylonie) مانده بود که بایست تسخیر کرد . (نبونید) پسر بخت النصر در این زمان در بابل حکومت میکرد و پادشاه نالایق و فاسدی بود . این پادشاه مردم را بستوه آورده بود و اغلب حکومت و پایتخت خود را بقصد عیاشی و شکار ترك مینمود . پسر او (بالتازار) هم لیاقت سلطنت نداشت و نمی توانست شهر (سمی راسیس) را اداره کند . و آنقدر بر روی ملل مغلوب شکنجه و آزار میداد و اسیران یهودی و اقوام دیگر را که اجداد او باسارت آورده بودند تحت شکنجه و ظلم قرار میداد که دیگر جای هیچگونه محبتی در قلوب مردم نداشت و این نفرت مردم نسبت به او بحدی بود که در آنهنگام که کوروش با سپاهیان خود در آستانهٔ شهر ظاهر شد ، اهالی با جان و دل این پیروزی را بشاه ایران تبریك گفتند . و مقدم او را گرامی داشتند و این پیروزی با وجود «حصار های قوی بود که شهر را در خود داشت و منابع حیاتی و غذائی در شهر فراوان بود» . (۱)

کوروش پس از تسخیر فرمان داد که معابد محفوظ بماند و از آنها حمایت شود و هیچگونه چپاول و غارتی صورت نپذیرد . کوروش کبیر در همهٔ فتوحات خود هیچگاه مانند فاتحی که تشنهٔ افتخار و یغماگری باشد نبود بلکه همیشه و همه جا مانند مدیر مدبر و سیاستمدار مطلع و عاقلی شهر را اداره میکرد .

سیاست اخلاقی و ماهرانه کوروش کبیر این بود که : «آزادی را بملت مغلوب میداد ، و ادیان آنها را آزاد میگذاشت و نیکی و صلاح آنها را در نیکی و راحتی و صلاح حکومت ایران یکسان میدید و بدین نحو آنها را اداره میکرد » (۲)

و بالاخره با فتح بابل آسیای غربی تماماً متحد شد و جزو حکومت و قلمرو ایران قرار گرفت و در این وقت کوروش بنام (قهرمان و مدافع ملیتها)

---

(۱) از کتاب Berr موسوم به (ایران قدیم و تمدن ایرانی صفحه ۴۹)
(۲) از کتاب Berr صفحه ۱۰

تاجگذاری نمود. منظور اصلی او این بود که ازاین قلمرو وسیع (اتحادئی از ملل مختلف) بسازد که هریك ازاین ممالك متحده، خودمختاری واستقلال تمام داشته باشند وروی هریك نایب السلطنه ای حکومت نماید و انتخاب این نایب السلطنه ها با خود ملت باشد وفقط دریك اصل مجبور باطاعت ازحکومت مرکزی باشند وآن اصل هم: مسئله لشگرکشی، سیاست خارجی وامنیت اجتماعی قلمرو ایران بود.

«چنین بنظر میرسد که کوروش این فکر بدیع وطبیعی را در سر می پروراند که: دنیا وملت های مختلف جهان را با هم متحد کند نه تنها صلح و پیروزی ونظم را درسراسر گیتی برقرار سازد. بلکه عدالت واقعی را فرمانروای مطلق مردم سازد» (۱)

وبدینطریق به اقوام بنی اسرائیل که در بابل اسیر بودند وعده داد که به کشورهای اصلی خود برگردند وبرای خود معبد بسازند بشرطی که درحمله بمصرجلودار ارتش ایران باشند. زیرا تنها مصردر دنیای آنعصر پا برجا بودوممکن بود امروزیا فردا خطر بزرگی برای تمامیت حکومیت ایران ایجاد نماید. درآنهنگام که کوروش مشغول تهیه مقدمات فتح کشور فراعنه بود، درسال ۵۲۸ ـ مطابق آنچه که ازمورخ نامی هردوت مانده ـ دریکی ازجنگهای خود که علیه ملکه (ماساژت) میکرد کشته شد. معروف است که کوروش تقاضای ازدواج ازاین ملکه کرد، ولی با جواب یأس و منفی مواجه شده بود.

قوم ماساژت در ماوراء (یاکزارت) و در شمال شرقی آسیا مسکن داشتند.

بدین ترتیب فداکاریها واعمال کوروش ناقص ماند زیرا نه مصررا فتح کرد ونه موفق شد که فلات ایران وملل مختلف را بصورت(ملل متحد) سازمان دهد.

کمبوجیه ـ پسر کوروش ـ دراولین وحله حملات خود را آغاز کرد وپس از او داریوش اول فتوحات اجداد هخامنشی خودرا تعقیب نمود.

کمبوجیه Cambugse پسر بزرك کوروش در زمان حیات پدر خود سلطنت بابل را گرفته بودودر ادارهٔ مملکت با پدرهمکاری میکرد.

(۱) از کتاب Berr صفحه ۱۱

ولی برعکس پدر که پادشاهی عادل‌وانسان‌دوست بود، کمبوجیه‌پادشاهی ظالم و بیرحم محسوب میگشت .

«هنگامی که کمبوجیه واقف گشت که یکی ازهفت قاضی مشهور وبزرك ایران فسادی کرده است ، دستورد د اورا زنده پوست بکنند وازپوست اومقر (نشیمن‌گاه) اورا بپوشانند وبه پسرش که جانشین پدر شده بود فرمان داد تا روی آن نشیمن‌گاه بنشیند وهنگام اجرای عدالت بیاد پدر باشد . . » (۱)

سلطنت اومقارن با سرکشی های مللی که تازه مغلوب شده‌بودند آغاز گشت . (۵۲۹ سال قبل ازمیلاد) . لذا کمبوجیه مجبوربود که علیه این ملل یاغی لشگر-کشی هائی نماید ودرهمین جنگها بود که قساوت او بهمه معلوم گشت . و بالاخره وقتی که درسال ۵۲۶ قبل ازمیلاد از کار قلع وقمع شورشیان فارغ گشت بفکر تعقیب نقشه پدرافتاد وخیال تصرف مصر کرد. چون برادرش (بردیا) ملقب به سمردیس بیش ازاو مهربان وملت دوست بود وایرانیان نیز باوعلاقمند بودند هنگام تصرف مصر دستور قتل بردیا را داد . واین قتل باین علت بود که کمبوجیه بخیال خود ازشورش آیندهٔ برادرخود جلوگیری نماید . وکسی ازآن واقعه مطلع نشد .

کمبوجیه که دراین‌وقت با برقراری آرامش‌درایران قدری‌راحت‌شده بود بطرف مصرحرکت کرد . مصردراین وقت «تنها کشور متمدن مشرق بود که ایرانیان تا آنروزبآن کاری نداشتند» (۲)

«پامتیك سوم» پادشاه‌مصردرسال ۵۲۵قبل ازمیلاددر(پلوز)مغلوب شد ومصربتصرف ایران درآمد .

باتصرف مصرهم آز وجاه طلبی کمبوجیه تخفیف نیافت .اومیخواست بازهم بفتوحات و لشگرکشی خود ادامه دهد . بهمین جهت ازیکطرف‌از مغرب (کارتاژ) وازطرف‌دیگرازجنوب(نوبی)رابتصرف آورد .فنیقی‌هاهر-چندمطیع دولت‌مرکزی‌بودند-ازدادن کشتی بایران برای‌حمله‌علیه‌مستعمرات قدیمی امتناع‌ورزیدند لذا کمبوجیه مجبورشدازلشگرکشی دریائی صرفنظر نماید وحملهٔ خود را ازطرف صحرای وسیع لیبی آغاز کند .

---

(۱) از کتاب Berr صفحه ۵۵

(۲) از کتاب Berr صفحه ۵۵

جلوداران سپاهٔ ایران که مرکب از یکصد و پنجاه هزار سرباز بود ، هنگام فتح واحهٔ (آبادی دربیابان) آمون بعلت بادهای شدید وشن‌های بیابان ، نابود شدند وبااین عمل فتح کارتاژ (قرطاجنه) با شکست بزرك ومهلکی مواجه شد .

برای فتح نوبی Nubie نیزهمین واقعه تکرارشد.این دو شکست که به‌نفوذ واهمیت کامبوجیه لطمه وارد کـرده بود ، اورا بیش از بیش غضبناك کرد . ازطرف دیگر، نوعی عصبانیت ومرض عصبی درکامبوجیه وجود داشت وازهمان اوان کودکی حملات صرع آزارش میداد . بهمین دلایل، این فـاتح بزرك بیك خرابکار و براندازنـدهٔ اساس حکومت تبدیل شد .

یکروز جشن‌که به (مفیش) وارد میشد گمان برد که ملت بعلت شکست های او وبرای تمسخرجشن گرفته وشادی میکنند دستورداد جمع کثیری ازساکنین راکشتند و خود با شمشیر پهلوی گاو مقدس مصریان (آپیس) را سوراخ کرد .

درسال ۵۵۲ قبل ازمیلاد مصررا تـرك گفت وهنگامیکه ازسوریه میگذشت باوخبر دادند که دولت های او شورش کردند ومغی که شبیه (بردیا) برادراوبود ، بنام (بردیا) قیام کرده است . ایـن مغ بنام حقیقی خود (گوماتا) بود .

این شورشگرچنان بخوبی نقش خودرا ایفا کرده بود کـه همهٔ مردم او را (سمردیس) حقیقی گرفته وبا اومتحد شده بودند کمبوجیه که از این شورش ها بوحشت افتاده بود : خودرا کشت .

اما (گواماتا) بالاخره روزی نقاب ازصورت برگرفت و انجمنی مرکب ازهفت نفراز روساءخانواده هـای معروف وشریف ایران او را محکوم ودرسال ۵۲۱ قبل ازمیلاد کشتند .

واز آنـوقت سلطنت یکی ازبزرگترین پـادشاهان ایرانی یعنی داریوش اول(Darius) شروع شد .

داریوش اول از همان اوان بـه دومین نقشهٔ کوروش ـ یعنی تشکیل دولت متحده‌ای ازممالك مختلف ـ پرداخت داریوش میخواست در

مرکز ایران چنین اتحادیــه عظیمی را درست کنند . نخست به آرام کردن حکومت ها پرداخت زیرا ظهور بردیـای غیرحقیقی قدری اساس حکومت را متزلزل ساخته بود . کارآرامش پنج سال طول کشید ودرحدود سال ٥١٦ خاتمه یافت اما این برقراری صلح درحقیقت نمی‌توانست کامل‌شود: زیرا هنوز یاغیان ووحشیان(سیت) کماکان باقی بودند وتنها مطیع کردن آنها کافی بود که آرامش همیشگی را برقرارسازد . بهمین جهت‌داریوش ازسال ٥١٥ تا ٥٠٩ قبل ازمیلاد درجنگهای مداوم وطویلی که بــا این قبایل وحشی کرد برای همیشه آنها را تحت انقیاد واطاعت خود درآوردو اساس قلدری آنها را واژگون ساخت .

سپس داریوش بفکر تشکیل حکومت واداره ملك افتاد وهمهٔ هم‌خود را صرف آن نمود . ایران را بولایـات تقسیم نمود وبر رأس هرولایتی (والی) گذاشت . و با این عمل به بهترین وجهی سازمان دولتی ایران را سروسامان داد و همهٔ ملل مختلف را که مطیع دولت مرکزی‌ایران بودند تحت یك پرچم درآورد . والی تنها یك حاکم یا مدیریك شهر نبود بلکه درحقیقت نمایندهٔ ونایب شاه درآنشهر محسوب میشد ودرهمهٔ امورمتعلق ومربوط به ایالت خود تقریباً مستقل ومختار بود .باهرملت مطابق‌قوانین مخصوص همان ملت رفتار میشدوحکومت آن ملت نیزمطابق همان‌قوانین بود .چنین ملتی در سر نوشت دین ، فرهنك ، عدالت و آداب خود آزاد بود و تا زمانی که آزای افرادبه عظمت ووحدت ایران ضرری نمیرساند، برای آن ملت هیچگونه قید وجبر ومضیقه‌ای وجــود نداشت . فقط این والیان مطیع قدرت مرکزی بودند وحکومت مرکز هم دقیقاً درکارهای آنها مراقبت مینمود و این امر منحصراً در اموری بود که نفع عمومی حکومت ایران درآنها وجود داشت .

با هروالی ، یك نفرنایب الحکومه بود که شخص شاه اورا انتخاب میکرد وبنام(چشم و گوش‌شاه) میخواندند . و اودرحقیقت مأموربازرسی درکارهای والی بود وگزارش اموررا بشاه میرسانید . بعلاوه هرساله ازطرف‌شاه‌بازرسان ومأمورین‌باطراف واکناف وولایات مختلف‌میرفتند؛ حکم آنهاتغییرناپذیربود وقدرت‌مطلق داشتند . این بازرسان در حقیقت بعدها بصورت سازمان (missi daminici) درآمد که شارلمانی درست

Charlemagne (امپراطور بزرك فرانسه) در مغرب زمین کرده‌بود

برای کامل کردن این سازمان عالی ومرتب ادارهٔ مملکت لازم بود که سریع ترین و کامل ترین وسایل حمل و نقل را ایجاد نمود. داریوش دراین خصوص هم کمرهمت بست و فرمـان داد تا جادهٔ مفروش مرتبی از (پرس پولیس) که پایتخت او بود تا (سارد) پایتخت لیدی بکشند. واین کار انجام گرفت.

ساختمان شهرزیبای (پرس پولیس) درزمان داریوش انجام گرفت وهم دراین زمام به پایتختی گزیده شد. وهمچنین داریوش برای اولین بار (چاپار) را کـه پست (انتقال روابط مـردم) امروز باشد برقرار ساخت.

بدین طریق حکومت ایرانی که اززمان کوروش آغاز یافته بود در سه مرحله کامل شد: درزمان کوروش اصلاحات ولشکرکشی آغاز یافت، کمبوجیه یـاغیـان را سرکوفت و قلمرو ایران را زیاد کرد، و داریوش بادارهٔ حکومت سروسامان داد.

حالا حکومت ایرانی - یـا بهتر بگوئیم: ممالك متحدهٔ ایران - کار پایان یافته ومرتبی شده‌بود.

داریوش درسال ٤٨٦ قبل ازمیلاد مرد - بعقیدهٔ بعضی نشو ونشر عقاید زرتشت از زمان اوشروع شده بود. وما هم قبل از ادامهٔ مطالعهٔ سرنوشت تاریخی ایران، بدقت دین زرتشت‌را بررسی وتحقیق‌میکنیم.



۳

دین زرتشت

« برای اینکه فکر سیاسی واشتغالات و اندیشه های اخلاقی ایرانیان را بخوبی درک کنیم لازمست که بعمق اصلی وحقیقی مفاهیم وعقاید دینی آنها مراجعه نموده ودر آنجاجستجو نمائیم . »(۱) زیرا ، ایرانیان عقاید سیاسی و دینی واخلاقی و حتی روش های سازمانی وحکومتی خود را ازدین اقتباس کرده‌اند .

الف: زندگی دینی در ایران قبل از زردشت – تا داریوش اول – که درزمان اودین زرتشت ، دین رسمی اکثریت ایرانیان شد – ایران دارای دین ثابت ومشخصی نبود .

ازیکطرف همهٔ ملل مطیع ومغلوب ایران ادیان مخصوص خود را حفظ کرده بودند . در دورهٔ سلاطین هخامنشی ، مردم آشور ، کلده ، لیدی ، مصر، یهود ها سابئن ها (۲) درحالی که ایرانی میشدند ودرملت ایران نشو و نما مینمودند معهذا دین مخصوص اجدادی خود را حفظ کرده بودند . حتی آداب وعادات دینی وآبائی آنها نیزمحفوظ بود « وهرگز،اگر پادشاهی دین مخصوصی داشت درترویج دین خود نمیکوشید وسعی نمیکرد که تمام مردم بدین او بگروند » (۳)ودرحقیقت ملت مجبور

(۱) از کتاب : Berr صفحه ۱۲

(۲) Sabéens قومی از اهل (سبا) دوهر بستان قدیم است که بپرستش ستارگان مشغول بودند

(۳) از کتاب : Berr صفحه ۹۶

نبود که بدین پادشاهان خود در آید . نه تنها شاهان مردم را بعقاید و اعتقادات درونی آزاد میگذاشتند ، بلکه بر عکس میکوشیدند تا برموز واسرار ادیان دیگرواقف‌شوند ودرانجمن‌های آنها حاضر گردند وگاهی هم بدرگاه خدایان آنها نماز بخوانند و بآن خدایان نزدیک شوند . کوروش مخصوصاً بنظر یهودها چون مسیح موعود بود و کلدانیان او را چون رونق دهنده وتجدید کنندهٔ آئین کلده میدانستند .

ازطرف دیگر جماعت ماد وپارسه که ازمبداء واصل ایرانی بودند سه دین داشتند : دین پادشاه ، دین ملت ودین مغ هاومؤبدان .

دردین پادشاه : (اهورمزدا) بزرگترین خدایان وخالق زمین و آسمان، درمنتها درجه حدکمال وحد اعلی اوج جهان‌قراردارد . وپادشاه ازالطاف اهورمزدا سلطنت میکند . این اهورمزداست که قدرت باوداد تا یاغیان را مغلوب کند . در کتیبه بیستون ، نزدیك اکباتان ، که درآن شرح کشورگشائی ها وپیروزیهای داریوش داده شده است ، درآنجا که داریوش جماعت یاغی را زیرلگد تنبیه میکند ،دسته دیگر شورشیان در حالی که دستهای آنها به پشت زنجیر شده است ، اهورمزدا برفراز این منظره درپرواز است .

اهورمزدائی (بصورت فرشتهٔ بابال) که دراین کتیبه ها دیده‌می-شود ، فقط نمودار (سمبلیك) واشاره‌ای ازاهورمزدای حقیقی میباشد که الوهیت وملکوتیت نامرئی است . وگاهی هم این الوهیت مقدس را در کتیبه های پارسی بصورت آتشی که‌درمحراب سنگی باشد ثبت کرده‌اند. وگاهی‌هم این هر دونوع(رمزی‌ونمایشی) اهورمزدا باهم در یك کتیبه دیده میشوند .

مثلا روی قبرداریوش کتیبه ای بدینطریق است که:آتشی‌درمحراب سنگی (که نمودارستایش واحترام شاه نسبت بآتش است) دیده میشود و خورشید میدرخشد و تصویری از اهور مزدا بر روی همه در پرواز است .

درپرستش ودین شهان بزرك ،الوهیت دوم وسومی نیزوجودداشت که‌آن دین راکامل مینمودوآن اناهیتا(آناکیتاAnakita) نام داشت که‌از

اصل کلدانی بود. ومخصوصاً (میترا) که مطابق گفته های زرتشتیان «میترا واسطه و میانجی بین دنیای نورانی و عالی و دنیای پست و ظلمانی است». (۱)

اما دین ملت عبارت از پرستش چهار عنصر: نور و آب وزمین وباد بود. نورعبارت ازروشنائی روز یعنی خورشید و روشنائی شب یعنی ماه بود وهردو، مورد پرستش واحترام کامل مردم بودند. دیگر ازمعابد خبری نبود ومردم درهوای آزاد وزیر آسمان نیایش میکردند. درمقابل مغ ها وموبدان نماز میخواندند وقربانی حیوانات میکردند.

مغ ها یکی از شش طایفه ماد ها بودند. نقش آنها دربین مردم ماد و بعد بین مردم ایران زمین درست مانند نقش (لویت ها لاویها Lèvites) در بین قوم بنی اسرائیل بود. مغ ها طرح های اولیه (اوستا) را ریختند که بعد ها بوسیلهٔ ساسانیان منظم و کامل و رسمی شد.

بدینطریق تا زمان داریوش-در ایران عصرهخامنشی - دین رسمی ومشخصی نبود که شاهان واکثریت ملت بآن دست یازند. هرکس برای خود دینی مخصوص داشت که کم‌وبیش باهم اختلاف داشتند. پس ظهور زرتشت لازم بود تا این موقعیت کم کم تغییر کند. زرتشت ظهور کرد و برای اکثریت ملت ایران دینی آورد که اصول وعقاید دینی گذشتهٔ آنها را تغییرداد وآنها را منظم ومرتب نمود، درحالی که خود اصول بزرك و برجستهٔ عقاید آنها را همراه داشت یا درحقیقت با تغییرات بعدی اصول عالی‌تر وجدید تری برای مردم آورد.

ب: **دین وفلسفه زرتشت** - مطالعهٔ منشاءومبداء دین زرتشت بطریق قانع کننده ای مشکل‌وشاید غیرممکن باشد. زیرا مهمترین مدرکی که‌درباره این دین بدست‌ما رسیده است، کتاب آسمانی همان دین میباشد که بنام (اوستا) موسوم است. وحقیقت امراین است که کتاب اوستاهشتصد سال، بعد از زرتشت - پیامبر این دین - نوشته شده است این کتاب شامل

---

(۱) از کتاب Berr صفحه ۹۹-۹۸

سه بخش وازمبادی مختلف میباشد .

گاتها که قدیمی ترین قسمت های اوستا وشامل سرودها استدر زمان هخامنشیان تدوین یافته وقسمت های دیگـر اوستا درزمانهای بعدی درست شده است . در زمان ساسانیان همهٔ قسمت اوستـا را جمع آوری کـردندوهم دراین‌دوره بود که اوستا ـ تمام کتاب اوستا ـ تدوین یافت. واین خود دردوره‌ای بود که آئین زرتشت دین رسمی وانحصاری سراسر ایران زمین شده بود .

زرتشت در کتاب مقدس اوستا بنام (زاراتوشترا) خوانده شده‌است واز آنجـا مسئله‌ای بین خـاورشناسان مطرح میشود که : آیا یك‌زرتشت واحد وجود داشته یا نه‌چندین زرتشت ؟

بعقیدهٔ ما ـ که درآن قدیمـی ترین نویسندگان ایرانی ویونانی و فرانسوی هم‌عقیده هستند ـ وبعقیدهٔ M. de Gobineau (۱) : « باید قبول کرد که چندین‌زرتشت وجود داشته و نام زرتشت Zoroastre) نام نوعی یك سلسله از پیامبران بوده است . ولی مردم این نام را فقط بآخرین پیغمبر ایـن خاندان ، که در زمـان هخامنشیان میزیسته و دستورات و اصول پیشروان خـود را تبلیغ مـی کرده ، اختصاص داده اند . »

نخست باید ببینیم که کلمه زرتشت چه معنی دارد(۲) زیرا قبول‌اینکه این نام متعلق بیك شخصیت واحد باشد ، مشکل استوباور کردنی نیست. وسپس باید مطالعه نمائیم کـه دین زرتشت ـ همـانطور که دربالا اشاره کرده‌ایم ـ ادیان قبلی پادشاه وملت ومغ ها را درخود جمع کرده وآنها را کامل نموده است .

عده‌ای از نویسندگان گمان برده‌اند که زرتشت همان ابراهیم پیغمبر است که رئیس وشیخ سامی‌ها است . بعقیدهٔما این گفته درست نیستزیرا هیچ دلیل قانع کننده وموثقی آنرا ثابت نمیکند . زیرا حتم میدانیم که

---

(۱) Comte de Gobineau درکتاب : تاریخ پارسیان، جلد دوم صفحه ۵۰

(۲) زرتشت بمعنای : «ستاره طلائی» است

دین زرتشت خصوصیتی کاملا آریائی و ایرانی دارد وحال آنکه بگفته تورات مقدس ، دین ابراهیم دارای سجایا و خصوصیتهای کاملا سامـی اسـت

دین زرتشت معتقد به دوتائی یعنی ثنویت و دوگانگی (دو بودن مانند جسم وروح، بدی وخوبی) و الوهیت عناصر مادی است و برای خدایان نیز سلسله ومراتب قائل است .

وحال آنکه دردین ابراهیم (وحدت ویگانگی) اصل وپایه است (۱)

وبعقیدهٔ قرآن - کتاب آسمانـی مسلمانان ـ عقیده ودین ابراهیم نخست ازاین جا شروع شد که او پیکارخود را علیه دین آبائی کلدانیان که خود درمیان آنان میزیسته آغاز نمود .

« درقرآن چنین آمده است: درزمانی که ابراهیم خلیل الله در کلده زندگی میکرد ، کلدانی‌ها بت پـرست بودند وابراهیم برای اولین بـار عقیدهٔ وحدت خدائی را ابراز کرد ، خدای واحدی که همه چیزدست اوست وکه گردش ستارگان را دردست دارد . سپس سربازان (نمرود) ابراهیم را توقیف کردند واورا درآتش مشتعل گذاشتند . معجزه ای بوقوع پیوست وآتش بباغ خنك وسرسبزی مبدل شد وابراهیم ازشعله های سوزان جان بدربرد . ونام (کورهٔ آتش نمرود) وباغ بهشتی ابراهیم درزبان فارسی امروزضرب المثل مانده است» .

☆☆☆

وهم چنین تعین صریح وروشن دوره‌ای که زرتشت ، بنیادگذار دین زرتشی ، درآن میزیسته ، کاری دشواروسخت است .

آنچه که ازسنن فارسی بدست میآید زرتشت بین قرون هفتم وششم قبل ازتاریخ میلادی میزیسته است . West خاورشنـاس مشهورحتی تاریخ صحیح زندگی زرتشت را معلوم کرده است ومطابق عقیدهٔ او : ۶۶۰ تا ۵۸۳ قبل ازمیلاد دوران زندگی زرتشت بوده است . ولی باید باکمال احتیاط این تواریخ راپذیرفت .

---

(۱) در دین ابراهیم خدا یکی است وحال آنکه در دین زرتشت خدای بدی وخوبی «دوگانگی» وجود داردکه باهم درپیکارند . . .

مطابق آنچه که از اوستا معلوم میشود ، زرتشت در(مدی) بدنیا آمده وازمیان طایفه ای ازمغ ها برخاسته است وایـن طبقه وطایفه در حقیقت نشانهٔ مردم عاقل واهل نظر وفیلسوف ودانشمند ملت ایران بود.

وقتی زرتشت بسن ۲۰ سالگی رسید از دامهائی که افسونگران و جادوگران واحضار کننده گان ارواح برای اودرست کرده بودند گریخت وازدنیا کناره گیری نمود واین عمل برای این بود که خود را آماده اجرای فرمان آسمـانی که باووحی شده بود نماید .

بسن سی سالگی بالهامات وبوحی های آسمانی رسید که در آنها امشاسپند (وهومانو)(که بمعنی پندار نیك است) بنظراو آمد واورا بآسمانها برد وبخدا نزدیك کرد وزرتشت دستورات خدائی راگرفت . بفواصل ده سال شش باردیگر این الهامات باودست داد وبسن چهـل سالگی رسماً برای تبلیغ دین جدید بمبارزه وپیکار پرداخت .

بیش ازدوسال ازظهوراو نگذشته بود که توانست با تبلیغ موثر، پادشاه عصر یعنی (ویشتاسب) پدرداریوش را بدین خود برگرداند و به پشتیبانی همین پادشا بود که زرتشت توانست همهٔ ایران را به آئین زرتشتی آشنـا کند وبدون ترس درهمه جـا دیـن خود را رواج دهد زیرا دیگر نه از مجازات میترسید ونه مانعی برای کار اووجود داشت . آنوقت گروه گروه مردم بدین اودرمیآمدند وهمهٔ ایران ازآن آگاهی داشتند . بیش ازسی و پنجسال زرتشت بتبلیغ واجرای مراسم دین خود پرداخت واین بدون شك بکمك وپشتیبانی سلسلهٔ هخامنشی بود .

ودرسن هفتادوهفت سالگی ، درجنگی مقدس که علیه یورش قبیله (هیاوآ) میکرد ، مرد

☆☆☆

دین زرتشت ـ مطابق آنچه که دراوستا تدوین یافته ـ دراوائل سال های سلطنت ساسانیان دینی مبتنی بر (دو اصلی) Dualisme میباشد. این آئین دو اصل بزرك واولیه را ملاك امرمیدانند ؛ واین دواصل عبارتند از : نیکی که نمایندهٔ آن (اهورمزدا) ودیگری بدی که (اهریمن) نشانهٔ بارز آنست

اهورمزدا (سلطان عالم کامل) (۱) خدای نور و خوبی است؛ اهورمزدا «خالق زمین و زمان و ممالك و حکمفرمای آنهاست و بهمهٔ رموز آنها واقف است و نظم جهانی را او بوجود آورده و همهٔ کارهای جهان بدست اوست و یا بگفته اوستا: او خالق همه چیز، سلطان همه چیز، و عالم بهمه چیز و خدای همه چیز است.» (۲)

او عاقل و عالم برهمه است. و با عقل و درایت خود (آشا) رامبداء دین خود داشته است (۳)

و آشا Asha عبارت از سه اصلی است که اخلاق دین زرتشتی در آنها خلاصه میشود و عبارتند از: (**گفتار نیك، پندار نیك و کردار نیك**). (٤)

باید دانست که (اهورا مزدا) کاملا از مخلوقات ذهن ایرانی نیست و ریشه و مبداء آنرا حتی در متون هند و اروپائی میتوان یافت ولی در حکمت الهی قدیم آریانی وهند و اروپائی همیشه دارای یك مقام نبود، زیرا:

« نخست خدای آسمان بود » (٥) ودر دوره‌ای که زرتشت بما تعلیم میدهد، «اهورامزدا (خدای نور) میشود» (٦)

(**اشو**) یا آشا که مرکب از سه کلمه است (کفتار نیك، پندار نیك، کردار نیك،) « اصول اخلاقی بشریت نیستند بلکه فقط اصول اخلاق دینی بحساب میروند» (۷).

---

(۱) در زبان اوستا « اهور مزدا » بمعنی زیر است: اهورا بمعنی سلطان و شهریار و مزدا بمعنی عالم کامل میباشد. بصفحهٔ ۲٦ – ۲۹ کتاب Darmsteter بنام (اورمزد واهریمن ومبادی و فلسفه آنها) مراجعه شود.

(۲) ازهمان کتاب صفحه ۲۹

(۳) از همان کتاب صفحه ۱۸

(٤) ازهمان کتاب صفحه ۱۳

(٥) از « « صفحه ٥

(٦) « « « صفحه ۳٦

(۷) « « « صفحه ۳۷

واینکه این سه اصل چرا نمیتوانندا‌صول کلی اخلاقی بشری‌باشند Darmsteter قطعـه ای ازاوستا نقل میکند که در آن بایستی آشا را حتی درمقابل خدا بکاربرد ومیگویـد : هنگامیکه انسان درارتبـاط با اهورامزدا قرار میگیرد باید گفتار نیك ، پندار نیـك ، کردار نیك داشته باشد .» (۱)

هرچند گفتار این خاور شناس قانع کننده‌است، اما هیچوقت مانع‌از این نمیشود (ومانع هم نشده است) که ایرانیـان آن ادوار دامنهٔ قلمرو این اصول اخلاقی را ازدین بزندگی‌بکشانند وباخلاق اجتماعی همگانی وارد کنند بهمان نحوکه : مبنا و اساس اخلاق ایرانیان عهد هخامنشی و ساسانی در همان سه اصل خلاصه شده بود .

درحقیقت « دراین اشا فلسفه ایست که با آن حقیقت وعدالت‌ترقی خواهند کرد ، وبا آن حکمتی است که میتواند برای تاریخ منظوروهدف مشخصی معلوم کند.» (۲)

درمقابل اهور مزدا ، اهریمن قرار دارد که (آنگرا ـ مینو) خوانده میشود.اهریمن بمعنی (روح اضطراب)(۳) و اصل Daymteter ونماینده بدیها وظلمات است.

اگر « اهورا مزدا و اندیشه وجودیت او فکری‌ناشی از افکار هندو اروپائی باشد ، اندیشه اهریمن کلا و خالصاً از ایران و ایرانی است» . (٤)و شاید اصلا اولین بار زرتشت آنرا خلق کرده باشد .مطابق عقیدهٔ زرتشتیان « اهریمن یك موجود ساده نیست بلکه (مار، اژدها است) و(خالق پلیدیها ونقطهٔ مقابل اهورامزدا) است ودرحقیقت‌اهورا‌ـ مزدائی است که واژگون شده است . یعنی : بوجود آورندهٔ زشتیها ، نابکاریهاست . مخلوقات اوهمه ضد مخلوقات خدای نیکی یعنی‌اهورامزدا است . فی‌المثل اگر (اهورا) زندگی را آفرید ، (اهریمن) مرك را ساخت ، وزمانی‌که (اهورا) صلح را بوجود آورد (اهریمن) جنك را

---

(٥) از همان‌کتاب صفحه ۸
(٦) از همان‌کتاب‌صفحه ۹
(۷) ازهمان کتاب‌صفحه ١٤

بنیاد نهاد . (۱)

بدین ترتیب دین زرتشت برروی دو الوهیت قرار دارد که یکی خدای نیکی ودیگری خدای پلیدی است. ولی بایددانست که هردوی این دو اصل معاصر نبوده اند یعنی هردو دریکوقت بهاندیشهٔ ایرانیان نیامدند. بلکه « اهورامزدا شکل ایرانی Zeus و Jupiter (خدای خدایان یونانی) استدرحالی که اهریمن فقط ازمخلوقات ذهن ایرانی استواینده در قرن ها فاصله بوجود آمده اند » (۲)

روح خوبی وبدی ، نور وتاریکی ، یعنی اهورامزدا واهریمن در پیکار با یکدیگر تنها نیستند،هریك سپاهی دارند . سپاه وارتش اهورامزدا (آسمان یا بهشت) واز آن اهریمن (جهنم) است .

اهورامزدا همیشه فرماندهٔ لشگر آسمان است و در فرمان دادن الوهیت های کوچکتر از خود تنها نیست. شورائی دارد که ریاست آن شوری بعهدهٔ خود اوست - خدایانی که این هیئتوشورای را درست می‌کنند ، شش (امشاسپندان) هستند . این شش ، الوهیت های مقدس جاویدان میباشند واهورامزدا درراس آنها وبنام هفتمین قراردارد .

این شش خدا عبارتند از: (بهمن) که پندار نیك است،(اردیبهشت) که خصلت پاك است،(شهریور) که سلطیت خواسته است،(اسپاندارمیش) که گذشت وعفواست ، (خرداد) که سلامت است و(مرداد) که ابدیت است .

این امشاسپندان حامی وحافظ موجودات ومخلوقات دیگرند . بهمن حیوانات اهلی وسفید را حامی است ، اردیبهشت آتش را ، شهریورفلزات را ، اسپاندارمیش زمین را وخرداد ومردادآبها و نباتاترا حفظ میکنند وازآسیب وآفات نگهمیدارند .

بعضی ازماههای سال ، عده ای ازروزهای هفته ، وبعضی گلها باآنها اختصاص دارد .

کوچکتروپائین ترازاین الوهیتها (یازاتاها) Yazata یایزدانها هستندواینها می‌توانندپرستیده شوند وخدایان کوچکتری هستند . شمارهٔ آنهازیاداست . این فرشتگان بدودسته تقسیم شده‌اند دستهٔ اول فرشتگان

---

(۱) Darmsteter صفحه ۹٤

(۲) « صفحه ۳٦

آسمانی که‌اهورمزدا بالاتر و برتر ازهمهٔ آنهاست و دوم زمینی که اهورمزدا مافوق وقوی تر ازهمهٔ آنهاست .

زرتشت دررأس نیمه خدایان زمینی قراردارد . این نیمه خدایان (فرشتگان) حامی و پشتیبان خورشید ، ماه ، ستارگان ، زمین ، هوا ، آتش ، آب ویا نگهدارحقایق معنوی چون پیروزی ، زیبائی ، حقیقت ، شجاعت و نیروهستند . واین اندیشه شبیه عقاید فلسفی افلاطون است .

☆☆☆

درمقابل سپاهٔ آسمانی که لشکر نیکی است ، ارتش پلیدی قراردارد واین لشکر نیروهای دوزخی است که میخواهد دیوانه‌وارجهان‌را فتح کند. دررأس این سپاه اهریمن (انگرامنیو) یا روح پلیدی واضطراب قراردارد که فرماندهی آن بعهدهٔ اوست واو برؤسای قسمتهای خودکه (دیوان و شیاطین باشند) فرمان میدهد.

جهنم پرازاین نوع دیوان است که باغولان واژدها وشیاطین‌دیگر آمیزش دارند وهمه ازروح پلید اهریمن بوجودآمده اند ومیخواهند با نیکی پیکار کنند ومخلوقات اهورمزدا راکه برای سعادت بشراست محو کنند . آنها درشمال جهنم اقامت دارند ودرب جهنم همان‌پل(ارمیزورا)در کوه‌البرزاست . مقرهمیشکی‌وعادی‌این مخلوقات‌پلیدی درایالت‌مازندران ودرکرانهٔ دریای خزراست . این دیوها درحقیقت نشانه ها ونمونه های جاندار بدیها ،اشتباهات ، خطایا ، امراض وگناهان هستند . شمارش آنها امکان پذیر نیست همان طورکه نمی‌توان خطایا و بدی های انسانی را بحساب آورد .

هنگامیکه طلیعهٔ صبح میدمد وروز آغاز میگردد ، این شیاطین میگریزند . دراین وقت‌شش وزیراهریمن (اوهم مانند اهورمزداشورائی ازشش وزیردارد) بدورش جمع میشوند واینهاعبارا‌تنداز: انیدرا - ساروا نازاتیکا - اکامانو(که پندارزشت‌است)- ایشاما (که شیطان‌خشم‌است) واسموده (که مأمور خرابی وانهدام‌است). (۱)

خارج ازاین دیوها وشیاطین ، دسته ای ازموجودات بدکار وپلید دیگری وجود داردکه (خدای دروغ) فرماندهٔ آنهاست .

---

(۱) این تقسیمات ودسته بندی‌ها، خود بخوبی‌روح تصنعی این افسانه‌های دینی را معلوم میسازد

مهمتر بن این موجودات (آجی ـ داهاك) است که (بیوراسپ) نامیده میشود. و اوده هزار اسب در اختیار دارد و این همانست که بعد ها مار افسانه‌ای (اژدها) خوانده شده است. اوستا (آجی دهاك) را برای ما بصورت غولی مجسم میکند که سه سر دارد، وشش چشم وسه دهن. وشاهنامهٔ فردوسی اورا بصورت یکی از پادشاهان بابل درمی آورد که با یران تسلط دارد و جم را از تاج و تخت بر کنار کرده است. (جم یکی از شاهان معروف سلسلهٔ پیشدادیان بود). (آجی دهاك) فردوسی که **ضحاك** خوانده شده است بر روی دوش خود دو مار بزرك دارد، ماری که از بوسه های اهریمن خلق شده وغذای اومغز آدمی است.

(پریان) جن هاهستند وموجودات مضری میباشند وتأثیر آنها اینست که دایم بزمین وآب وآتش وحیوانات وگیاهان صدمه میرسانند. این جن ها ستارگان را مسحور میکنند تا باران نبارد وآنهارا بصورت شهاب های ثاقب بزمین میاندازند.

فرشتهٔ (سارااشا) که نمونهٔ اطاعت دینی ونیمه خدای زهد وتقوی است مأموریت دارد که با اهریمن وهمکارانش جنك کند وآنها را مطیع سازد. وسرانجام جهان بکارخود موفق خواهد شد.

دوران طول مدت جهان فعلی دوازده هزارسال خواهد بود که به چهارقسمت سه هزارسالی تقسیم شده است. اولین دوران سه هزارساله دوران نوراست، ودوران خلقت روحی است؛ دراین دوره اهریمن از ظلمات خارج میشود ونور، دیدگان اورا خیره میکند؛ اهورمزدا صلح را باهریمن ارزانی میبخشد ولی اهریمن از پذیرش آن امتناع میکند واهورمزدا جنك نه هزارساله را با اهریمن آغازمینماید.

دوران دوم، دوران خلقت مادی است. اهورمزدا (امشاسپندان) را میآفریند آسمان، زمین، آب، گیاهان ونباتات، حیوانات وانسان را خلق میکنند ودرهمین دوران نیزاهریمن ادیوها، شیاطین، اجنه، ارواح بدی، دروغ و اژدها را بجهان میآورد.

سومین دوره، دورهٔ جنك بدی وزشتی است وشروع آن ازاولین انسان (کیومرت) است وپایان آن با ظهورزرتشت.

چهارمین دوره، دورهٔ آخراست. شروع آن ازظهورزرتشت است وتا

روزقیامت بطول خواهد کشید . واین روزبا زنـده شدن همهٔ مردگان و پیروزی وغلبهٔ نیکی برزشتی اعلام خواهد شد .

پایان جهان نشانه هائی دارد ومطابق اوستا: موجود موعودو پیغمبر نجات‌ده و آزاد کننده ظهورخواهد کرد که نامش(ساوشیان Saoshyant) است ووظایف اواینست که :

« قبل ازهمه چیزشیطان را بکشد وبجهان روح تازه بخشد و آنرا وسعت دهد . واین عمل با نام او پیداست زیرا (سائوشیان) بمعنی کسی است که جهان‌را وسعت بخشد . وسلامت‌وخوب زیستی را بجهانیان بدهدو مردگـان را زنده نماید ..» (۱)

« و اوقبل ازهمه چیز زندگی می بخشد،و مردگان را زنده خواهد کرد .. » (۲)

☆☆☆

آئین زرتشت بابدیت روح معتقد است ، روح بعد ازاینکه جسم را ترك گفت ، سه روز بعد، درداد گاهی که‌ازسه قاضی‌درست شده حاضرمیشود واین سه قاضی سه (یازاتا) هستند که‌بنام : میترا ، سارائوشا ، راشنو خوانده میشوند . واین شبیه سه خدای جهنم علم‌الاساطیر یونان است .

وایـن سه‌قـاضی‌اعمال‌نیك وبـدی‌را که این‌روح درزمان حیات‌مرتکب شده درترازوئی وزن‌میکنند . وسپس روح باید از پل(شینوات) بگذردو این‌پل برای ارواح پاك‌راحت ووسیع و برای ارواح‌شیطان وزشتکار تنك وغیر قابل عبور است ودر این جا روح سقوط خواهد کرد و بقعر جهنم ها خواهدرفت.

ولی روح پاك‌وثوابکار بعد از اینکه ازمقرآشا(گفتـارنیك ، پندار نیك ، کردارنیك) گذشت‌به نور جاویدان وابدی میرسد وبالاخره‌به بهشت وارد خواهد شد.

بین بهشت ودوزخ جائی است که‌برزخ نامیده میشود واین محل‌جای کسانی است که اعمال‌نیك‌وگناهان آنها یکسان است . ایندسته دربرزخ تا روز واپسین‌خواهند بود وآنگاه که‌همهٔ مردگان زنده شوند ، آنها نیز

---

(۱) از کتاب Darmsteter: بنام (اهورمزدا واهریمن) صفحه ۲۳۸

(۲) ازکتاب : « « « « « ۲۳۹

بیرون خواهند آمد زیرا دیگر صاف و پاك شده‌اند و بمقر سعادتمندان خواهندرفت.

این پذیرش (دواصل) در الوهیت زرتشت که بصورت (اهورامزد و اهریمن) پدیدار میشود مورد رضایت عده‌ای از زرتشتیان آنعصر نبود. ایندسته نا راضی از (دوالوهیت)،در دسته‌ای غیررسمی که فرقهٔ (زروانیت Zervanite)نامیده میشد عقیده داشتند که «اهورا واهریمن، هردو، از موجودی‌قدیمی تروعالی تر و بر تر بنام(زروان‌اکارنا Zervan Akarena) ناشی‌شده‌اند . وآن(زروان) را مافوق همه‌چیز میدانستند.(زروان‌اکارنا) بمعنی(زمان نامحدود) است. وبدین ترتیب آنها دوگانگی Dualisme فلسفهٔ زرتشتی‌رابه‌وحدت تبدیل نمودند واین آریائی بود نه‌سامی.

ازطرف دیگر ـ این دین چه بوجود خدای یگانه (زروان) معتقد باشد وچه‌چون زرتشت به‌دوخداعقیده‌مند باشد، در هردو صورت‌دینی‌خالصاً ایرانی‌وآریائی است. زیرا:

نخست آنکه: در ادیان‌سامی(چون‌موسوی، عیسائی، محمدی) قدرت خداوند لایزال و بی‌انتها است وبرروی همه چیز است . وبر بدی وخوبی یکسان نیرو دارد ، درصورتی که‌دردین زرتشت نیروی اهورامزدا ـ خدای نیکی ـ درنزاع ومخالفت‌بانیروی خدای‌بدی یعنی اهریمن میباشد . ونیز در دین (زروانیسم) هرچند (زروان) نیروئی مافوق اهریمن واهورامزدا دارد ولی این امر مانع این نخواهد شد که نیروهای ظلمات ارادهٔ او را درهم شکنند ودرمقابل قدرتش قدعلم نمایند.

دوم آنکه : در هیچ دینی از ادیان‌سامی ـ هرکدام آنها ـ برای ملکوت‌والوهیت‌ها سلسلهٔ‌مراتب وجود ندارد ؛ یعنی خدا واحداست وازهمهٔ مخلوقات خود کاملا جداست . حتی‌در دین حضرت‌مسیح ، سه‌وجود متمایز (تثلیث)یعنی (خدا ـ مسیح ـ روح‌القدس) در ارزش یکسانند وبعقیدهٔ تصوف ایران‌درحقیقت دریك‌قالبند (سه‌جسمند در یك جسم ـ سه‌روحند در یك روح ـ سه‌اندریك) و یك شخصند که در سه‌آئینهٔ مختلف جلوه‌گری کرده‌اند . وحال آنکه ، همانطور که دیدیم ، دردین زرتشت‌چنین نیست . زیرا این دین برای خدایان درجاتی قائل است وبین ملکوت آسمانی که حکومت جهان بعهدهٔ آنهاست نیروتقسیم گشته‌است‌و:

این بزرگترین خصوصیت تمیز یك دین ایرانی اریانی از یك دین سامی است.

فکر اخلاق (علم اخلاق) زرتشتی که درحقیقت از دین جداست، یکی از پاك‌ترین وخالص‌ترین وعالی‌ترین و شریفترین فکری است که باندیشهٔ بشر راه یافته چه‌تنها هدف آن‌اخلاق این است که نیکی مطلق بر جهان حکمفرما باشد، که با بدی مبارزه شود. ما قبلا گفتیم که مبناء واساس این اخلاق در آشا است که عبارت از (پندار نیك، گفتار نیك، کردار نیك) میباشد.

تشریح وتفسیر این‌جملات‌هم در (عشق‌مطلق بحقیقت‌و نفرت ابدی از دروغ) خلاصه‌میگردد.

اما عقیدهٔ پیکار نیکی بازشتی در این‌اخلاق: این‌عقیده نیز مصلح‌و زنده کننده زندگی بشری است. وچون‌در دین‌زرتشت‌چنین آمده که‌سرانجام، پیروزی وفتح با اهورمزداد ونیکی است، پس فلسفه این اخلاق براساس خوش‌بینی Optimisme ونیرو بخشی قرارداد. این عقیده که در حقیقت میخواهد یگانگی را بوجود آورد (چون سرانجام این مبارزه غلبه و حکومت یکی وانهدام ابدی دیگر یعنی ایجاد یگانگی است) هیچگاه برای جلب مردم بآئین‌خود متوسل بزوروجبر نشده است‌واز آنجامی‌توان گفت که باگذشت واغماض‌توأم است.

اهمیتی که‌فلسفهٔ این‌اخلاق درعدالت خداوندی برای (خیر مطلق) و (مثل) قائل‌است (Souverain bien) و (Idées)- بدون‌شك بایداقرار کرد که‌همین‌دوامر برروی‌عقاید سقراط‌وافلاطون تأثیر بس‌بزرگی گذاشت. اگر بناباشد که بگفتهٔ Rivaud «مبادی فلسفهٔ یونان‌را در مشرق جستجو کنیم» باید‌قبول نمائیم که برای این‌جستجو‌از دین‌زرتشت بهتر نمیشود یافت زیرا هم‌عقیدهٔ (خیر مطلق) سقراط وهم‌اندیشه و(مثل) افلاطون به بهترین وجهی دراین دین‌تشریح شده است.

زیرا تشابهٔ بزرك ومسلمی بین‌(مثل) افلاطون‌و (مثل) زرتشت‌وجود دارد. مثل‌زرتشت‌بنام (فرائوروا Fraourva) خوانده شده که عبارتست‌از:

«فرائوروا نمونه‌های مخلوقات زمین است، موجوداتی که بزندگی متعلقند. واین‌نمونه‌ها که از نیروی‌عاملهٔ طبیعت‌بوجود آمده‌اند درحالت اولیه گرامی بودند در همان زمانیکه هنوز موجودات اصلی بروی زمین

بزندگی نرسیده بودند . اما این احترام برای آنها حتی وقتی کـه شکل عادی بخود میگرفتند و حتی زمانیکه آنشکل را از دست دادند ، همیشه حفظ میشده است همهٔ موجودات ، مردها ، زنها ، سگها ، اسبها ، گلهها برای خود قبلا فرانورروا داشتند » (۲)

بدین ترتیب ایندو اندیشه افلاطون وزرتشت بطرز عجیبی بهم شبیهند و ایندو فیلسوف بزرك بدون شك این اندیشهها را با خصوصیات مشترك هردو بيك طريق درك كردند.

اما اگردرزمان هخامنشیان ، دین زرتشت بیش از هر وقت دیگر انتشار یافت ودین رسمی ایرانیان گردید ، هیچوقت دین مملکتی وحکومتی نشدو برای اینکار پنج قرن لازم بود یعنی بایست تازمان ساسانیان انتظار کشید.

زیرا دراین عصر- یعنی عصر سلسله ساسانی ــ مغها دین زرتشت را برشیوهٔ منظم واسلوبی درآوردندواز آن پس دین رسمی ملی وحکومتی ایرانیان گردید .

---

(۱) A · Rivaud درکتاب : جریانهای بزرك فکری درقدیم

(۲) C . Gobineau درکتاب (تاریخ پارسیان) صفحه ۱٦ جلد دوم

٤

سرنوشت سیاسی حکومت ایران

حال که دین زرتشت را چنین مطالعه کردیم به ادامهٔ بحث خود در بارهٔ سرنوشت سیاسی ایران درعصر هخامنشیان خواهیم پرداخت :

الف: | **آخرین شاهان هخامنشی** | - جانشین داریوش اول ، **خشایارشا** (Xerxes) بود . بارسیدن او بسلطنت - واگر بهتر بخواهیم کمی قبل از او- درسیاست خارجی ایران انحرافی رخ داد که بدبختانه برای خشایارشا زیان آور بود .

در حقیقت داریوش اول در سالهای آخر سلطنت خود جنك بزرگی رابا شهرهای یونان آغاز کرده بود ولی بدبختانه این جنك بنفع داریوش تمام نشد وباعدم موفقیت روبرو گردید . خشایار بجای آنکه از این جنك اجتناب نماید درسال ٤٨١ قبل ازمیلاد آنرا شروع کرد . هرچند Leonid فرماندهٔ قهرمان ورشید یونان در(ترموپیل) مقاومت سختی کردولی معهذا (آتن) بدست خشایار افتاد وشاه ایران دستورداد تا شهررا آتش زدند . ولی این امر مانع این نشد که یونان درجنك سالومین ایرانیان را بشدیدترین وجهی شکست بدهند . وبدبختانه جنك دوم ایران با یونان با شکست وعدم پیروزی روبرو گردید .

وقتی که در سال ٤٦٥ قبل ازمیلاد خشایارشا کشته شد ، انحطاط و سقوط حکومت هخامنشی نیز آغاز گردید بنحوی که تقریباً یکقرن بعد یعنی در سال ٣٣٤ قبل از میلاد یونان بفرماندهی فاتح جسوری بنام **اسکندرمقدونی** قیام کرد و بجای دفاع ، حملهٔ بایران را از سر گرفت و بحکومت هخامنشی که درحال احتضار بود یورش برد . اسکندر درسال ٣٣٤ درحالی که چهل هزار مردجنگی در اختیار داشت از (هلسپن) کذشت و بعد

ازآنکه والیان آسیای‌صغیررا مطیع کرد و بسوریه رسید ، بطرف مرکز حکومت‌هخامنشی روی آورد . ودرسال ۳۳۱ درجنك(گوگامل) کشورهای بابل ، شوش پرس‌پولیس‌را بچنك‌خود درآورد .

« پرس‌پولیس‌را آتش‌زدزیرا اسکندر میخواست انتقام آتش‌سوزی (آتن)را بگیرد ویا با این‌وسیله ثابت کندکه دولت و حکومت هخامنشی پایان یافته است». (۱)

ب. | سکندروسلوکیدها | - منظوروهدف‌اسکندر تنها این‌نبود که حکومت‌بزرگی بسازد بلکه میخواست‌دوحکومت بزرك را باهم یکی کند وبااین وسیله دوفرهنك ودوتمدن را باهم بیامیزد .

« آنچه‌راکه‌شاه ایران‌میخواست‌برای‌مشرقیان‌ودرمغرب انجام‌دهد ، اسکندر همانرا برای مغربیان در مشرق‌زمین انجام داد ومطابق آنچه‌که (Xenephone گزنفون) گفته : اسکندر از کوروش پیروی‌نموده است . اسکندر میخواست که ایندو را درهم بیامیزد وبتدریج نزدیك بود که یونان بسلطنت جهانی برسد»(۲)

بنحوی‌که‌اگراین خواب شیرین‌وخوش اسکندر بحقیقت میپوست وآنچه راکه درزمینهٔ سیاست انجام داده‌بود درزمینهٔ فرهنك وفلسفه‌نیز بکارمیبرد « تاریخ اسکندردرحقیقت ادامهٔ تاریخ ایران میشدکه نیمی ازآن ایرانی ونیمی دیگریونانی بود » (۱) (منظوراینست که هدف داریوش بحقیقت میپیوست وجهان بزیریك پرچم درمیآمد منتهی با دودست : دست شاهان ایرانی ویونانی) .

بدبختانه اسکندرخیلی زود دارجهان را وداع گفت (۳۲۳ قبل از میلاد) وجانشینان اولیاقت ادامهٔ‌انجام‌نقشه‌های‌اورا نداشتند. وبعدازآنکه کشورهای قلمرواسکندرتقسیم شد ، ایران درچنگال (سلوکید ها) افتاد (۳۱۲ ق . م)که نیم قرن بعد با یورش پارتهاایران تارومارشد وبقایای تمدن هخامنشیان بخاکستر مبدل گردید .

ج : | اشکانیان | - پارتهاهمان تورانیان بودندکه درحقیقت ازایل سیت ها (سك ها) محسوب میشدند بارها درعصرهسامنشیان به

---

(۱) H. Berr درکتاب (ایران قدیم وتمدن آن صفحه ۸۵

(۲)همان کتاب صفحه ۱۱

ایران حمله کرده بودند . ولی دراین عصر با نام عوضی یعنی (پارت ها) دوباره بایران آمدند . پارتها مانند پیشروان واجداد خود مردمی وحشی وبی فرهنك بودند ودراین وقت ازهرج ومرج ایران که با مرك اسکندر بوجود آمده بود وضعف سلسله سلوکید ها استفاده کرده دراین سرزمین جا گرفتند . (۲۵۰ ق . م)

ارشك (Arsakes) اولین سلطان ومؤسس این سلسله بود . جنك بین شش سلطان اشکانی وسلوکید ها سالها بطول کشیدتا سرانجام بنفع اشکانیان خاتمه یافت . ویونانیان کاملا درایـران محوونابود شدند و سلطنت آنها زیرسم اسبهای پارتها ازبین رفت .

سلسلهٔ اشکانی همان سلسله ایست که پارتها درایران ، بعد ازبین بردن سلـلهٔ سلوکیها یعنی جانشینان اسکندر، بوجود آوردند . ارشك یا اشك « کلمهٔ ردرارشك ساکن است » مؤسس وبنیان گذاراین سلسله است

فرهاد اول بعد از (ارشك) ششمین پادشاهٔ سلسلهٔ پارتها (یعنی اشکانیان) است که بااوآخرین آثاروبنایای سلوکیدها ویونانیان ازایران رخت بربست .

یازدهمین پادشاه سلسلهٔ اشکانیان **ارد** Orodes نام دارد (٥٦ق.م) درزمان این پادشاه جنك ایران وروم ، که هفتصد سال طول کشید ، آغاز شد ودرتمام تاریخ ایران قدیم ادامه یافت . این جنك اولین باردر(حوان) بنفع ایران تمام شد . وررومیان شکست خوردند . (۵۳ ق . م) ایران قدیم که با کورش بزرك بکشورگشائی آغاز کرد وهمهٔ آسیای غربی وشرقی و مصر را بزیر یك پرچم درآورده بود وسپس درعهد داریوش وخشایارشا قصد تصرف یونان کرده بود ، سرنوشت تاریخی خود را همچنان ادامه میداد ودائم درتماس با سیاست وفرهنك همهٔ ملل آن عصرقرارمیگرفت این جهانگشائی ازتسلط رومیان در آسیای مرکزی و غـربی جلوگیری میکرد، سرنوشت تاریخی ایران همیشه اینطور بود .

اشکانیان بالنفسه دارای کوچکترین تمدن وفرهنگی نبودند . وبجای آنکه این تمدن درخشان هخامنشیان را توسعه دهند بهتر دیدند که تمدن یونانی سلوکیدها را اقتباس نمایند . واین اقتباس را نیز انجام دادند .

آنها ایرانیان را با تحقیر فرهنك ودین وهنر آنها، میآزردند ونامهای

---

(۱) از S. Levi درکتاب Nouvelles litteraires

یونانی برای خود انتخاب میکردند وخودرا بآنجهت متمایل میساختند وچون این علاقمندی آنها به یونان و یونانیان فقط ظاهری و بدون عمق بود لذا رسوم وعقاید وصنایع یونان که - درحقیقت لاف و گزاف و نمایش پوچی بیش نبود - نتوانست در تمدن وملیت آن عصر ایران اثر عمیق و پابرجائی باقی گذارد.

اشکانیان دین آبا واجداد خود را داشتند یعنی به پرستش ستارگان می پرداختند ؛ واین خود اقتباس ناقص و نامفهومی از علم الاساطیر یونانیان بود.

۵ : **تجدید حیات ساسانیان** روزی که اردشیر بابکان (بابك) پسر (بابك ساسان) بنام قهرمان ملی و فرهنگی ایران قدعلم کرد و اردوان پنجم - آخرین پادشاه اشکانی - را ازبین برد ، همهٔ ایران و ایرانیان بطرفداری او برخاستند. (۲۲۶ بعد از میلاد)

در همان عهد که اشکانیان بایران حکومت میکردند ، در پارسه (فارس امروز) حکومت مستقلی درست شده بود که شاهان وفرمانروایان این حکومت همه روحانیون عظیم الشأن بودند وهمهٔ سنن وآداب مغهای عهد هخامنشی را حفظ میکردند.

در فارس - ودرهمین محافل و مجامع مغها بود که آداب وسنتها ورسوم عهد هخامنشی حفظ میشد و بمحض تجدید حیات وبسلطنت رسیدن ساسانیان، باجمع آوری آنها ، اولین مجموعهٔ کامل اوستارا درست کردند. وبا شروع این سلسله ، تجدید حیات دین زرتشت نیز آغاز یافت.

ساسان، جد بزرك اردشیر ورئیس قبیله وپسر بابك، پیشوای دینی معبد (آناکیتا) بود (درپرس پولیس). پسر ساسان که بنام بابك یا پاپك خوانده میشد، پادشاه جزء یکی ازشهرهای فارس بنام khir (دارابگرد) که در دریاچهٔ بختگان قراردارد. بود. بابك پدر اردشیر بود.

اردشیر پسر بابك از همان اوان قصد داشت که نقشههای وسیع هخامنشیان را اجرا کند وسلطنت بزرك مستبدهرادرسراسر ایران برقرار سازد. او آخرین پادشاه اشکانی - اردوان پنجم - را درسنه ۲۲٤ بعد از میلاد در(هرمزدکان) شکست داد ودر (۲۲٦) تیسفون راگرفت وبرروی خرابههای سلسلهٔ اشکانی ، سلسلهٔ خود را بنام (شاهان ساسانی) بنیاد گذاشت.

اردشیر در دین زرتشت وسیله‌ای مقتدر و کافی برای سلطنت یافته بود : در دوران سکوت وفراموشی که سلسله‌های سلوکید واشکانی بایران تحمیل میکردند ، مجامع مغ‌ها در فارس بتحقیق وادامهٔ مطالعه اوستامشغول بودند واردشیر در خلال همین تحقیقات راه وروش سلطنت را بر پایهٔ دین پیدا کرده بود.

در واقع دین زرتشت در مبادی خود بمقام رهبانیت و پیشوائـی عقیده نداشت اما مجامع مغ‌ها بقوی‌ترین وجهی آنرا افزودند . آئین زرتشت از آن پس سلسله‌مراتبی در مقام روحانیون قائل شده بود.

و آن اینکه «انسان در آئین قدیم واولیهٔ زرتشت، درهمهٔ رفتارو کردار خود آزاد بود . فقط مجبور بود که ملکوت آسمان والوهیت‌های مقدس را بپرستد و قوانین اخلاقی دین خود را همیشه بیـاد داشته باشد . دین هیچ فرمانی باو نمیداد وهیچگونه وحشتی برای او ایجاد نمیکرد.

اما دین زرتشت بعدی چنین میآموخت : که انسان درهمهٔ مراحل زندگی ودرطول همهٔ اعمال ورفتار خود تحت تأثیر هزاران نیروهای مقتدر قراردارد که باید همه چیزخودرا بآنها بستگی دهد. وسپس وقوف ودانش بر اینهمه مسائل واوامر برای بشرمایه ترس شدواحترام آمیخته به وحشت او را جلب نمود. دانشی کامل وآزموده لازم بود تا همهٔ مسائل پیچیده و بغرنج دیـن را حل نماید . واگر در زرتشت قدیم ، پدرخانواده با تجربیات خود برای انتقال دین بفرزندان کافی بود، دراین جا نمی توانست چنین مأموریتی را انجام دهد: زیرادین بصورت مسئلهٔ غامض و پیچیده‌ای درآمده بود. خلاصه: دین زرتشتی در زمان ساسانیان ، تسلط واقتدار درجـات رهبانیت را بمردم تحمیل نمود واز آنوقت است که مغ‌ها در زندگی مردم ظاهر شدند.» (۱)

و بدینطریق از اردشیر ، اولین پادشاه ساسانی ببعد ودرطول سلطنت همهٔ جانشینان او، دین زرتشت دین انحصاری حکومت ایران ومجمع رهبانیت مغ‌ها شد . ومغ‌ها نیز یکی از ارکان مهم سلطنت بودند.

مغ‌ها ـ مخصوصاً در آذربایجان ـ صاحب امـلاك و ثروتهای مهم بودند که برای آنها درآمد هنگفتی داشت، و غیر از آن غرامات ، هدایا وتحف ، عشریه دینی که از زرتشتیان میگرفتند بآن درآمدها افزوده میشد،

---

(۱) C. de Gobineau (تاریخ پارسیان) جلددوم صفحه ٦١

آنها باقوانین مخصوص خود زندگی میکردند ودرحقیقت حکومتی مستقل برای خود در مملکت ایران داشتند ، قوانین آنها همه‌دینی و با قوانین مملکتی فرق داشت . فقط افراد ایل‌مغ‌ها که (یکی ازشش‌ایل‌مادها بودند) حق داشتند بلباس رهبـانیت مغی درآیند وخارجیان از چنین حقی محروم بودند، وبنام (موبد) خوانده میشدند . همه‌چیزدر بین آنهـا بسلسلهٔ‌مراتب تقسیم شده بود . وبررأس آنها رئیسی بودبنام (موبدان موبد) که‌یکی از بزرگترین شخصیت‌های حکومت وسلطنت بود . اوچون رئیس‌موبدان بودوهمهٔ امور دینی‌ورهبانی بدست او اداره میشد وهر چه که او در باره اصول وروش معابد ودین‌میگفت چون‌آخرین کلام منزل رعایت میکردید. انتخاب اوبا شخص شاه ودولی خود اعضاء دیگر برجستهٔ معبد را انتخاب میکرد . از اینجا می‌توان بخوبی باهمیت و تأثیر او در دولت و حکومت پی برد «علی‌الخصوص که بزرگترین شغل موبدموبدان این بودکه شاه در امور عقلی و سایر امور بـا او مشورت میکـرد و رأی او را دخالت تـام میداد». (١)

کار موبدان خدمت در معابد بود . ایرانیان عهد هخامنشی معبدی نداشتند وپرستش‌خدارا درهوای آزاد وزیر آسمان انجام میدادند، امادر عهد ساسانی‌معابد وآتشکده‌ها ساختند که اختصاص به(اهورامزدا) داشت. وموبدان آتس‌را دراین معابد حفظ میکردند.

دین ونمایندگان دین در کوچکترین حوادث زندگی روزانه‌دخالت تام داشتند . تعلیم دین فقط منحصر به موبدان ومغ ها بود . هرچیزتازمانی که بتصدیق مغ نمیرسید برای هیچ ایرانی صحیح وقانونی نبود .

موبدان هم‌متعصب بودند وازخطایا نمیگذشتند ،«آنها کافران‌خارج ازدین ، یا افراد دین دیگر- مخصوصاً مسیحیان راکه متهم بخیانت بنفع رم بودند- بشدید ترین وجهی مجازات و شکنجه میدادند . » (٢)

هنگام مجازاتهای دینی ، دادگاههای عادی دخالتی نداشتند وفقط شوراهای سلطنتی که موبدان سهم بزرگی را در آنها داشتند ، مأمـور تحقیق ورسیدگی وتعیین شکنجه ها بود .

---

(١) H. Berr صفحه ١٧٠

(٢) از » » ١٨٩

هـ : **نتیجهٔ کلی** -- بدینطریق تأسیس سلطنت ساسانی در سیاست،وایجاد **رهبانیت** زرتشتی دردین ، برای ایرانیان مفهوم ومعنای بزرگی داشت وآن عبارت بود از :

« تمرکز نیروهای‌دولتی‌دردست‌سلطنت مستبدمطلق که‌دین‌انحصاری ایران همواره پشتیبان‌آنست » (۱)

اردشیروجانشینان اودرسیاست خارجی همان نقشه های اشکانیانرا تعقیب نمودند یعنی : ازبسط تسلط رومیان درآسیا جلوگیری کردند وبا استقراردائمی دراین قاره حدود وثغورایرانرا ازگزند وآفات خارجی مصون داشتند .

ودرسیاست داخلی نیز، اردشیرهمان نقشه های بزرك اشکانیان را دنبال کرد یعنی : سلطنت مستبده را براساس دین برقرارساخت و سیاست ضد (بیزانس) را درخارج توسعه داد .

درعهد جانشینی اویعنی‌درعصر**شاپوراول** بودکه درسنهٔ**۲۴۲مانی** برای اولین بار باپشتیبانی برادرشاپورکه فیروزنامیده میشد ، دین جدید خودرا بگوش‌مردم رسانید .

---

(۱) H -Berr از صفحه ۲۰۳

٥

مانی

درست درهمان عهدی که مانی وارد میدان میشد ، درسراسر جهان حادثهٔ بزرك ومهمی درشرف انجام بود : وآن نشردین حضرت مسیح بود. این انتشارمسیحیت تنها دراروپا ، روم و کشورهای ساحلی مدیترانه نبود بلکه به آسیا وایران غربی نیزسرایت کرده بود .

الف : اصل ومبدء دین مانی - دردوره ای که اشکانیان در اوج قدرت خود بودند ، ایران برای رقابت با دین مسیح ، دین (میترا) رابارو پا فرستاد وبنشر آن کوشید. دین ومیترا ، مخلوطی از (دین زرتشت) و آئین کلدانی (پرستش ستارگان) بود که در بابل تکوین یافته بود . در مقابل این دین، مغرب زمین دین مسیح راباایران فرستاد که درایالت مرزی ارمنستان ونواحی دیگر بطور کامل بسط وانتشار یافت . واین دین جدید عقاید مذهبی مردم عهد ساسانی را بکلی تغییرداد .

ودین مانی درحقیقت واقع : آئینی است که از ترکیب دین زرتشت ومسیحیت بوجود آمده است . ومیخواست دینی یگانه ومشترك بین آندو بسازد .

واگراین فرض بموفقیت منجرمیشد ومورد قبول همه واقع میگردید خطر بزرك دو دستگی دینی واختلافات آنها برای همیشه رخت برمی بست.

ب : مانی ودین او - مؤسس این نهضت دینی یعنی بنیاد- گذاردین مانی (که درحقیقت دین مسیحی زرتشتی است) **مانی** نام دارد که درسنهٔ ۲۱۵ درناحیهٔ (نهرکوتاه) دربابل قدم بجهان گذاشت . درسال ۲۲۸ هنگامی که سیزده سال داشت اولین الهام حقیقت ملکوتی باودست داد که درسال ۲٤۰ درسن بیست وپنج سالگی تجدید شد واورا مأمور تبلیغ ونشردین جدید نمود . واین صد سال بعد از(Marcionمارسیون)و

هفتاد سال بعد از (Bardizane باردیزن) اتفاق افتاد ومانی بدون شك وارث مکتب مجوسان و حکمت عالیه است (Gnostique)که این دو پیشوای آن بودند .

بابل همیشه سرزمین ابداعات وبوجودآورندهٔ پیشوایان ومبتکرین بوده است . ملت بابل مردمی ازهمهٔ اقوام وطوایف بوده که بیشترادیان را بهم‌میآمیختند وفلسفهٔ (ایجاد یگانگی میان عقاید وادیان) درآنجارایج بود . مانی دردست (Sabéens سابئن ها) تربیت شده بودواینقوم بطرز عجیبی به دوگانگی ودواصلی دردین اعتقاد داشتند ومانی ازهمان اوان تصمیم راسخ گرفت که باین ماجراخاتمه دهد و کوشش زیاد کرد تابمنظور خود نائل آمد .

مانی کتب متعددی نوشت که‌ازآن‌جمله: (کتاب آسمانی ـ کنج زندگی کتاب‌فصل ها ـ دربارهٔ ایمان ـ اسرار ـ غولها) ورسالات متعدد دیگری دربارهٔ ستاره شناسی‌ونجوم وجادوگری رامیتوان نام برد . کتابهای‌مانی همه بانقاشیهای زیبا وبرازنده زینت‌شده بود . واین امروزه ضرب‌المثلی است که ایرانیان اوراتحت نام (مانی نقاش) میخوانند.

مانی وقتی بسن۲۷ سالگی رسید (۲٤۲) در روزی که شاپور اول تاجگذاری میکرد ، برای اولین‌بار به انتشار دین خود پرداخت ، شاپور نخست بدین‌او گروید وده سال‌وفادار وثابت ماند، اما موبدی اززرتشتیان که مراقب کار بود وازاین‌تغییر دین شاپورراضی بنظر نمیرسید، مجبورش کرد که دین مانی را ترك گوید و دوباره بآئین زرتشت بگرود و آنوقت مانی ایران‌را ترك گفت زیرا شاه ایران اورا به کشمیر تبعید کرده بود و پس از هند به ترکستان رفت و سپس بچین آمد ، در چین طرفداران زیادی دور او جمع‌شدند. این طرفداران‌جدید بیشتر ترکان‌آن دیاربودند.
شاپور در سنهٔ ۲۷۲مرد وپسرش (هرمز)جانشین اوگردید و درسنهٔ ۲۷۳ **بهرام اول** بجای پدر بتخت‌نشست.

مانی گمان برد که‌موقعیت برای‌آمدن او بایران مساعد است و بایران آمد . اما مجمع موبدان با او توافق نکردند : او را محکوم به نفر نمودند وبعداز دو سال زندانیش کردند و در سنه ۲۷۵ زنده زنده پوست کندند ، ودر پوست اوگاه پر کردند وبچوبی آویختند ودردوطرف

کندشاپور نهادند.

☆☆☆

اولین اصل این دین : تساوی نوروظلمات و نیکی وزشتی است ، بدی درنظر مانی موجودی ابدی است ، وهریك ازعناصر را بدو قسمت تقسیم میکرد، ومیگفت که عناصر: هوا، زمین، وآتش هریك دوذات وطبیعت دارند که یکی خوب ومفید ودیگری زشت وزیان آوراست. وتضادآشتی ناپذیررا فقط وفقط در(نوروظلمت) میدانست ، بعقیده مانی نوروظلمت همیشه وتاابد بوده اند ، خدا ، صاحب نوراست وشیطان مالك ظلمات وتاریکی ها. قلمرو خدا وشیطان بینهایت است : «خدادر ارتفاعات واعماق شمال و مشرق و مغرب است وشیطان فقط در اعماق سمت های جنوب» (۱)

هنگامی که شیطان قصد فتح نواحی منطقه نور را میکند ، خـدا نمی تواند برای دفاع ازخود از پنج معاون بزرگش یاری جوید. این پنج اصل بزرك عبارتند از:

(هوش ـ عقل ـ فکر ـ اندیشه ـ اراده) . زیراجنك بوقوع پیوسته واین پنج (Eons) خدا از حملهٔ ناگهانی شیطان بوحشت افتاده اند ،(خدا آنها را برای صلح آفریده است). اما خدا (مادر زندگی) راآفرید تا اولین انسان را بجهان فرستد و این انسان مأمور جنك و غلبه بـر روح تاریکی است . (۲)

انسان معنوی (بعداز آنکه خلق شد)در این پیکارعلیه نیروهای بدی مغلوب میشود وروح که در حکم اسلحه اواست ازاو جدا میشود. ودراینجا اختلاطی منتج میگردد بدین نحو که : خوبی وبدی باهم در می آمیزند ، اما ایـن اختلاط ایـن فایده را دارد کـه از سرکشی زیادتر متجاسر جلوگیری نماید .

انسان که بدین نحو صید خونخواری های شیطان گردید بدرگاه آهورامزدا ـ خدای نور وروشنائی ـ ناله وزاری میکندواهورا روح زندگی را بکمك او میفرستد وآن انسان می تواند بکمك آن روح خودرا از این بحبوحهٔ تاریکیهای وحشتناك نجات دهد وبقلمرو روشنائی ونور پرواز کند.

---

(۱) H – Berr صفحه ۲۲٤

(۲) « « «

اما نیروهای شیطان که در این جنك پیروز شده بودند وقسمتی از جوهر نور را بتصرف خود آورده بودند ، آن انسان را در اجسام مادی زندانی میکنند . و از این جا ورنج انسانی آغاز میگردد ، همه‌جا وحتی‌روی زمین.

انسانی که در اول معنوی بود واز مادیات گریز داشت ، درتماس با مادیاتی که‌در حقیقت او نفوذمیکنند ، بالاجبار دو روح مخالف وضدرا می پذیرد که یکی‌روح خوب ودیگر روح پلید است.

فکروحس وهوش انسانی‌ونورانی در روح پاك وفکر وهوش‌وحس شیطانی وتاریك در روح دیگر دایم در نزاع هستند.

ودر این وقت روح زندگی واجب میشود که ارواح مخصوص‌را (که شیطان با دخول مادیات در آنها پلید کرده‌بود) نجات دهد و پاك نماید . (ماده) قسمت‌های نورانی روح را در اختیار خود دارد واصل بزرك مرك وبی حرکتی است این قسمتهای نورانی روح فقط یك وقت می‌توانند خود را از حیطهٔ قدرت آن ماده برهانند وآنهم وقتی است که زندگی‌وفعالیت تأثیر قوی داشته باشد . اما اهریمن که نمایندهٔ بدی است‌نمی‌خواهد باین سادگی‌ها چنین‌گنج گرانبهاراازدست بدهد لذا تصمیم میگیرد موجودی خلق نماید که قسمت‌های نورانی روح او درتصرف وزندان خود او باشد و بدنیای پست تعلق بدارد: واهریمن (آدم) را خلق‌میکند.

در این‌جا مانی با تغییرات مختصری که میدهد، افسانهٔ خلقت انسان وجهان‌را چون تورات نقل‌میکند . دردین‌مانی دیگر خالق انسان Jehovah نیست بلکه او شیطانی است وتورات داستانی از فتوحات اوست . ونیزدر افسانهٔ (حوا) تغییری میدهد : دیگر شیطانی بشکل مارزن را به سرپیچی وا نمیدارد بلکه فرشته نور روح خورشید وعیسی مسیح است که بشکل‌مار درمیآید وآدم‌را وادار به‌عدم‌اطاعت‌میکنند امادر کنار حوا آدم است و آدم برای او نمایندهٔ قدرت‌گمراه کنندهٔ مادی است که اورا از رسیدن به‌نجات ابدی باز میدارد درحالی که وادارش میکنند تا ازمیوهٔ (درخت علم‌خوبی و بدی) بخورد . وبعد روح خورشید وعیسی مسیح بکمك آدم میآیندولزوماً آنهارا نجات میبخشند.

وبدین طریق بنظرمانی تورات کتاب (سلطان تاریکی‌ها)وتاریخ بدکاریهای اوست .

ولی اگر مانی تورات را مطرود میداند در عوض انجیل اربعه را قبول دارد و دستورات حواریون عیسی مسیح را می پذیرد.

مانی خودرا **فارقلیط** (پاراکله paraclet)موعود که عیسی مسیح برای نجات مردم وعده داده بود ، میداند . وخودرا نازل کننده حقایق آسمانی میخواند و میگوید که میخواهد کارهـای مسیح را کامل کند و مردم را نجات بخشد .

در نظر مانی ، حضرت عیسی روحی ومعنوی بود وهرگز بقالب مادی ریخته نشد وهیچگاه بماده نظر نداشت و بدین وسیله خودرا نیالوده بود. بنظر او : عیسی از حضرت مریم وروح القدس بوجود نیامده وهیچوقت بدار نرفته و برای نجات بشریت رنج نبرده است . مانی بهمه آنها مانند روز روشن عقیده داشت ومیگفت که: اینها برای من واضحند وعیسی مسیح روح خـالص بود ، هست وخواهد بود وهرگز پسرخدا نبود . (۱)

مانی معتقد بود : که جهان باطوفانی عظیم و وحشتناك خاتمه خواهد یافت ودر قعر جهنم ها خواهد افتاد . ودر آنجا عناصر آن آتش میگیرند، وسپس سنگی بزرك ، بزرگتر ازدنیا ، آنرا میپوشانند و روح های گناهکار بآن سنك چسبیده اند . نیکوکاران راهٔ آسمان در پیش میگیرند وآنها که درکارهای نیك وبد جهان متعادل و متوسط بودند دوباره شکل انسانی میگیرند و بدکاران بجهنم میروند.

وسپس سد غیر قابل عبوری بدی و خوبی را برای همیشه ازهم جدا میکند...

تشکیلات دینی مانی از روی کلیسای مسیحی ساخته شده بود . و مانند مسیحیان دوازده حواری در رأس آن قرار داشت وسپس ۷۲ شاگرد که کشیشان ومعاون کشیشان ومروجین بودند ، راهبری طرفداران مانی بعهدهٔ آنها بودوآنطرفداران را(شنوندگان)میخواندند. مانویون هریکشنبه برای نماز جمع میشدند وسرودها میخواندند وکتاب آسمان را حواریون برای آنها میخواندند واین هم شبیه مسیحیان بود.

☆☆☆

(۱) M. Vollet در (دائرةالمعارف بزرك فرانسه) کلمهٔ (مانی)

چون اصل دین مانی برروی نجات روح بشری قرار دارد و معتقد است که باید قسمت های نورانی روح بشر معنوی نجات پیدا کند، لذا همهٔ (کشیشان وشنوندگان) دین مانی باید بکوشند تا باین هدف مقدس و عالی برسند این روح خودرا نجات دهند واز کثافات مادی برهانند .

بدین ترتیب اخلاق فلسفه مانی در نزد منتخبین (راه بران دین و باصطلاح کشیش های دین مانی) به یکنوع ریاضت خشنی مبدل شده بود بنحوی که آنها خوردن غذاهای حیوانی ومایعات شیری را برخود حرام کرده بودند ودستور داشتند که بزندگی هیچ موجودی ازحیوان تا انسان اذیت نرسانند وهمیشه دور اززن وهوسها ومیل ها زندگی کنند.

حتی شنوندگان (طرفداران دین مانی) موظف بودند که زندگی سخت ودور ازلذایذمادی داشته باشند . درحقیقت روش آنها به نوعی(آئین قشری) بدل شده بود .

بدین طریق : دین مانی نتیجهٔ ترکیب دودین زرتشت ومسیح است است که دین زرتشت درحکم قاعده و بنیان و دین مسیح شکل و ظاهر آنست .

مانی حتی مفاهیم عالی وبزرگی را از (بودا) اقتباس کرده است مثلا : تضاد آشتی ناپذیر ماده وروح وپایان جهان دوباره بقالب انسانی رفتن و ارزش ریاضیات مادی و بدنی و نیروی مطلق وبزرگ دانش و معرفت و . . . . .

دیدیم که حتی درحیات مانی دین اوازایران بیرون رفته وحتی بـه چین وهندوستان وترکستان سرایت کرده بود .هنگامیکه مانی بآن طرز کشته شد ، دین اوشروع بانتشار کرد و ازمرزهای ساسانیان گذشت بـه بابل ، سوریه ، فلسطین ودرشمال به عربستان ومصرو افریقای شمالی و به کارتاژ واسپانیا ودرجنوب به ملت گل (اجداد فرانسویان) و ایتالیـا و رم رسید .

همانطورکه زرتشتیان آئین مانی را کفر میدانستند ، دین مسیح غرب نیزآئین مانی را درحکم انحراف کفرآمیزدینی تلقی میکرد . دین مانی درنزد کشیشان مسیحی مصروافریقای شمالی تأثیر بزرگی داشت . و حتی Saint-Augustin (پیشوای بزرگ مسیحی) خود در ابتدا علاقمند

آن شده بود اما بعد اززمانی بآن حمله کرد .

بنحوی که : «اگرشاهان ایران بجای مخالفت با این دین ، باآن موافقت میکردند ، مطمئناً بافرض نشروسیع این دین درقارهٔ آن عصر ، سبب میشد که جانشینان داریوش وکوروش موفق میشدند که آسیا در سیاست جهان برتری خاصی داشته باشد ومعهذا انگیزهٔ دین مانی بایران خدمات شایانی کرد وباعث شدکه افکار واندیشه های تمدن ایرانی حتی در فلات های مرتفع صحرای گبی (Gobi) نفوذکنند »

(۱) C . L . Huart صفحه ۱۵۲ (H . Berr)

۶

مزدك و آئین او

دین مانی با وجود مفاهیم اخلاقی واجتماعی که داشت ، فقط یك مکتب دینی محسوب میشد که کوچك ترین اصلاحات سیاسی و تغییرات اجتماعی در آن بچشم نمیخورد . دوقرن بعد ، درسال ٤٤٨ قباد بسلطنت رسید و درعصر این شاه آئین مذهبی جدیدی که بیشتر ازهر مذهب دیگر واهی و ودرعین حال جسورانه بود بظهوررسید ، این مذهب ، مذهب مزدك بود.

الف : زندگی مزدك - مؤسس این عقیده ، مزدك نام داشت وپسر (بامداد) بود . اودر شهر نیشابود خراسان بدنیا آمد . روحی گستاخ وجسورداشت ونخست بآئین مانی گروید ولی بعد ها آنرا بآخرین حدود خود کشانید .

ب : دین مزدك - مزدك نیز بدواصل اعتقاد داشت : نور و ظلمت. نوردر کمال آزادی عمل میکندوعالم ومحسوس است .درصورتیکه ظلمت که برحسب تصادف عمل میکند ، جاهل است وهیچ چیز نمی بیند . اختلاط آنها تصادف را بوجود میآورد و جدائی آنها نیز تصادف میزاید.

مطابق عقیده مزدك ، جهان از سه عنصر بوجود آمده است : آب ، آتش و خاك . وازاختلاط آنها خوبی وبدی بوجود میآید . آب باقسمت های صاف و روشن خود تولید میشود و آندو دیگر با قسمت های آلوده و نا صاف .

بنظر مزدك دنیای روحی ومعنوی مانند همین جهان است . مزدك خود

را بزرك آسمانها میداند که برروی تختی نشسته است و مانند سلطانی حکمروائی دارد . درمقابل اوچهار نیروزانو زده‌اند : که عبارتند از : بصیرت ، هوش ، حافظه وشعف . این چهار نیروکارهای جهان را بکمك و معاضدت شش وزیر راهبری میکنند وآنشش عبارتند از : سالار ؛ پیشکار ؛ بالوان (که هنوزمعنی آن کشف نشده) ؛ خردان (مجرب) ؛ دستور (وزیر) ؛ کودك ؛

واین شش وزیردرکار خود دوازده معاون‌دارندکه موجودات‌روحی هستند وامورآسمانی بعهدهٔ آنهاست . (۱).

مزدك ، برای ازبین بردن تناقضات وتضادها ونفرت ها وجنك هاو چیزهای بد ، به ذات واصل آنها برمیگردد وهمهٔ آنهارا دردو چیزمیداند : «عشق به‌زنان-عشق به ثروت». وبدینطریق دستورمیدهدکه زنان‌وثروتها باید مشترك شوند ، مردان هم درآن سهیم باشند .

مزدك با استفاده ازنتایج حکمت الهی مانی درزمینهٔ اموراجتماعی، به عقیدهٔ مخصوصی رسید که می توان آنرا نوعی کمونیسم افراطی دانست .

زیرا مانی میگفت : باید هرچه که پایه واساس‌اجتماع روی‌آن‌قرار گرفته، نابود شود یعنی (ثروت وخانواده) وجود نداشته باشد . امتیازی نباشد ؛ تساوی مطلق ، آزادی کامل و قطعی بین همه افراد،از دستورات او بود .

پادشاه بامطالعهٔ افکار مزدك چنین‌مشاهده کرد : که‌می‌توان قدرت نجباء واشراف‌را بوسیله آن درهم شکست‌وبدینجهت بآئین مزدك گرائید وبه‌پیروی ازشاه قسمت‌اعظم دربار ومخصوصاًطبقات پائین وپست اجتماع که با این آئین به غرایز پلید خود میدان میدادند، مزدکی شدند.

البته نباید مبادی اولیه و اساس دین مزدك را فقط دردین مانی جستجو نمود :

ازنقطهٔ نظردینی ، مزدك قدم بقدم از مانی استفاده کرده است ، حتی درزمینهٔ امور اجتماعی ، مزدك با بسط دادن عقاید مانی ، به عقاید پوچ اخلالگری خود رسید . اما فقط باین قناعت‌نکرد ، زیراقبل از او

---

(۱) ٠ H -Berr صفحه ۲۲۷

این عقاید اجتماعی و اصلاحی بوسیلهٔ یکی از فلاسفهٔ بزرگ یونان یعنی (افلاطون) ابراز گردیده بود . وچون مزدك بخوبی از (جمهوریت افلاطون) مطلع بود ، میخواست آنچه را که فیلسوف یونانی در کتاب خود گفته، توسعه دهد واصل (همه بتساوی) را که افلاطون در جمهوری ایده آلی خود برای صنف سربازان توصیه کرده بود ، برای تمام ملت ایران بمرحلهٔ اجرا درآورد.

وباهمین افراطوزیاده روی‌ها طرفداران مزدك انقلابی را پایه گذاشتند که باعث شدتا موبدان واشراف که دو طبقه ممتازه عصر بودند ، قبادرا بزندان انداختند وبجای او برادرش جاماسب را بسلطنت آوردند.

اما قباد بکمك زن خود از زندان گریخت وبه نزد قوم (هیاطله) Hephtalites پناه برد وبه کمك آنها دوباره بتخت وتاج رسید ولی این بار از افکار گذشته دست برداشت وآئین مزدك را ترك گفت.

خسرواول انوشیروان دادگر بجای قباد به سلطنت رسید . وبرای برقراری نظم در ایران عهد ساسانی که عقاید وافکار مزدك آشفته کرده بود دستورداد تامزدك وسی هزار طرفداران اورا کشتند .

وبقیهٔ طرفداران مزدك مخفی شدند ودر انتظار موقع مناسب انتقام دقیقه شماری کردند .

۷

اوج قدرت و حکومت ساسانیان

در عهد انوشیروان حکومت ساسانی باوج قدرت وتسلط خود رسید وایران نیز دراوج فرهنك وتمدن قرار گرفت . خسرو انوشیروان جنگهای مداوم وطویلی علیه امپراطور روم (ژوستی نین Justinien انجام دادودرهمهٔ آنها پیروز گردید (از ۵۴۲ تا ۵۶۷) . وامپراطور رم را مجبور به پرداخت باج ومالیات کرد .

در داخل ایران طرفداران مزدك متعاقب گوشمالی سختی که بآنها داده شده بود ، آرام شده بودند. وخرابی‌های آنها درزمینهٔ اجتماعی مرمت گردید . در این وقت ایران مرکز فرهنك وتمدن دنیای قدیم بود . زیرا، از یکطرف درسال ۵۲۹، هنگامی که امپراطور رم (ژوستن) مدرسهٔ فلسفی آتن را بست وآخرین پناهگاهٔ افلاطونیان جدیدرا از بین برد (۱) استادان ومعلمین فلسفه که در آنجا بتدریس اشتغال داشتند بایران فرار کردند و بتعلیم پرداختند.

از طرف دیگر ، هندوستان همهٔ ذخایر ادبی وفلسفی خودرا بایران فرستاد : هزارویکشب و کلیله‌والدمنه، مرزبان نامه ، وغیره وغیره ... وبدینطریق ایران مرکز تمدنهای مختلفی گردید که در آنجا بهم تلاقی کرده بودند .

بزرگمهر - وزیرلایق ودانشمندانوشیروان - پیشواوبوجودآورندهٔ این نهضت تجددخواهی ایران بود که از دو فرهنك : ایرانی - یونانی و ایرانی - هندی درست میشد .

ازطرفی نباید تصور کرد که فقط بعداز ظهور اسلام یعنی در قرن

(۱) Gautier در کتاب (فلسفه اسلام) صفحه ۶۶

هشتم میلادی بود که فلسفهٔ یونانی و فرهنگ هندی برای اولین بار بایران وارد شده است . بلکه بیش از یکقرن قبل از آن در ایران چنین تمدن و فرهنگ نضج داشت .

درعهدخسرو انوشیروان اختلاط و امتزاج عقاید فلسفی و ایجاد یگانگی بین آنها به منتهی درجهٔ نیروی خود رسیده بود . بدین نحو که از یکطرف (دین زرتشت و آئین مانی وعقیده مزدك) واز طرف دیگر (فلسفه افلاطونیون جدید ، فلسفه بودا و تصوف هندی) درهم میآمیخت . واز آنجا و بآن علت :

«این دوره تنها بخاطر تاریخ ایران مهم نیست بلکه تاریخ جهان نیز در اهمیت این دوره و عصر سهیم است . با اینکه هرگز رؤیـای شیرین اسکندر بحقیقت نمی پیوست و با آنکه نفوذ اخلاقی شرق وغرب کامل نمیشد معهذا ایران مرکز اصلی ومهمی بود که همه چیز در آنجا باهم تلاقی میکرد وهمه چیز از آنجا بخارج میرفت . از یکطرف ، ایران دین مانی را بخارج میفرستد تا برروی مسیحیت غرب تأثیر کند وازطرف دیگر خود از بیزانس با نسطوریانی (که تبعید کرده بود) و یا اینکه با آخرین فلاسفه افلاطونی (که امپراطور رم رانده بود) نطفهٔ اصلی فلسفه و دانش یونانی را استقبال میکند و بخود میآورد . دانش و فلسفه ای که درعهد اسکندر بی ثمر است ولی درعهد آخرین پادشاهان ساسانی بارور گردیده و بالاخره در فلسفه اسلام و بعهد اعراب شکفته میگردد . ودر همین عصر است که ایران بطرف کشورهای دیگر مشرق میگردد . چون که دراین زمان ثغور وحدود خودرا ازهرطرف بسط داده بود همسایهٔ ایران میشود و نمایندگان سیاسی از دربار شاهنشاه ایران بدربار (پسر آفتاب طالع) میرود و بالعکس ، هندوستان که حتی در چندین قرن قبل فلسفه وطرفـداران بودا را بهمهٔ نقاط جهان فرستاده بود وحتی جانشینان اسکندر نیز بآن گرویده بودند ، برای بزرگترین پادشاه ساسانی هدیهٔ گرانبهای (داستانهای ملی) رامیآورد که بدستور او بفارسی ترجمه میکنند واز ایران بین همه ملل پخش میشود و بهمهٔ زبانهای مغرب درمیآید و برای نقالان وداستان نویسان قرون وسطی ما مرجع خوبی میشود. که هنوز هم این گنجینه گرانبها ازاین کشور بآن کشور میرود..» (۱)

و «بدینطریق نقش ایرانیان در انتقال تمدن هرچند از نقش رومیان و

(۱) از کتاب Darmsteter صفحه ۲۹ به بعد

یونانیان مشهورتر وباشکوه‌تر نیست ولی صدبار از نقش آنها مهم‌تر و قابل‌ملاحظه‌تر است» (۱)

☆☆☆

«در تاریخ عمومی بشر ، ایران عامل بسیار مهمی است . زیرا در عین اینکه توانسته است کمك بزرگی برای اختلاط ملت‌های مختلف باشد، درعین حال در توسعه وبسط منطقی بشریت چیزهای گرانبها وپر ارزشی آورده است» (۲)

زیرا:

«نقش ایرانیان در تاریخ تحولات فکری بشر فقط از این جهت نبود که عقاید ومذاهب ابتکاری خود را بجهانیان بدهند . بلکه بعلت اینکه دایم ، در تماس باملل مختلف بودند وبعلت اینکه حتی با مغلوبین خود در منتهای انسانیت وجوانمردی رفتارمیکردند،لذا برای هماهنك ساختن ادیان وعقاید کمك شایان توجهی انجام‌دادندواین خود راه را برای همگانی ساختن ادیان وتأثیر آراء مردم درآنها ، بازکرد ... ایران در ایجاد این ترقی منطقی بزرك که منجر به درك وحدت خدا واخلاق بشری یعنی بشریت و انسانیت شده است نقش غیرقابل‌انکاری داشته است»(۳)

و«حکومت ساسانی که در مرکز سه حکومت بزرك آنعصر یعنی بیزانس ، چین‌وهندوستان قرارداشت ، مدت چهارقرن نقطهٔ تبادلات معنوی و روح بشری شد وبوسیله همان بود که در تاریخ انسانیت مکان‌مشخص‌و منحصر بفردی برای خود بازکرده است ... در این‌لحظات بی‌مانند ، بین این چهارتمدن که‌هم از نظرشکل وهم‌از نظر بطن‌وهنجار با هم اختلاف داشتند ، اعتدالی برقرار شد ؛ ولی این اعتدال بین ارکان بشریت دیگر در تاریخ دیده نخواهدشد ..» (٤)

---

(۱) » » H·Berr » ٦
(۲) » » » » » ١٦
(۳) » » » » » ١٥
(٤) . از Darm. صفحه ۳۱

۸

علل سقوط حکومت ساسانی

آنچه که بیش از همه باعث تعجب وشگفتی و مایه تأسف میباشد، این است، که حکومت ساسانی با آنهمه جبروت و جلال و نیرو و عظمت خود در مقابل اولین یورش اعراب از بین رفت. و آنهمه تمدن بخرابی مبدل گردید.

علل این سقوط چه بود؟

و بعقیدهٔ ما سه دسته علل می‌تواند این سقوط را توجیه کند: علل سیاسی، علل اجتماعی وعلل دینی.

الف: علل سیاسی - دراولین وحله مهمترین علل این شکست. علل سیاسی بود.

بعد از اردشیر بابکان که اولین سلطان سلسلهٔ ساسانیان بودتازمان خسرو پرویز، ایران با بیزانس در یك جنك تقریباً مداوم ولا ینقطع قرار داشت. این دو کشور رقیب، برای بچنك آوردن سوریه وآناتولی سه قرن بود که باهم پیکار داشتند واین جنك های مداوم هر دو را خسته وکوفته کرده بود. وقوای آنها راتحلیل برده بود. خسرو پرویز دراوائل سلطنت خود (٥٩٠ - ٦٢٨) این جنك‌را آغاز نمود و پیشرفت‌های اولیه چنان درخشان‌شد که نزدیك بود بیزانس برای همیشه مغلوب ونابود شود. امابا روی‌کار آمدن (هراکلیوس) بجای (فوکاس)، جنك‌ایران و بیزانس عوض شد وحالت دیگری بخود گرفت، و سرانجام تیسفون در دست سربازان بیزانس افتاد.

واز طرفی‌این‌شکست‌ها سبب‌شد که در ایالات‌ایران شورش‌وانقلاب برپاشود وهمین‌شورش‌ها اساس دفاع‌ملی ایران‌را برهم‌زد. خسرو پرویز هنگامی که‌در بستر مرض‌افتاد پسرخود (مردان‌شاه) را جانشین‌خود خواند ومردان شاه از (شیرین) زن سوریه‌ای او بود. ولی طبقهٔ نجبا واشراف ایران که(شیرویه) پسر دیگر او را ترجیح میدادند از مردان شاه اطاعت

نکردند و **شیرویه** پدر خود را بزندان انداخت و برادر را متواری ساخت. وسرانجام پدر را در زندان کشت. این دوران با حوادث وحشتناکی مصادف بود. دجله و فرات که طغیان کرده بودند (عراق) را بزیر آب بردند وصدمات زیاد رساندند. وطاعون بسر رسید، از آنجمله شیرویه نیز بمرض طاعون پس از شش ماه سلطنت مرد. و پسر او **اردشیر سوم** بجای او نشست ولی دراین وقت سردار ایرانی (شهر براز) که با (هراکلیوس) رو بهم ریخته بود خود قصد سلطنت داشت، اردشیر سوم را از سلطنت خلع نمود. یکماه و نیم بعد (شهر براز) بدار مجازات آویخته شد. و **بوران** (بوران دخت) دختر هرمزد چهارم وخواهر خسروپرویز بتخت سلطنت نشست ولی یکسال و نیم بعداز سلطنت کناره گیری نمود و بجای او خواهرش **آذرمیدخت** پادشاه شد ولی آذرمیدخت سلطنت را به هرمزد پنجم واگذار نمود. واین پادشاه تاسال ٦٣٢ سلطنت کرد. دراین سال بود که سربازان اورا کشتند... بالاخره **یزدگرد** سوم تاج با عظمت ساسانیان را بسر گذاشت.

وتنها از ٦٢٨ تا ٦٣٢ بعداز میلاد - یعنی درطول چهارسال - بیش از دوازده پادشاه تاج کیانی ایران را بسر نهادند.

این دورهٔ بلوا وهرج ومرج درست مقارن زمانی بود که **عمر** میخواست جهان را بزیر پرچم اسلام درآورد واین اقدام عمر چندسال بعداز این دوران اغتشاش ایران بود.

وبا وجود رشادت وشجاعت بی مانند یزدگرد سوم - آخرین پادشاه ساسانی - حکومت ودولت ایران نتوانست در مقابل چنین یورشی مقاومت نماید زیرا دیگر اساس نیروی آن متزلزل شده بود.

اشتباه نجبا وشاهان باعث شده بود که ایران آن نیروی با عظمت و مغلوب نشدنی خودرا از دست بدهد وچنان ضعیف گردد که تنها چهل هزار سرباز نامنظم و بی اسلحهٔ عرب برای از بین بردن استقلال ملی ایران کافی باشد.

اما غیر از علل سیاسی دو دسته علل دیگر نیز وجود داشت که بیکدیگر مربوط بودند واین دو دسته علل مدت زمانی دراز بود که زمینه را برای غلبهٔ خارجیان بایران آماده میکرد.

ب: علل دینی - وبین دو دسته علل دینی مؤثرتر بود.

قبلا دیدیم که وقتی ساسانیان به قدرت وسلطنت رسیدندچنین تصور کردند که برای احیاء ایران‌وتجدید حیات آن باید در مسائل دینی نیز وارد شوند و بدین ایرانیان سروسامان دهند . واز آن لحاظ بکمک‌مغ‌ها ،دین زرتشت‌را تحت قواعد و اصول در آوردند (و برای آن کتاب آسمانی اوستا را ترتیب دادند) و آنرا دین انحصاری وملی ایران کردند . بین روحانیت ودولت ساسانی قرارداد‌ضمنی برقرار گردید که مطابق آن‌دولت حامی دین‌شد . ودین نیز پشتیبان دولت‌وسلطنت ،واین اولین بار درتاریخ عمومی بشر است که«اتحادشمشیر و کلیسا» یااتحاد شمشیروقرآن بحقیقت می‌پیوندد. طبقهٔ روحانیت یکی از ارکان وقوای دفاعیه دولت میشود . و این طبقه قوی و بانفوذ درحقیقت روح حکومت وسلطنت میگردد وهمه جا چه در افتخاروعظمت وچه‌در سقوط وپستی با او همقدم میشود و در حقیقت میتوان گفت که(یکی‌از علل‌عمده واصلی عظمت و سقوط سلطنت ساسانی میگردد).

ولی دین زرتشت که دین رسمی و انحصاری ایران شده بود نسبت باقلیت‌های مذهبی(که زیاد در ایران آنعصر وجود داشت)فشار و جبر روا میداشت .

نخست فشار وتعصب دین زرتشت به مسیحیان بود . نفرت‌وخشم‌مغ‌ها نسبت به‌پیروان عیسی مسیح ازدوجا سرچشمه‌میگرفت : از یکطرف نفرتی که‌در رقابت برای انتشار دین‌وآئین وجود داشت ، ازطرف دیگر نفرتی که منتج‌علل‌سیاسی بود.

قبلا ملاحظه کردیم که درست درهمان عهدی که مسیحیت بایران میآمد، آئین‌مانی که آئینی غیررسمی ومنتج‌ازدین‌زرتشت بود، کم کم‌بظهور میرسید . وبازهم دیدیم که‌چگونه دین‌مسیح‌درراهٔ وهدف واخلاق وآئین و اصول مانی تأثیربزرگی گذاشته‌بود مغ‌ها بانفرت وحشت انگیزی که‌داشتند به‌تعقیب مانی پرداختند وبا این‌عمل خواستند که در عین حال اساس وپایه چنین کفرهائی‌را ازبین برند لذا همانوقت که طرفداران مانی را بمجازات وشکنجه میکشیدند مسیحیان‌را نیزباآنها آزاروشکنجه میدادند (و چنین وانمود میکردند که کافرهارا مجازات میدهند) .

قبل‌ازظهورمانی یعنی درست تازمان شاپور اول ، دین مسیح در

ایران آزاد بود . شروع شکنجه و آزار مسیحیان ازسنهٔ ۳۰۹ به بعد آغاز میشود.

در این عصر است که دومین علت کینهٔ وشکنجهٔ مغها نسبت به مسیحیان شروع میشود. علت سیاسی درحقیقت در تغییر دین امپراطور رم (کنستانتین) به مسیحیت موجود میباشد . این تغییر دین امپراطور به مسیحیت ارتباطات مسیحیان را با حکومت ایران تغییر داد . زیرا شمارهٔ مسیحیان ایران زیاد بود ، مردم ارمنستان ـ استان ایران مجاور بیزانس ـ مسیحی بودند . لذا مسیحی شدن امپراطور رم بنظر شاهان ساسانی خطر بزرگ ومهمی ایجاد میکرد وهر آن ممکن بود امنیت داخلی ایران دستخوش اغتشاش گرداند.

«همهٔ مسیحیانی که در خاك ایران زندگی میکردند باین فکر افتادند که درخارج از ایران برای خود حامی پیدا کنند تا بتوانند از مجازات‌ها و شکنجه‌های دینی ایران در امان باشند» (۱)

در این وقت که (کنستانتن) با دین جدید خود طبیعتاً حامی ومدافع آنها میشد، بنظر ساسانیان چنین آمد که دنیای مسیحی نیزجزو دشمنان آباء واجدادی آنها شده است.

وحشتناکترین مجازات‌ها بین سنوات ۳۳۹ تا ۳٤۰ میلادی انجام گرفت وادامهٔ این شکنجه‌ها تامرك شاپور دوم طول کشید وازجملهٔ آنها : مسیحیان نباید کلیساهای انحصاری داشته باشند ،هرمسیحی بایدو برابر یك ایرانی مالیات بدهد، اموال وثروتهای مسیحی درضبط وتصرف دولت است وغیره...

مسیحیان را متهم کردند که بایران خیانت کرده‌اند و برای حکومت بیزانس که دشمن ایران بود جاسوسی نموده‌اند ... وازآن نظر:

بزرگترین کشیش عصر را که بنام SimonBarbsabbé سیمون بار بسابه خوانده میشد اعدام کردند . وازآن پس سعایت وافشای مسیحیان و تسلیم آنها برای جلب پاداشی مادی رایج گردید . موبدان درمجازات مسیحیان بریکدیگر پیشی میجستند وآنرا از افتخارات خود میدانستند وبرای این امورقانون وقاعده ای وجود نداشت . وازمحاکمه خبری نبود .

شاپوردوم که کاملا تحت تأثیر موبدان متعصب قرارگرفته بود با همکاری آنها مسیحیان رابرای اقرار به زندان میانداختند وبه شدیدترین وجهی مجازات میکردند .

---

(۱) از L . Huart صفحه ۱۵٤ (H– Berr)

با رسیدن یزدگرد اول (۳۹۹ میلادی) موقعیت از هر لحاظ عوض شد. او برای اولین بار با مسیحیان ایران بمهربانی و لطف رفتار کرد و ازاین جهت نفرت و کینهٔ طبقهٔ دینی زرتشتیان را نسبت بخود جلب نمود و چنانکه بعدها موبدان باو لقب (بزه‌کار) دادند. امـا این خوشروئی و خوش‌رفتاری نیز آنقدرها طول نکشید. یزدگرد اول، درپایان زندگی‌خود دوباره مجازات ها و شکنجه ها را رایج ساخت زیرا متوجه شده بود که تأثیر و نفوذ مسیحیان برای ایران خطرناك شده است. مسیحیان تاآنروز همه جا درمکتب خود اورا میستودند.

درعهد بهرام گور (۱) و یزدگرد دوم، باردیگر مجازات ها شروع شد. وشدت و غلیان مجازات ها درعهد انوشیروان دادگر به‌منتهی درجهٔ خود رسید.

آئین مزدك انگیزهٔ دیگری بود که آتش غضب و تعصب شاه دادگر ایران را برانگیخت شاهی که ازجهات دیگر عادل وعاقل بود. این آتش غضب سبب شد که در جنك بـا (ژوستی نین) امپراطور رم وقتی به سوریه رسید و آنجا را تصرف کرد دستورداد که همه دیرها و کلیساهارا خراب کردندو

درسال ٥٦٧ انوشیروان با (ژوستی نین) معاهدهٔ صلح پنجاه‌ساله‌ای را امضاء کرد ودرآن قرارداد قید شده بود که: ازاین پس مسیحیان‌ایران در امـان خواهند بود اما اجباراً باید از هر تبلیغ وانتشاری خود داری نمـایند.

خسروپرویز تا زمانی که ایران درجنگها پیروز بود این بیطرفی‌را نسبت به مسیحیان‌حفظ میکرد اماهمینکه ایرانیان درجنگی مغلوب‌میشدند دشمنی او نسبت بهٔمسیحیان آغازمیگشت.

(مونوفیزیت‌ها) و(نسطوریان) ایران که‌درعهد خسرواول بعلت تعصب وبیرحمی (ژوستی نین) ازبیزانس گریخته وبایران پناه آورده بودند، دراین وقت از مجازات ها ودشمنی ها درامان نبودند. مرك خسرو دوم (در ٦٢٨ میلادی) باعث خلاصی و آزادی آنها شد زیرا شیرویه ازترس

---

(۱) ازاین نظر که این شاه بشکار گورخرعلاقه‌و افری داشت بـاین نام ملقب گردیدو همه ایرانیانی‌را که بدین مسیح درآمده بودند از دم شمشیر گذرانید.

(بیزانس) آنها را خلاص کرده بود. وحالا نوبت یهودیان ایران میرسید .

کوروش بافتح بابل ، دین یهود را بایران آورد . مطابق آنچه که درتورات نوشته شده : کوروش به یهودیان اجازه داد که بکشوراجدادی خود برگردند و برای خود معبد بسازند. عدهٔ قلیلی ازیهودیان عازم فلسطین شدند واینها مردمی فقیر ، بی‌چیز ، پرهیزکار وباشور بودند که خاطرهٔ جلال وجبروت گذشتهٔ کشورشان آنها را بخود میکشید ؛ کشوری که از آنهمه خاطرات جزمشتی شن چیز دیگری باقی نداشت .

یهودیان دیگر « حاضر نشدند که از آن موقعیت ها دست بکشند و زندگی وثروتی راکه باکار و کوشش مداوم بچنگ آورده بودند ترك کنند واز نواحی حاصلخیزی که جنك آنهارا بآنجا ها برده بود به نواحی سنگلاخی بی‌حاصلی که پدرانشان درآنجا میزیسته مراجعت نمایند » (۱)

با عهد هخامنشیان دورانی ازعفووراحتی جانشین مجازات ها و شکنجه های آشوری و کلدانی برای یهودیان شده بود . یهودیان کم کم با ملت ایران مخلوط شدند ودرتمدن آنها درآمیختند وبا نشر وتبلیغ دین حضرت موسی عدهٔ زیادی از زرتشتیان آن عصر را بدین خودآوردند(۲) بنحوی که درعهد ساسانیان دورهستهٔ مرکزی دین وفرهنك سامی ، قشری بلورین از اختلاط یهودیان و ایرانیان درست شده بود که یکی ازقوای اصلی دولت وحکومت ساسانی محسوب میشد .

مغ ها در لحظات اول مجازات خود یهودیان را مصون داشتند و حتی ساسانیان درتمام دوران حکومت خود نسبت بیهودیان با حسن نیت رفتار میکردند و این امر تا عهد یزدگرد دوم ومخصوصاً خسرو پرویز ادامه داشت .

علت این خوشروئی وحسن نیت این بود که یهودیان درجهان هیچ کشور مستقلی نداشتند که روزی با ایران بجنك برخیزد ولذا هیچ خطری برای ایران ایجاد نمیکردند. وکشور کوچك یهودی (یمن) هم در خور این نبود که مایه ترس ووحشت ایران گردد .

واگر دراواخر سلطنت ساسانی ایرانیان یهود را مجازات میدادند،

---

(۱) از C L . Huart صفحه ۵۰

(۲) از C Gobineau (ادیان و فلسفه هـای آسیای مرکزی) صفحه ٦٦

فقط علت دینی داشت زیرا یزدگرد دوم دردین زرتشت متعصب و باحرارت بود و تنها بمجازات مسیحیان قناعت نمیکرد و لذا سایر اقلیت هـای دیگر مذهبی ایران‌را نیز بشکنجه کشید: چون یهودیان ،طرفداران بودا، طرفداران‌مانی وغیره .

یزدگرد قدغن کرد که یهودیان حق برقراری جشن ها واعیادخود را ندارند وباید چون عیسویان ، هریك دوبرابر مالیات بپردازند .

این مجازات ها درعهد خسروچهـارم (خسروپرویز) بمنتهای شدت رسید زیرا دراین وقت شاه ایران از(هراکلیوس) شکست خورده بود و انتقام خود را از مسیحیان و یهودیان ایران میگرفت : هرچند که ایندو دسته کوچکترین دخالتی دراین‌شکست نداشتندو سلطنت ساسانی باینطریق دو دشمن بزرك برای خود تراشید ! دو دشمنی که عبارت بودند از : مسیحیان و یهودیان

از طرف دیگر :

مجازات هـا نسبت به طرفداران مـانی (در عهد بهرام اول و جانشینان او) وطرفداران مزدك (درعهد انوشیروان) دو دشمن بزرك دیگری برای سلسلهٔ‌ساسانی وطبقهٔ روحانیت مغ ها میتراشید که عبارت بودند از : طرفداران این دوآئین . این دوفرقه دائماً درصدد این بودند که بهروسیلهٔ‌ممکن این سلطنت زشت وستمکاررا درهم بریزند.بنحوی که مجازات های شدید چه دینی وچه سیاسی باعث شده بودکه در ایران همهٔ ناراضی ها ، اقلیت بزرك ومؤثری بسازند که آرزوئـی جز واژگون شدن وپایان یافتن‌این‌حکومت نداشته‌باشند .واضح‌است که چنین‌اقلیتی باهر عـامل داخلی یا خـارجی که قصد از بین بردن سلسلهٔ ساسـانی را داشت همکاری ومساعدت میکردند .

ج : **علل اجتماعی** ــ اما این دو دسته علل هم کافی نبود علت سوم که درحقیقت از علل دینی‌منتج میگشت ، علل اجتمـاعی بود ، و پیش از هـر علت دیگری در سقوط ایران و حکومت آن تـأثیر داشت .

درحقیقت دین زرتشت احترام چهارعنصر (آتش ـ خاك ـ آب ـ باد) را واجب میدانست‌وازطرفی هرصنعتگر و کارگری مجبوربوددر کارروزانهٔ خود ازسه عنصر آب وخاك آتش‌استفاده نموده وآنها را بمصرف برسانند

ازاین نظر موبدان، صنعتگران را مردمانی مردود ومطرودمیدانستند و ازاجتماع دینی خارج میکردند.

درعصر ساسانیان چهارطبقه در ایران زندگی میکردند: **روحانیون - جنگجویان - نجبا - صنعتگران - کشاورزان.**

در این چهار طبقهٔ از مردم که اجتماع عصر ساسانی را درست میکردند فقط دسته چهارم یعنی صنعتگران وزارعین متحمل پرداخت مالیات بودند دهقانان در زمین‌ها و مزارع کار میکردند و بیگاری میکشیدند (و با زمین خرید وفروش میشدند و با چهارپایان فرقی نداشتند ...). ودر آرتش پیاده نظام مجبور بخدمت بودند و برای آنها تشویقی نبود. صنعتگران دور از اجتماع بودند ودر حکم دشمن اهورامزدا محسوب میشدند زیرا: آتش که نمایندهٔ اهورامزدا بود بدست آنان پلید میشد. با آنها بطریق زشتی رفتار میشد.

بدین ترتیب غیر ازاقلیت‌های دینی، تقریباً همهٔ ملت ایران دشمن حکومت ومغ‌ها شده بود.

با اجتماع این سه علل سیاسی، دینی واجتماعی، اکنون بخوبی علت پیشرفت وپیروزی اعراب را در حملهٔ بایران درك میکنیم. وقتی اعراب در آستانهٔ ایران ظاهر شدند، نه تنها ایران بعلت اغتشاشات داخلی و حوادث ناگوار سیاسی از پا درآمده بود بلکه قسمت اعظم ملت ایران فقط آرزوداشتند هرچه زودتر از زیر یوغ کشنده‌وآزاردهنده این سلسله خلاصی پیدا کنند.

لذا اسلام نجات دهندهٔ ملت ایران قلمداد گردید وایرانیان نیز درمقابل نشر آن جز مقاومت کوچك بی اثر، مخالفت دیگری نکردند.

این اولین بار نبود که ایران وعربستان درزمینهٔ سیاست با هم تلاقی میکردند.

چه در سال ۳۰۳، هرمزد سوم پادشاه ساسانی در جنك با اعراب شکست خورده و کشته شده بود. شاپور دوم پسر هرمزد در این زمان صغیر بود واعراب ازموقعیت استفاده کرده و بمرزهای ایران حمله بردندوخسارات زیادی وارد آوردند. ولی وقتی شاپور دوم کبیر شد، انتقام سخت خودرا گرفت واعراب را در هم کوفت و شانه‌های آنها را سوراخ کرد وریسمان

گذراند و اعراب بدینجهت او را : «شاپور ذوالاکتاف» میگویند .

در سال ٥٧٠ خسرو اول بدعوت اعراب برای نجات یمن از دست حبشیان بآن سرزمین رفت . اهالی حبشه که مسیحی بودند یکقرن قبل، حکومت یهودی یمن را از بین برده و خود بتصرف آورده بودند. اعراب به سرکردگی (نعمان ابن منذر) و به کمك و مساعدت ایرانیان برای سرکوبی بآن دیار رفتند وخسرو انوشیروان زندانیان ایرانی را بفرماندهی (وهریز) بکمك آنها فرستاد . و این تعهدرا نیز از آنها گرفت : « که اگر در این جنك پیروز شدند ، حکومتی از اعراب به حمایت ایران در یمن بر قرار گردد و اگر شکست خوردند ، ایران لااقل از وجود این جمعیت مزاحم آسوده خواهد شد» . ولی جنك با پیروزی خاتمه یافت و حکومتی از اعراب ، دست نشاندهٔ ایران ، دریمن ، مستقر گردید . و این زندانیان نیز برای همیشه در یمن اقامت گزیدند . و با زنان آنجا ازدواج نمودند و فرزندان آنها نیز در همانجا زندگی کردند و اعراب آنها را (فرزندان فاتحین) میخوانند.

ونیزخسرو پرویز، نمایندهٔ محمد پیغمبر اسلام را با بی اعتنائی بپذیرفت وباو توهین روا داشت زیرا محمد در نامه‌اش از او خواسته بود که بدین اسلام در آید (۱)

اما چند سال بعد یعنی در سال ٦٣٦ میلادی لشکر اعراب بفرماندهی (سعدابووقاص) به ایران حمله آورد و در (قادسیه) اشکر ایران‌را شکست داد و فرماندهٔ کل سپاه ایرانی راکه رستم‌فرخ زادنام داشت کشت . این جنك سه روز طول کشیده بود . ودر عهد عمر اتفاق افتاد.

و درفش کاویانی (پرچمی که از یادگار کاوه آهنگر ساخته شده بود) ، پرچمی هفت‌متر در پنج متر بود و همه از سنگهای قیمتی و جواهرات گرانبها مزین شده بود ، بدست اعراب افتاد و اعراب از همه جا بی خبر این یادگار نفیس را قطعه قطعه کردند و در مدینه فروختند!

---

(۱) فردوسی‌شاعر نامدارایران میگوید که خسرو پرویز چنین جواب داد:

« زشیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بدانجا رسیده است کار »

« که تخت کیـانـی کند آرزو تفو برتو ای چرخ گردون تفو ! »

تخت کیانی نمودار سلطنت وعظمت ایران است.

و این پیروزی راهٔ پایتخت را برای اعراب باز کرد. تیسفون بدست اعراب افتاد و سربازان عرب آنجا را غارت کرده، وطاق کسری راخراب کردند.

با جنك های جلولا و نهاوند وپیروزی اعراب حکومت ساسانی و آخرین بقایای آن محو و نابود شد. یزدگرد سوم آخرین پادشاهٔ ساسانی فرار کرد. و آسیابانی که فریفتهٔ جواهرات ولباسهای فاخر او شده بود او را در مرو کشت (٦٥١) میلادی.

فصل دوم

اسلام و تحولات دینی در ایران

۱

خصوصیاتی ازدین اسلام

آنچه‌اسلام را ازسایر ادیان جدا میسازدو سبب‌میشود که باهمه‌عقاید فرق داشته باشد این‌است که‌وسیع وقابل تعبیرو تفسیر میباشد وازاینجاست که بعضی از فرق باشتباه افتاده‌و در زیر نقاب صاف و روشن اسلام از حقیقت واصول آن دورشده‌وبعضی نیز کاملا پای‌بند به‌تقوی و نیکو کاری نبوده وفقط بتقلید ظاهری وخارجی اوامر واعمال‌دینی‌اکتفامیکنند واین دستجات بامسلمانان اولیه اسلام تفاوت بسیاردارند.

پیغمبر اسلام وقتی شروع بدعوت مردم کرد اعراب بعلت اختلاف مذهبی وفرهنگی که داشتند بدستجات مختلف منقسم شده بودند. ودائم‌با هم درنزاع و کشمکش بودند . سه جماعت دینی مهم نیز وجود داشت که عبارت بودند از : اعرابی که بدین حضرت ابراهیم جد بزرك خود پابند بودند ویهودیان که بدین حضرت موسی اعتقاد داشتند وعیسویان که حضرت مسیح را نایب خدا میدانستند واصول مذهبی وآئین این دو دین نیز بعلت اعمال خلاف طبقات روحانی آنها قدری دگرگون شده‌بود.

حضرت محمد دو هدف بزرك را تعقیب مینمود اول‌آنکه ماموریت جهانی خود را اجرا کند وآن ماموریت این بود که : همه مردم گیتی بخدای یگانه بگروند و (دین خدای واحد) رابسراسر جهان برساند وبت پرستان ، یهودیان ومسیحیان عالم را بدین اسلام درآورد .

خصوصیات این ماموریت آسمانی درنامه هائی که حضرت محمد بامپراطور رم وخسرو پرویز نوشته‌وآنهارا دعوت بدین اسلام کرده بخوبی

آشکار میگردد .

هدف دیگر حضرت محمد این بود که وحدت عربستان را تأمین نموده واختلافات متعدد ازجمله اختلاف‌سه جامعه بزرك مذهبی آن عصررا که عربستان بین آنها تقسیم میشد ازمیان بردارد .

حضرت محمد بخوبی میدانست کـه شرط موفقیت او برای اجرای این مأموریت دوگانه(نشر خداپرستی و وحـدت اعراب) این است که عقاید دینی محدود ومحصور وخشن وسخت نباشد وبهمان جهت‌اسلام را بصورتی سهل الفهم ، وسیع وراحت درآورد تا بدینوسیله پیروان اودر درك مفاهیم آن دچار اشکال نشوند وحتی نوعی آزادی برای آنهاقائل شد که عده ای بتوانند بعضی اعمال وعادات سابق خود را حفظ کنند بدینطریق اسلام که دراعمال وکردار گذشت داشته و از نقطه اصول و اخلاق نیز برخورد زیادی باعقاید سابق مردم نداشت جهان را برای شنیدن اصول وفروع وسیع خود دعوت میکرد هیچکس را هم درپذیرفتن آنها مجبور نمی‌نمود لذا مردم دورش جمع شدند وآنرا پذیرفتند .

٢

ورود اسلام بایران

اسلام با ورود خود بایران بزودی در زمینهٔ سیاست جای مناسبی اشغال کرد و تقریباً سیاست این کشور را بدست گرفت. اما در زمینهٔ دین و فرهنگ نتوانست «بکلی گیاهان زهردار راکه همعصر با آن در شکفتن بودند، از ریشه بدر آورد. وحتی بعدازورود خود نتوانست مانع بوجود آمدن اندیشه‌ها و افکار جدید دیگر دینی وفرهنگی گردد» (١)

اسلام برای استقرار خود در ایران با هیچ مقاومتی روبرو نشد. در فصل قبل،علل عدم دفاع ایرانیان - یا بهتر بگوئیم - همکاری آنهارا با شورش اعراب مطالعه نموده‌ایم. قسمت اعظم ملت ایران اسلام‌را پذیرفتند، البته باین شرط که بعضی اعمال وعادات دینی واجدادی خودرا نگهدارند ولی قسمت کوچکی ازایرانیان حتی درظاهرهم از پذیرش آن استنکاف کردند واینده‌سته که بدین اسلام در نیامده بودند، سالیانه به پرداخت جزیه (خراجی که غیر مسلمانان مجبور به پرداخت بودند) محکوم بودند ولی درکمال امنیت وآسودگی، بدین پدران خود عمل میکردند وکاملا از حسن نیت وگذشت حکمرانان عرب مسلمان اطمینان داشتند.

و برای مسیحیان، یهودیان، موبدان و سایر زرتشتیان هم همین طور بود. فرزندان آن زرتشتیان (جماعت پارسیان) ایران امروز را تشکیل میدهند.

---

(١) Gobineau C همان کتاب صفحه ٢٦

و بدین ترتیب معلوم میشود که پیشرفت اسلام در ایران محدود و بیشتر در قلمرو سیاست بود . ولی در قلمرو فرهنگ همان ادامهٔ ایران عهد ساسانی بود .

مدت بربع قرن ایران بخواب راحتی رفت و پس از قرنها اغتشاش و شکنجه، مزهٔ راحتی را چشید . اغتشاشی که عصر آخرین شاهان ساسانی بوجود آورده بود و مجازاتهائیکه طبقهٔ روحانی خسرو پرویز میدادند .

و حالا همهٔ هم و کوشش ایران در این بود که کم کم ـ مطابق سرنوشت تاریخی خود ـ قبایل وحشی و چادر نشین عرب را با تمدن و آداب و فرهنگ خود آشنا کند و تا حد ممکن ز یبائیها و لطف دانش و ادب خود را بآنها بفهماند و خلاصه آنکه آنها را (ایرانی) دیگری درست نماید .

اما کم کم ایران از آن خواب راحت برخاست و گذشته آسودهٔ خود را از یاد برد و بعظمت و جلال عصر ساسانیان خود تأسف خورد و باین فکر افتاد که یوغ تسلط اعراب را از سر خود بردارد و استقلال و عظمت ملی را دوباره بدست آورد.

این نهضت که بوسیلهٔ باقی ماندگان مغ ها نضج گرفته بود، بزودی در سراسر ایران و بین همهٔ طبقات ایرانی بپیچید .

ایران همیشه زنده بود و ساعت بیداری او نزدیك بود متأسفانه بامرك یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی ، سلطنت ملی ایران نیز بخاموشی گرائیده بود .

و بدین طریق مسئله احیای دوباره سیاست ایران بغرنج ولاینحل میگشت لذا لازم بود که بدین پردازند و سیاست را به زمان مساعدتری محول نمایند . خلاصه آنکه ملیت خواهی ایرانیان با ترمیم عقاید دینی اجدادی شروع شد وهمین امر که بنام اسلام صورت گرفته بود سبب شد تا سالها بعد قهرمانانی از ایران بدون اینکه از بازماندگان ساسانیان باشند ، سلطنت ایده آلی ایران را پایه نهند وتا آنجا که با اعراب بجنگ وستیز پردازند .

۳

تشیع (مذهب شیعه)

دو وجه متمایز ملیت دوستی و ملت خواهی ایرانیان در تشیع دینی و سیاسی پدیدار میشود.

الف: مبادی تشیع - و اکنون باید دید که مبادی این مذهب کدامها هستند؟

حضرت محمد هنگامی که در سال ۶۳۲ میلادی (و ۱۰ هجری) دار فانی‌را بدرود میگفت فرزند ذکوری نداشت و نیز بعقیدهٔ عده ای از مسلمانان جانشینی برای‌خود تعیین‌نکرده بود.

و از همان اول قدرت اسلام دو مسئله مطرح بود: چه کسی باید جانشین پیغمبر گردد؟ و رئیس فرقهٔ مسلمانان شود؟ و دیگر آنکه چگونه باید این جانشین‌را انتخاب نمود؟

قبل از اینکه بآنها بپردازیم بهتر است چند نفر از شخصیتهای برجسته صدر اسلام آنعصررا مطالعه نمائیم و به‌بینیم کدام در حقیقت برای جانشینی‌محمد لیاقت بیشتر داشتند؟

(علی) پسر عم و داماد و دوست حضرت محمد و پسر مربی او بود: چون حضرت محمد در سن دو سالگی پدر و در سن شش سالگی مادر خودرا از دست داد، ابوطالب عم او، او را بنزد خود آورد و بتربیتش همت گماشت و با او چون فرزندی‌رفتار نمود ودر تربیت و تعلیمش‌چنان کوشید که محمد در تمام زندگی خود سپاسگزار و حق شناس او بود. و

علی پسر ابوطالب بود و در نتیجه پسر عموی محمد میشد . علی دومین نفر بعد از خدیجه بود که بدین محمد درآمد . و با جرئت و شهامت و شجاعت خود در بحرانی‌ترین مواقع دوست و یار وفادار محمد و اسلام بود .

ابوبکر تاجر بزرگی‌از اهالی مکه بود واو نیز درهمان وحله‌های اول بدین اسلام در آمد و شهرت‌او برای راستی و بلند همتی او است. ابوبکر دختر خود عایشه را که هشت سال داشت (در سال اول‌هجرت‌و ۶۲۲ میلادی) بازدواج محمد درآورد و ارتباط فامیلی برقرار ساخت.

محمد غیر از عایشه زن دیگری بنام خدیجه‌داشت .

عمر باندازه ابوبکر به محمد نزدیکی نداشت . هرچند عمر نیز پدر زن دیگر محمد و مسلمان وفادار و با حرارتی بود میکوشید تا با خشونت و قساوت خود مشهور و سرشناس گردد · اما این خشونت وتندی مقام او را برای ادارهٔ اسلام کمتر تثبیت میکرد زیرا یکی از شعائر اصلی این دین : آزادی و اغماض ومدارا باپیروان ودیگران بود.

عثمان ، نه تنها از لحاظ خویشاوندی به محمد نزدیك نبود بلکه از هیچ نظر دیگر باابوبکر و عمر مقایسه نمیشد ، بعلاوه عثمان مردی مادی، نفع‌پرست، وجدان‌فروش و حریص بود ، لیاقتی نداشت و ازجرأت و شهامت بی بهره بود . چنین بنظر میرسد که برای احراز مقام پیشوائی اسلام کوچکترین لیاقتی نداشت.

و بدینطریق بین چهار خلیفهٔ صدر اسلام ، (علی) بیش از همه‌لایق ریاست و حق‌اواز همه بیشتر بود، ولی اصول انتخاباتی آنعصر خلاف این امر را انجام داد . زیرا دسته ای از مردم بریاست (عایشه) زن پیغمبر و دختر ابوبکر ، بلوائی ایجاد کردند و علی را تقریباً یکربع قرن از حکومت وقدرت دورنگهداشته و باصطلاح خانه نشین کردند و هنگامیکه بالاخره علی موفق شد تا اکثریت را بطرف خود جلب کند عایشه و طرفدارانش انقلاب کردند و اسلام را بجنگ‌های داخلی کشیدند واز آنجا فرقه‌ای‌از مسلمانان انشعاب کردند واین تفرقه دینی تشیع‌را بوجودآورد.

«سنی ها که دسته ای از این مسلمانان منشعب هستند ، معتقدند چون پیغمبر موقع مرگ جانشینی انتخاب ننمود و انتخاب خلیفه را به ملت واگذار کرد ، لذا انتخاب سه خلیفهٔ اول در کمال راستی بوده و هیچ حقی از علی از بین نرفته است و آن سه خلیفه ، ابوبکر و عمر و عثمان هستند .

ولی معهذا مهم است که بین آن سه خلیفه فقط دو تای آنها انتخاب شدند یعنی مردم فقط در انتخاب ابوبکر و عثمان شرکت داشتند و عمر مستقیماً بوسیلهٔ ابوبکر انتخاب گردید . آنچه که بیشتر از همه وحشتناك است طریقه ایست که مردم در انتخابات داشتند خلفا بوسیله انجمنی مخفی و محدودی که کسی از آن اطلاع نداشت انتخاب میگردیدند و اعضاء انجمن نزدیکان و دوستان آنها بودند . و هیچ نمایندگی از طرف ملت نداشتند و عایشه در آنها تاثیر بسزائی داشت . و آنکس که انتخاب میشد فردا بمسجد می آمد و خود را معرفی میکرد و مردم با تحسین او را تصدیق و تائید میکردند و ارزش این تصدیقات هم معلوم است زیرا فقط اهالی مدینه ، آنهم عده ای از آنها در این مجلس تحسین و تصدیق حضور داشتند و دنیای اسلام هم که به مدینه محدود نبود .

ولی از حق نمیتوان گذشت ، با آنکه بی قانونی محض آنها را بخلافت آورده بود ولی آنها در اجرای احکام و قوانین جدیت داشتند . و اکنون این سئوال پیش می آید که چرا حزب عایشه در روز انتخاب علی قیام کرد؟ زیرا بالاخره چنین مجلسی علی را انتخاب نموده بود .

حقیقت اینست که عایشه و طرفداران او میگفتند که بتحریك علی داماد پیغمبر ، عثمان خلیفه دوم کشته شده است و ما باید انتقام او را بگیریم . اما حقیقت این است که علی در این شورش علیه عثمان دستی نداشته بلکه عبداله برادر عایشه و پسر ابوبکر سر دسته شورشگران بوده است و حتی علی در روز بلوا پسران

خود حسن وحسین‌را برای دفاع از خلیفه که محصور شده بود فرستادو وقتی فهمید که‌این کمک موثر نیافتاد دشمنان را نفرین کرد ...»

پس عایشه دشمن علی‌بود عمروعاص ، فاتح مصر و معاویه پسر ابوسفیان که یکی‌از مقتدرین قریش‌و دستیار محمد بود ، در سلك دشمنان او درآمدند. معاویـه در این وقت بفرمـان خویش خـود عثمان در سوریه حکومت داشت و بالاخره طلحه وزبیر دو دشمن دیگر علی واز ایـن دسته بـودنـد ، ایندو سابقاً از مصاحبین و همکاران محمد بشمار میرفتند.

پشیتبان این دشمنان ، اهالی سوریه و طرفداران عربیت خالص و سران قریش بودند زیرا ایل قریش میگفت که : «علی خلیفه اول از پدر و مادر هاشمی است »(۱)

در چنین شرایطی علـی مجبور شد کـه ایرانیان را طرفدار خود بخواندو ایرانی را عجم میگفتند. و ایرانیان که در برانداختن یوغ‌اعراب دقیقه شماری میکردند ، ازاین موقعیت بجا و مناسب استفاده نمودند.

ایرانیان با پشتیبانی کـردن از علی و نشاندن او بـر تخت خلافت میخواستند قـدرت ازدست‌رفتهٔ خودرا باز یابند و با ورود بـه ادارات و سازمانهای دولتی مصدر کار شوند زیرا اعراب ایرانیان‌را ازکار برکنار کرده بودند و همهٔ قدرت‌هـارا خود در دست داشتند . هر چندکه ایرانیان حتی بتصدیق خود اعراب در ادارهٔ امور تفوق و مهـارت کامـل داشتند . (عمر این نکته‌را خوب درك کرده‌بود : او از ادارهٔ سازمان دولتی ایران اقتباس کرده ولی امور را بدست اعراب داده بـود . دیـوان عمر نمونـهٔ سازمانهای دولتی ایران قدیم بود).

و بالاخره ایرانیان انتقام خودرا گرفتند وعربی‌را که سالیان‌دراز بنام اسلام بر آنهاحکومت داشت ، از بین بردند واز طرفـی میل مخفی

---

(۱) از کتاب (چمن های طلائی) تالیف مسعودی صفحه ۲۸۹ جلد دوم . «بنی‌هاشم، پسران ابوهاشم‌یکی ازطوایف‌ایل قریش بود ، و محمد درهمین طایفه بدنیا آمد . ایل‌قریش بنی‌هاشم را دوست نداشت زیرا آنهاکه از خانوادهٔ پیغمبر بودند قدرت و نیرو را ازآنهاسلب میکردندو ایل قریش هم سابقا قدرت فراوان داشت» .

خود برای برقراری حکومت ملی ایرانی بحقیقت پیوستند.

کم کم، ایرانیان بمراحل جدی عمل وارد شدند و (دفـاع ازحقوق علویون) که ابتدا فقط هادی امیال شخصی آنها بود، کاملاعوض شد ومنظور عالی و واحد اقدامات و کوشش‌های ایرانیان گردید.

کم کم، «ایران علی‌را که وارث و نمایندهٔ بحق محمد بود بر رأس اعراب قرار داد و باین وسیله جلال جبروت و عظمت گذشته ملی خود را بمرحلهٔ عمل آورد» (۱)

علی تنها قهرمان اسلام وملت عرب نبود بلکه دیگر بصورت قهرمان بزرك ملی ایرانی در آمده بود.

«وقتی که ایران طرفدار علی شد ، قلباً واز روی صمیمیت بود ودلیل کافی و عمیقی داشت : و آن اینکـه علی دامـاد پیغمبر ، پسران علی کـه نوه های پیغمبر بودنـد، بـرای ایرانیان نمایندهٔ حق آسمـانی و آورندهٔ دستورات الهی بشمار میرفتند» (۲)

و این دلیل برای نمایاندن اینکه ایرانیان چـرا بطرفـداری علی برخاستند کافی است «زیرا قرنهـا بود که قوانین حکومتی و دولتی ایران ر روی حقوق آسمانی و ملکوتی وجود داشت ـ هـر چند کـه این اصل بین همهٔ ملل آریائی مشترك بود ـ ایرانیان مانندهندوها و مانند یونان عصر هومر چنین عقیده داشتند که بین مردم ما بعضی خانواده‌های مخصوص و منحصری وجود دارند که مستقیماً ازطرف خدا هستند وحکومت وسلطنت بآنها تعلق داردو قدرت آنها ماورای قدرتهای انسانی است» .(۳)

برای ایرانیان «شاه فرزند خدا بود که شعله‌ای نورانی چون‌هالهٔ درخشان به نسل‌های جانشین خودانتقال میدادوآنرا فریزدان میگفتند» (٤)

این پرستش و احترامی که ایرانیان بـرای شاه داشتند در این دوره تشدید یافت زیرا میگفتند که: «سقوط و انحطاط ایران ازروزی شروع شد

---

(۱) از Darmsteter صفحه ٤۰

(۲) و(۳)و(٤)از(کتاب: اثنی‌عشر) صفحه ۲۰و۲۱و۲۲

که غصبها وتصرفات و زورگوئی‌ها آتش خشم خدایان را برانگیخته و رشته ارتباط آنها را با ایران بریده بود » .

وبدین ترتیب برای یك ایرانی مسلمان این عقیده پیش آمدکه : عظمت وافتخارجماعت مسلمان فقط باید بادست علی ایجاد گردد و اوست که باید خلیفهٔ واقعی مردم باشد « وپیروزی بنی‌امیه برای این ایرانی مسلمان در حکم بیعدالتی وازبین بردن حق وحقیقت است.»

طرفداری وعلاقمندی ایرانیان به علی ازهمان مراحل اولیه جنگهای واقعی وفقط بمنظور بالا بود .

۱-اسمیعیلیه : (اسماعیلیان)-اولین‌فرقه‌ای که ازتشیع خارج شده ودرتاریخ ایران وخاورمیانه وافریقای شمالی نقش مهمی بازی‌کرد فرقهٔ اسماعیلیه (Ismaélistes) بود .

اسمیعلیه نخست از علویون بودند اما بجای اعتقاد بدوازده امام و بجای آنکه مانند شیعیان به امام دوازدهم وغیبت الهی او ایمان آورند فقط به‌هفت‌امام اعتقادداشتندومیگفتند: امام ششم که حضرت‌جعفر نام داشت فرزند ارشد خود اسمیعیل را بجانشینی خود انتخاب‌کرد . اما اسماعیل قبل ازجانشین شدن بجای پدر ، مرد وحضرت جعفر صادق بجای آنکه مطابق‌قاعده نوهٔ خود یعنی پسر اسماعیل‌را بامامی انتخاب نماید ، فرزند دیگر خود یعنی موسی‌را برگزید . وعده‌ای ازشیعیان اعتراض کردند و اسماعیل‌را بامامی برگزیدند ودرنتیجه همهٔ قدرتهای امامی را باو دادند واورا مهدی غائب خواندند و گفتند : او نمرده است بلکه ازنظر آدمیان مخفی وغایب شده است وروزی ظهور خواهدکرد واین همان امام غایب شیعیان است .

این مبدای دینی فرقهٔ اسمیعیلی‌است. امادرحقیقت‌اسمیعیلیه‌زیاد پابند دین نبودند بلکه درواقع منظور و هدف سیاسی داشتند : درزیر لفافه یکفرقهٔ دینی، جماعتی بیرحم‌وشقی مخفیانه با اندیشه‌های فلسفی زندگی میکردندکه منظور وهدف این فلسفه پیکار ودرهم‌کوفتن **خلفاء عباسی** بود وقصد داشتند در مشرق (اسلام) حکومت‌کنند . این فرقه در قرن دهم تاریخ مسیحی توسعه یافت . قوانین خشن وظالمانه و فداکاری زیاد تاحد قربانی زندگی اعضاء این دسته را بهم مربوط میکرد واعضاء

آنرا به سازمان مرکزی که درسوریه بود ارتباط میداد . اگر رئیس فرقه دستور میداد که مثلا رئیس دولتی را بکشند ویا فلان شخصیت مهم را معدوم سازند فوراً طرفداران فرقه،خودرا معرفی میکردندوهرچند بمجازات چنین عملی مطمئن بودند معهذا لحظه‌ای دراجرای فرمان تردید وتأخیر روا نمیداشتند، وچنان درکارهای خود پیروزشده بودند که وحشتی عجیب درسرتاسر اسلام واسپانیا وافریقا بوجودآورده بودند. ونیز رؤساء اسلام وسنیورها درپرداخت وتقدیم خراجی که فلان‌ارئیس اسماعیلی میل میکرد عجله میکردند . سالادن Saladin (پادشاه مصر که مخالف صلیبیون بود ۱۱۹۳ - ۱۱۳۷) وپرنس‌هایLusignan لوزینان ونیز شاهان سلجوقی زندگی وآرامش خودرا مرهون آنها بودند .

ما بعداً این فرقه‌را ازنظر سیاسی مطالعه خواهیم نمود واین وقتی است که به ایران دورهٔ سلجوقیه رسیده باشیم ودرآنجا فلسفه این فرقه‌را نیز خواهیم دید . فقط یادآور میشویم که نیروی آنهادردنیای اسلام زیاد بود. تمام رؤسا ونمایندگان‌اسماعیلی که درمشرق اسلام ظاهر میشدند و سلسله‌هاوحکومت‌های‌سیاسی برقرار میکردندهمه ازایرانیان‌بودند ومنظور منحصر ومطلق آنها عبارت بود ازپیکار و درهم کوفتن قدرت اعراب و اسلام حنیف(یعنی سنی‌ها) که خلفای بغداد آنهارا تعیین میکردند.
واین نبوغ آریائی ایرانیان بود که مبارزه علیه‌اعراب سامی‌را تاآخرین مرحله خود تعقیب میکرد.مبارزه‌ای که باتشیع شروع شده ودراین‌مرحله نیرومندتر وقوی‌تر شده بود .

۲ - الحکیم وفاطمیه : عبدالله نامی(که‌فرزند میمون اسماعیلی متعصب ودشمن سرسخت اعراب واسلام بود) فرزند خود عبیدالله را به صوب مصر فرستاد که آنسرزمین‌را به‌آئین اسماعیلیه درآورد . عبدالله خودرا امام مهدی غائب خواند ومصر وقسمتی ازافریقای شمالی را فتح کرد ودرآنجا سلسلهٔ فاطمیه را بنیاد نهاد . (۹۰۹ - ۱۱۷۱)

عبدالله خودرا فاطمیه میخواند زیرا معتقد بودکه ازحضرت فاطمه زوجه علی است و ازخاندان آنهاست .

هفتمین حاکم این سلسله الحکیم نام داشت (قرن یازدهم) که در حقیقت‌دیوانه‌ی خونخواری بود و خودرا خدای روی زمین میدانست . و

دو ایرانی اسماعیلی بنام **همزه و درزی** درکارها یار و کمك او بودند.
این دیوانه پلید برای نشان دادن نیرو وقدرت خود دیوانه وار بقتل مسلمانان ، مسیحیان ویهودیان پرداخت . و آنقدر باین اعمال ناشایست ادامه داد که بالاخره روزی اورا ربودند وازانظار بردند ومعدومش ساختند اما دوهمکاری که نخست قوانین حکومتش را نوشته ومنظم کرده ودینی جدیدی ساخته بودند این غیبت ناگهانی را آخرین معجزه الحکیم بالله دانستند و گفتند : او خودرا ازانظار مخفی کرده وروزی خواهد آمد و جهان را مسخر خواهد کرد و سلطنت وقدرتی را که در نخستین بار درمصر برقرار کرده بود، دوباره ایجاد خواهد نمود .

دین جدید آنان Druzzisme (منسوب به درزی) نام داشت وخلاصه آن این بود که: حاکم، نمایندهٔ خدا درروی زمین است . او عقل الهی است وازحضرت آدم بعلی وازعلی به‌حاکم منتقل شده‌است . فلسفه این دسته، نوعی فلسفه ادریه Gnoticisme وخداشناسی است که خوب درك ومفهوم نشده است، زیرا بجای آنکه الوهیت ومقام خدائی را درجوهر درك نکردنی آن قرار دهند، چنین مقامی را دروجود حاکم قرار دادند وحاکم را نمایندهٔ عقل کامل دانستند که‌اولین اصل مسلم خداوندی است .. دومین اصل، روح را دانستند که خود دومین خصلت الوهیت است . واین روح در حالت غرور یاتحسین اصل ناپسند دیگری بنام رقیب را درست میکند وهمهٔ اصول دیگر برای این هستند که روح را درمبارزه‌اش علیه رقیب کمك ومعاونت نمایند. همهٔ این نیروها واصل‌ها درکمال سادگی ازخدا بحکیم انتقال می‌یابندو دوره‌ای یافته نمیشود که این اصول وسجایا درمردان بزرك و نامدار «تجلی نکند» (۱) (یعنی بالاخره درهردوره وزمانی بصور مختلف ودر شخصیتهای گوناگون ظاهر میشود) .

۳- کرامتیون : قبل‌ازاینکه مطالعهٔ تأثیر و نشر و توسعهٔ فرقه اسماعیلیه را درایران تمام کنیم،خیلی بجا خواهد بود که چند کلمه‌ای دربارهٔ قسمتی از این فرقه بنام کرامتیه یا کرامتیون که‌در بحرین(جزیره بزرگی‌ازخلیج فارس) حکومت وقدرت داشتند سخن بگوئیم.

---

(۱) ازکتاب Carra de Vaux بنام (اسلام ، نبوغ سامی‌ونبوغ آریائي دراسلام) صفحه ۱۸۱

« رئیس این دسته بین طرفداران خود نوعی مسلك اجتماعی (سوسیالیسم Socialisme) برقرار کرده بود. و این عمل بوسیلهٔ برقراری دستگاهٔ مالیاتی تدریجی به نسبت درآمد بود که ماهرانه تدوین شده بود. رئیس فرقه نخست بهر یک از طرفداران خود دستور داد که برای کمك و همراهی به جلوس و نهضت امام معهود یك سکه نقره بنام مالیات بپردازند. سال بعد از آنان یك سکه طلا درخواست کرد و کم کم مالیات را به سه سکه رسانید و مدتی بعد یك پنجم درآمد را خواست و بالاخره در پایان از کلیه افراد فرقه خواست که در شهر خود جمع شوند و همهٔ دارائی و ثروت خود را روی هم بریزند و ثروتی واحد بسازند و سپس مردان مطمئن و معتمدی را از طرف خود بشهرها فرستاد تا ثروت ها را زیر نظر بگیرد. و بدین ترتیب همهٔ ثروت اسماعیلی ها از پول و طلا و نقره وحشم و مال و پارچه و غیره جمع آورده شد. و در این جمع آوری همه چیز بود: حتی کودکان کارگر مزد کار خود را از کار کردن در مزارع و خرمن ها و پرندان و پرندگان جمع آوری کرده در کمال صدق میدادند. و در قبال آن این مرد مورد اطمینان که مال ها را جمع آوری کرده بود بهر یك از افراد فرقه پول زندگی و مخارج خوراك و لباس و سایر لوازم رامیداد و مواظب بود که آنها در مضیقه نباشند و آنها نیز باجان و دل کار میکردند. و در این دستگاه منظم اجتماعی (سوسیالیسم) نه گرسنگی، نه تشنگی، نه رنج و عذابی دیده نمیشد »

٤

سرنوشت تشیع در ایران

الف: **تشیع و دیالمه** ــ همانطور که در بالا دیدیم هنگامیکه تشیع باخصوصیات ایرانی خود منظم و مرتب شد و بهمین جهت هم توانست بهمهٔ خواستهای ایرانیان جواب گوید، درسراسر ایران وقراء وقصباتش پیشرفت شایان توجه وقابل ملاحظه‌ای نمود، بخصوص در ایالات دوراز تسلط ومراکز اعراب بیشتر طرفدار یافت. ایالاتی که هنوز عظمت ملی ساسانی وسیاست ودین آن قدری حفظ شده بود. اکنون لحظهٔ موافق فرارسیده بود وساعات انتظار پایان رسیده: زیرا تنها یك سردار شجاع و یك رئیس مقتدر میتوانست با پشتیبانی شیعیان ایرانی و با استفاده ازشجاعت و نیروی آنها بنام خاندان علی سراسر ایران رافتح کند و آنرا ازیوغ اعراب نجات دهد واز زیرسلطهٔ خلفای بغداد برهاند واستقلال وعظمت ملی ودینی رابآن ارزانی دارد وخلاصه کلیه آثار تسلط اعراب راازمیان بردارد. زمانی رسید که همه گمان می بردند چنین کار وچنین اقدام بزرگی می تواند بدست **(دیالمه)** صورت پذیرد.

دیالمه که بودند؟ (دیالمه به آل بویه نیز معروفند)

دیالمه (٩٤٠ ـ ١٠٥٥) که نام خود را ازایالات مسکون خود، دیلم که امروزه گیلان ومازندران رامیسازد اقتباس کردند، سه برادر بودند: **علی، حسن، احمد** که هرسه فرزندان یك ماهیگیر پیر بودند. این سه ادعا داشتند که از زادگان ونوادگان باقی ماندهٔ ساسانیانند. این سه برادر که درواقع سه شیعه متدین وباحرارت ومردانی باسخاوت وبرادری بزرك وقابل تحسین ومردمی نوع پروروومردم‌دوست بودند وحب میهن وحس وطن پرستی

درنهادشان زبانه میکشید، مصمم شدند تاایران رااز سلطهٔ نژادعرب برهانندو سیاستی چون سیاست ساسانیان بر قرار و مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران سازند .

ب : **تشیع در زمان ترکها** - : ترکانی که تاکنون بوسیله غزنویان (۹۵۵ - ۱۱۹۱) و سامانیان (۸۷٤- ۹۹۹)- که درفصل سوم ازآنان سخن خواهدرفت - درایران نفوذکرده بودند در ایالات هم مرز با ترکستان اقامت داشتند، یعنی درایالات خراسان ، افغانستان، بخارا منزل داشتند . این بار سراسر ایران را تسخیر کردندوحتی ایالات دوراز کرمان وفارس و بعدها شهر بغدادرا نیز متصرف شدند. این ها همان ترکان سلجوقی هستند که بقولی ازنژاد وتبارمسیحی می باشند . « این ترکان از خاندان نزدیك Huns و Avars می باشند » (۱)

این ترکانی وقتی ترکستان و بخارا وسمرقند رامسخر کردندو بساط حکومت خود را مستقرساختند بجانب ایران آمدند .

اولین رئیس این دسته که **طغرل** لقب داشت شهرآلب را گرفت(در ۱۰۳۱) ودرسال ۱۰۵۱ شهر اصفهان را متصرف شد وبالاخره در۱۰۵۵ بغداد را زیر سلطهٔ خودآورد . طغرل بدین اسلام گرائیدو گمان می برد که با این عمل که خودرا قهرمان اسلام بداند می تواند ازاین جهت سودی ببرد (زیرا دراین وقت تشیع وتسنن درمخالفت بودند) ودرنخست نیز قدری متعصب بود - همچنانکه همهٔ آنهائیکه تغیردین میدهند وبدین جدیدی میروند دردین جدید بیش ازطرفداران سابقش تعصب دارند - وبخلیفه تکریم نمود ودستش را بوسید خلیفه نیز اورا گرامی داشت واورا حامی ونایب خود خواند ونامش رادرخطبه نمازجمعه ایراد نمود؛وحتی دخترش را بعقداودرآورد. وبدین ترتیب در حقیقت و عملا «حکومت ونفوذسیاسی جای خودرا بسلاطین ترك داد »

۱- Huns و Avars دو قوم وحشی و بربر از آسیای مرکزی بودند که قسمتی از اروپارا مسخر کردند و اروپائی شدند و بالاخره (شارلمانی) آنهارا درهم کوفت.

ج : **تشیع و مغول** : اسماعیلیان مقیم ایران بیش از همه مورد توجه و حملهٔ سپاهیان مغول بودند. **هلاکوی** مغل بفرمان برادر خود **منکوقاآن** همهٔ آنان را درهم کوفت وهمه را تارومار ساخت ودرسنه ٦٥٤ هجری قمری آخرین نفر آنها را نیز کشت و **الموت** را که سنگر و قلعه دفاعی آنها بود مسخر نمود. الموت تا آنروز بصورت قلعهٔ فتح نشدنی و تصرف ناپذیری درآمده بود که کسی یارای دست رسی بدان نداشت. یکسال بعد هولاکو خلافت بغداد را منحل نمود و آخرین و سی و هفتمین خلیفه عباسی را کشت. این خلیفه المعتصم بالله نام داشت ، وآخرین برج و باروی تمدن اسلامی بدینطریق منهدم ومعدوم گشت واین بیشتر بعلت تحریکات واستقبالها وانتظارهای شیعیان از یکطرف ومسیحیان ازطرف دیگر بود .

د - **تشیع و تیمورلنك** - : وقتی که حکومت وسلطنت مغولها در ایران روبزوال رفت، نوعی ملوك الطوایفی در تمامی ایران بوجود آمد؛ زیرا سلسله‌های مختلفی ازمغول وتاتار هریك درقسمتی ایران بحکمروائی مشغول بودند اما تیمورلنگ‌ها Tamerlan (١٤٠٥ - ١٣٣٦) رئیس فرقه تاتار وقتی بقدرت رسید بهمه‌ی این ملوك الطوایفی ها خاتمه داد و باردیگر داستان وحشت‌انگیز چنگزخان را تجدید نمود. طبیعتا شیعیان وسنی‌ها ازقدرت وسلطنت اورنج می‌بردند اما نظر باینکه تیمورلنگ خود سنی بود لاجرم شیعیان بیشتر درغذاب بودند .

ولی احفاد تیمور نتوانستند مدت زمانی قدرت و نیروی اوراحفظ کنند و بدینطریق تاریخ صفویه آغاز می‌یابد (صفویه ١٤٨٥ - ١٧٣٢).

ه - **تشیع و صفویه** - : در این وقت بود که تشیع بهترین و بزرگترین موقعیت های دینی وسیاسی خود را در ایران بدست آورد.

قبلا دیده بودیم که مغ‌های قدیم واحفاد آنها در زمان اسلام، ملاها وهیئت های دینی تشیع راساخته بودند« این مغ‌ها سازمان دینی تشیع را ترتیب دادند و تبلیغ وبررسی وحکمیت بین شیعیان را بعهده گرفتند تنها نام خود را از مؤبد بهملا تغیر دادند. » وکم کم وبعدازپنج قرن کار وکوشش ومبارزه

توانستند تمامی ایران را بمذهب تشیع بگروانند بنحوی در آنهنگام که صفویان قدرت را بدست گرفتند درحقیقت ایران کاملا شیعه‌مذهب بود.

صفویان ازخانوادهٔ **شیخ صفی الدین اردبیلی** بودند. شیخ‌صفی‌الدین صوفی متدینی بود که درخانقاهٔ مخصوص خود که درشهر اردبیل ساخته بود زندگی میکردو پیروان زیادی گرد اوجمع شده بودند. یکی ازاولادان او بنام **اسماعیل** درسن شانزده سالگی بااستفاده‌ازهرج ومرج ودرهم‌وبرهمی ایران وبه پشتیبانی صوفیان‌جدخود سلسله صفویه‌را تأسیس کرد. وسراسر ایران رافتح کردو خود را **شاه اسماعیل اول** صفوی خواند (۱٤۸٥-۱٥۲٤ بعداز میلاد) . در حقیقت (مسلمان نبود) زیرا او صوفی بود و تصوف نیز از فلسفهٔ هندی سرچشمه میگرفت(به‌بحث کامل تصوف‌خواهیم رسید). بمحض اینکه برتخت سلطنت نشست ، نیروی مقاوم و شدیدی که بانیروی اورقابت میکرد (یعنی ملایان) درمقابل او قد علم کردند چه اگر چنانچه شاه اسماعیل نیرو داشت و میتوانست این نیروراازبین میبردو محو میساخت »

و- **نادرشاه و تشیع و تسنن** - : با آنکه سلسله صفویه ازبین رفت وافغان زمام امور را بدست گرفت‌اماخصومت‌واختلاف بین شیعیان‌و سنیان بهیچوجه‌تخفیف نیافت . **نادرشاه افشار** سردار نامی ایرانی وقتی افغانهارا راندوایران راازوجود آنهاپاك کرد، مجبورشدسلسله جنگهائی باترکیه عثمانی بکند. وبالاخره همانطور که‌خواسته بود بجنگهاونزاعها و برادرکشی‌ها خاتمه داد. پیکارهای ناجوانمردانه‌ای که قرنهاادامه‌داشت ایران را ازهم پاشیده بود وازطرفی اسلام‌رانیز درسراشیب‌انحطاط‌وزوال میبرد، بهمین‌دلیل‌تصمیم گرفت‌وحدت دنیای مسلمان رابار دیگر بوجود آرد وبهمین دلیل تسنن راکه چندقرن قبل‌از ایران رانده شده‌بود بایران آورد ولی مقاومت ومخالفت سخت ایرانیان نادرشاه را مجبورکرد که تدبیری بیاندیشد ووسیلهٔ آشتی بین‌تشیع وتسنن را فراهم‌سازد. وقتی‌وسیله آشتی را اندیشید ایرانیان رامجبورکردکه باید باسنی‌ها از درآشتی درآیند ،

وایرانیان نیز بظاهرقبول کردند. اما بمحض اینکه نادرشاه کشته شد(درسال ۱۷٤۷) باردیگر تشیع زمام اموررابدست گرفت وقدرتهارا بچنك آورد وموقعیت‌های خودرا مستحکم‌تر ساخت. باید یاد آورشد که جنگهای بین سنییان عثمانی وشیعیان حتی دردوره سلطنت **زندیه** (۱۷۵۱-۱۷۹۲) و قاجار (۱۹۵۲- ۱۷۹۲) ادامه‌داشت‌وتنها درعصرما وبعلت‌تجزیه‌حکومت عثمانی ، این جنگها خاتمه یافته است.

غیراز اقدامی که نادربرای آشتی‌دادن سنی‌هاوشیعیان نمود و متاسفانه باشکست مواجه شد ، یکبار دیگر نیز اقدام دیگری صورت گرفت تا این آشتی تحقق یابد. این اقدام درقرن نوزدهم وازطرف طرفداران مذهب باب ومشتقاش یعنی بهائی وازلی بود .

فصل سوم

تحولات فکری و فلسفی در ایران

«از اسلام تا غزالی»

۱

آمیزش اعراب وایران

اسلام بتدریج در آفریقای شمالی وخاور نزدیك نضج میگرفت و کشورهارا باطاعت خود میآورد .

اما ، اعراب، با آنکه درواقع تمدن وفرهنگی نداشتند،درمراحل اولیه وآغاز حملات خود یعنی درآغاز اسلام بعد ازمحمد بهیچوجه بنادانی و جهالت خود اطلاعی نداشتند و شاید خود را مافوق همهٔ ملل بافرهنك میدانستند . برای آنها **قرآن** کتابی مافوق همه چیز بود، مجموعه‌دانشها ومعارف بحساب میآمد وآنرا کتاب مجید وکتاب‌الله میخواندند وهر چیزی که موافق قرآن نبودویاآنچه که درقرآن نبود میسوزاندند، نابود میکردند تاامومنین ومسلمانان را باشتباه نیاندازد . وبهمین دلیل بودکه **عمرابن‌خطاب** فرمان داد تا بقایای کتابخانهٔ پرس پولیس را بسوزانند (زیرا درآتش سوزی اسکندر مقدونی کمی‌ازاین کتابخانه بجا مانده‌بود) ودستورداد که کتابهای کتابخانه تیسفون‌مداین‌را دردجله بریزند وکتابخانه اسکندریه‌را نیز بسوزانند!..

مشعل تمدن وعلوم که درعهد سلاطین ساسانی بمنتهی ترقی و عظمت و درخشندگی خودرسیده بود ومخصوصاً درعهد خسروانوشیروان و خسرو پرویز در اوج جلال بود، دراین دوره راه انحطاط پیمود . خوشبختانه درایالاتی‌ازایران که ازتسلطاعراب‌بدور بود ، تعدادی مؤبدکه ازنجباء ایران‌بودندهمانطور بعظمت‌ساسانی وفادار ماندند ودرکمال صمیمیت‌سنن فکری ایران را حفظ‌کردند و بدینطریق آنچه راکه قابل‌نجات بود، نجات دادند .

شمارهٔ اعراب زیاد نبود،شاید هنگام فتح وتصرف ایران ازپنجاه هزار تجاوز نمیکرد. ودرست همان‌کاریکه سربازان ژرمن هنگام تصرف گل Gaule کردند، همان اعمال‌را روا داشتند. یعنی: فاتحین وشورش کنندگان عرب کم کم مللی‌راکه باطاعت خود میآوردند باخود میآمیختند وازهنر وفرهنك وفلسفهٔ آنان اقتباس میکردند ودراجتماع آنها شرکت میکردند. بنحوی‌که میتوان گفت: (بجای اینکه ایرانیان بااین شکست عربی شوند ، اعراب ایرانی شدند وهمهٔ علوم ودانش خودرا ایرانی ساختند . بدینطریق ایران درحالی‌که بیگانه‌ای‌را بخود راه میداد، بجای اینکه خود تغییر کند، اورا تغییر شکل داد وزندگی اعراب‌را بازندگی و سنن اجدادی وارثی خود درهم آمیخت وباآن توافق داد ..) (۱)

الف : **آمیزش‌درزمینهٔ سیاست** : ـ تحلیل وآمیزش تدریجی اعراب درتمدن وفرهنك ایران نخست درزمینه سیاست صورت‌گرفت :

۱ ـ **عمر ودیوان او** (اصلاح سیاست اعراب): حتی درعهد عمر که فاتح ایران محسوب میشود این‌آمیزش وتحلیل بخوبی بچشم میخورد ودخول وترکیب روش‌های‌سیاسی‌وقوانین‌کشور داری ایرانی درسیاست‌و ادارهٔ امور عرب بخوبی نمایان است .

عمر (٦٣٤ ـ ٦٢٤) چنین درك‌کرد که: هنگامی‌که اسلام درایران وسوریه ومصر بسط یافت‌دیگر ممکن‌نیست باهمان سیاست‌کهنه عربستان تمام این سرزمین‌ها را اداره نمود، پس سیاستی جدید لازم بود . لذا سیاستی راکه درعهد ساسانیان درایران اعمال میشد انتخاب نمود وآن سیاست معروف (دیوان) بود .

بدبختانه‌کارمندان ومدیران اموررا بین اعراب انتخاب‌کرده بود ، زیرا ایرانیان بنظر عمر واسلام مظنون ومشکوك بودند .

واعراب هم چیزی ازادارهٔ امور بلد نبودند ، آنهم اداره‌ای که بطریق ایرانیان قدیم بود. لذابزودی بساط سیاست را برهم زدند و کار ها بغلط کشیده شد، بنحوی که درحقیقت این اولین دخول و شروع ایرانیت در قلمرو عرب درکمتر ازده سال اقتباسی غلط وناپسند ازآب در آمدکه

---

(۱) J. Darmsteter (ملاحظاتی درتاریخ ایران) صفحه ۳٦

کوچکترین اثری ازخوبی‌های حکومت ساسانی درآن دیده نمیشد و بر-
عکس همهٔ عیوب ونقایص آن اینجا نیز وجود داشت .

هنگامی که بنی‌امیه قدرت رابدست گرفتند چون‌ازایرانیان که طرفدار
علویون بودند تنفر داشتند وسابقاً نیز بتمدن و فرهنك یونانی بیشتر علاقه
نشان میدادند، لذا روش حکومت بیزانس‌را انتخاب کردند واما این‌روش
وسیاست وحکومت بطریق بیزانس ،طریقه‌ای فرعی بود . و باعباسیان
ایرانیت واداره بطریق ایرانی رایج گشت ودرحکومت خلفا نیز مقام خود
را بدست آورد .

۲-برامکه : (برمکیان)- **هارون‌الرشید** ششمین خلیفه عباسی
(۷٦٥ - ۸۰۹) دربار سلطنتی خودرا از روی نقشه دربار ساسانیان
ساخت‌وهمان جلال وشکوه عهددرخشان ساسانی‌دراین‌جانیزدیده‌میشدتشابه
اینبدودربار بقدری بود که‌همه بشك‌میافتادندو گمان‌می بردندبعد از یکقرن‌ونیم
دوری و ناپدیدی باردیگر سلسهٔ ساسانی زنده‌شده‌وسازمان‌جدیدداده‌وحکومت
مطلقه خود را از سر گرفته است .کاملا بجاست که گفته‌اند (عباسیان در
حقیقت ساسانیانی‌هستند که‌ازنژاد و خون عربی می باشند) زیرا ایران
هرگز درطی تاریخ حیات بعد ازاسلام خود چنین دورهٔ باعظمتی که همه
چیزآن دوباره بطرز جالب و کاملی احیاء شود،ندیده است . زیرا درست
دراین دوره بود که‌زندگی‌وحکومت وفرهنك عهد ساسانی درکمال‌درستی
وحقیقت آشکار میشد ویکبار دیگر صفحه‌ای ازتاریخ‌ماتجدید میگشت.

۳ - رقابت مأمون وامین : هارون دو پسر داشت یکی **امین**
پسر زبیده خاتون که شاهزاده خانمی ازعرب بود ودیگری **مأمون** که
پسر یك‌زن بردهٔ ایرانی بود .

هارون‌حتی علیرغم تمایل‌وپافشاری وخواهشهای زبیده که‌میخواست
مأمون از حکومت وقدرت بدور باشد، معهذا کشورهای اسلامی‌را بین دو
پسر خود تقسیم نمود ؛ بدین نحوکه : مأمون حکومت خراسان یافت و
امین بقیهٔ حکومت اسلامی را بدست گرفت باحق اینکه بتواند حکومت و
دولت برادر خودرا نیز بازرسی کند .

امین ازاین تقسیم ناراضی بود و هنگامی که مأمون از این جهان

رفت وقت را غنیمت شمرد و بخیال این افتاد که برادرخودمأمون راازحکومت خراسان بیندازد. اما از این طرف مأمون هم تسلیم نشدو بکمك ایرانیانی که ارتش وسپاه کامل ومجهزی باو داده بودند بطرف حکومت مرکزی حرکت کرد وبغدادرا محاصره نمود . بعلت این محاصره قحطی در شهر بغداد روی داد وبعد ازمقاومت قهرمانانه ای که امین کرد، شهر تسلیم و بدست سپاهیان مأمون افتاد. مأمون بشهر داخل شد وفرمان داد برادرش امین را کشتند .

ایران که نزدیك بود برای بار دوم از حکومت وقدرت دور شود بار دیگر قدرت را بچنك آورد وهمهٔ دنیای اسلام را زیر سلطه خود گرفت (۷۱۰ میلادی)

تجدید هنر وسیاست ایران عهد ساسانی که از عهد منصور شروع شده ودر دورهٔ هارون تکامل یافته بود بعهد مأمون کشیده شد وراه ترقی را پیش گرفت . دراین دوره درخشان‌تر، آزادتر و باقدرت‌ترشد . مأمون خیلی بیشتر ازاسلاف خود در«ایرانی کردن اسلام» کوشید. پدرش هارون همیشه یك سنی پابرجا ومتعصب بود . ولی تنها اندیشه مأمون این بود که قدری ازافکار آزاداندیشی وفلسفهٔ ایرانی‌را دراسلام وارد نماید . درفصل قبل دیدیم که چگونه به تشیع دلباختگی داشت وبار دیگر باین نکته خواهیم رسید وخواهیم دید که چگونه تنها آرزوی مأمون تحول شدید فلسفی وفکری دراسلام بود وچگونه بهمهٔ آنها نیز نائل شد . فقط بذکر این نکته اکتفا میکنیم که دورهٔ حکومت مأمون آزاد ترین حکومتها ودورههائی بود که درتاریخ سیاست شرق مسلمان بوقوع پیوسته است .

ب : **آمیزش درزمینهٔ فرهنك** ـ آمیزش فکری ـ : باید تصدیق کرد که اگر تجدید حیات سیاسی برروی اصول ومبانی ادب وفرهنك ودین وفلسفه نباشد دوره‌اش ناپایدار خواهد بود و بزودی بناهای چنین تحولی فرو خواهد ریخت . سلاطین وخلفای عباسی در حالیکه در زمینه سیاست بایران قدیم وهنر آن نزدیك میشدند بهیچوجه نمیتوانستند ازهنر وفرهنك آن بدور باشند واحیاناً اگرچنین چیزی اتفاق میافتاددانشمندان ایرانی که درصدر امور بودند راه سلاطین را عوض میکردند واین اصل

رانیز مسجل میساختند. بااین امور بود که نخستین خلفاء عباسی درحالیکه ازیکطرف بافرهنك وتمدن ایرانی آشنا میشدند وازطرف دیگر هنر و پیشرفت فرهنك مسیحیان سوریه‌راکه ازتمدن یونان اقتباس میکردند ، مشاهده‌می نمودند،متوجه شدندکه فرهنك وفکر آنها دارای چه نواقص بزرگی است ، وچقدر از کاروان تمدن عقبند . بهمین جهت تصمیم گرفتند تاهرچه زودتر باصلاح خودبکوشند . دانشمندان ایرانی ومسیحی‌راتشویق کردند ودرهای دربار بروی آنها گشوده شد. دانشمندانی‌ازتمام گوشه‌های جهان ببغداد روی آوردند واین شهررا بصورت مرکز بزرك دانش و تمدن وفکر بشری ساختند .

اکنون باید دیدکه مبادی وخصوصیات وتکامل این تجدید حیات که پنج قرن بطول کشید کدامها بوده‌اند ؟ (قرن هفتم تاقرن دوازدهم)و کدامین آنها بیشتر واصلی‌تر بودند ؟ و خلاصه این تحول فکری چگونه تحقق یافته‌است؟ .

۱ - ورود فلسفهٔ یونان‌دراسلام‌در عهد عباسیان ـ مترجمین:

این نهضت فرهنك طلبی در اسلام نخست بعلت کوشش خارق العاده و زیادی بود که درترجمه‌آثار خارجی صورت گرفت . در حقیقت این نهضت دو ریشه عمده واصلی‌دارد: ریشه‌یونانی بعلت ترجمه‌آثارآن کشور و ریشه ایرانی بعلت ورود سنن وعقاید وآداب باستانی ایران .

فلسفه و افکار یونانی بوسیلهٔ مسیحیان سوریه به‌اسلام وارد شده است . پنج قرن بود که سوریه درتماس‌نزدیك بافرهنك وفلسفهٔ یونان‌بود. دانشمندان سوریه متون و آثار برجسته فلسفی و فکری یونانی را بزبان خود ترجمه‌کرده بودند . وحتی خود آثار متعددی دراین زمینه بوجود آورده بودند . عمدهٔ این آثار در قلمرو فلسفهٔ خدا شناسی وحکمت الهی(Théologie)بود.

«اشکال فلسفهٔ طلاب Ph. scolastique دردست‌آنها وبوسیلهٔ‌آنها بوجود آمد وفنون منطق درمدارس آنها رایج وشروع شد . پس روح

وآثار وسنن وفلسفه وفکر یونانی قبلا بآنجا انتقال یافته بود، یعنی در عهدیکه اسلام تازه در آنجا ـ جائی که با دنیای عرب خویشاوندی کرده بود- شروع بفعالیت میکرد » (۱)

(منظوراین است که خیلی قبل ازایندوره،فلسفه وفکر یونانـی در سوریه راه یافته بود. یعنی دراوایل عهد اسلام. وسوریه خود نیز کشور عربی بود).

بدین طرین خیلـی قبل، نهضت درخشانی بـرای کسب تمدن و فلسفهٔ یونانی دراین کشور نیمه عربی ومجاور عربستان بوجود آمده بود. واگر روزی این دو کشور بهم میآمیخت و بصـورت یك کشور واحددرمیآمد برای سوریه چقدر بد بود که یکباره همه فرهنك ودانش وفلسفه خودرا کـه در طی قرنها کوشش و مهارت بچنك آورده بود، رایگان بدامن کشورهائی چون عربستـان بریزد و افکار و تمدن آنرا عوض کند. ولـی بالاخـره همینطورهم شدوافتخار شروع این کار نیزدرتاریخ برای یهودیان ومخصوصا مسیحیان سوریه باقی ماند: زیرا آنها پیشقدمان این انتقال بودند.

مشهورترین این مترجمان عبارتند از: **حنین ابن اسحق** (که درسال ۱۹٤ هجری درهیرا متولد ودرسنه ۲٦۰ وفات یافته‌است). حنین پزشك خلیفه المتوکل بود و کتب متعددی ازیونانی بعربی ترجمه کـرده است که مهمتـرین آنهـا: **جمهوری، قوانین** و **مکالمـات افـلاطـون** و **منطق، روح** و **ماوراء الطبیعه ارسطو** وبیشماری از تفسیرات و آثار دیگر.

نگاهی به‌آثار ایندوره نشان میدهد که این نهضت ترجمه که ازعهد منصور خلیفهٔ دوم عباسی شروع شدتنها بآثارو کتب فلسفی وعلمی محدود نگشت بلکه جنبهٔ دایرة المعارفی آن کاملا محسوس می باشد. (یعنی کتب وآثاری که بزبان عربی ترجمه میشدازهمهٔ انواع هنر وادب ودین وتاریخ وعلم وجغرافی وغیره بود.) مأمون این عمل علمی‌را ادامـه داد و برای اینکه آنراکاملتر و بهتر کند وطوری وانمود کند که مردم آنرا ازکارهای عهد خلافت بدانند رسماً بتأسیس سازمان‌علمی مفصلی برداخت: بدین معنی که دربغدادادارهٔ رسمی برای کارهای‌ترجمه درست کردو آنر(**دارالحکمه**)

---

۱ ـ Carra de Vaux درکتاب (ابن‌سینا). صفحه ۳۵

نام نهاد که بمعنی محل فلسفه ودانش بود. ریاست این انجمن علمی را «حنین ابن اسحق» بعهده داشت.

اسحق ابن حنین ـ فرزند حنین ابن اسحق ـ کارهای پدررا ادامه داد وآثار بزرگ و جاویدانی ترجمه کرد که از بین آنها مقولات (Categories) ارسطورا می‌توان نام برد.

۲

کوشش برای تجدید حیات فرهنگی ایران

چهار سلسله در چهار ایالت مختلف ایران از نژاد خالص ایرانی بوجود آمدند. این چهار سلسله عبارتند از: **طاهریان**، **صفاریان**، **سامانیان و آل بویه** یادیالمه.

سلاطین این سلسله‌ها بخوبی درك کرده بودند که تجدید حیات سیاسی ایرانی بدون تجدید حیات ادبی وفلسفی آن امکان پذیر نیست. زیرا تنها بااحیاء فلسفه و ادب میتوان ایران را بتجدیدحیات سیاسی آن کمك کرد وبایرانیان فهمانید که خصوصیات ملی آنها چیست و چه منابع پایان ناپذیری در خود دارند. ونیز سلاطین وحکمروایان این سلسله‌ها درکمال پشتکار وجدیت زبان وشعر ملی فارسی‌را تشویق کردند وراه را برای فلسفه باز نمودند.

وعجیب‌تر ازآن اینست که: هنگامی که سلاطین وحکومت های خارجی خواستندبرایران تسلط پیدا کنندودرآنجاحکومتی علیه ودرمقابل حکومت خلفا بسازند، آنان نیز خودرا قهرمانان تجدید حیات ایرانی میخواندند وچنین وانمود میکردند که مخالف عربیت می‌باشند. البته این بدینجهت بودکه ایرانیان لااقل ازاینجهت طرفدارآنها باشند.

مثلا ترکان که درزمان معتصم بالله خلیفه هشتم بنی عباس باین سرزمین آمدند و« برای خود حکومتی ساختندودرقلمروهای خلفا سلطنت تشکیل دادند، حتی‌آنها نیز این مقررات واصول راازیاد نبردند (اصول تجدید حیات ایران) ، وحتی هرقدرهم که مسلمان وگاهی مانند سلطان-

محمود غزنوی مسلمان متعصب بودند، بازهم ایرانیان را دراین‌راه تشویق کردند» . (۱)

☆☆☆

سلطان محمود غزنوی (۹۹۷ -۱۰۳۰) یکی ازپادشاهانی بود که بیش ازهمه شعر وادبیات ایران را حمایت وپشتیبانی میکرد. ودورهٔ او نیز ازدرخشان‌ترین ادوار ادبیات ایران بشمار میرود. شعر و ادبیات دردورهٔ او منتهی رشد ورونق خودرا داشته است.

سلطان محمود که ترک‌ومسلمان متعصب وسنی باحرارتی بودقهرمان عالی رتبه تجدید حیات ادبی وفرهنگی ایران شد.

در دربار او مجمعی‌ازشعراء بزرگ زندگی میکردند وهمه‌ازحمایت شاه بهره مند بودند. شعرائی چون **عنصری**، **فرخی**، **عسجدی** و مخصوصاً **فردوسی** (۹۹۳ تا۱۰۲۱میلادی) بزرگترین شاعر ایران در دربار او رشد ونما یافتند. وهمه، دیوانهای وسیعی ازاشعار ایرانی از خود باقی گذاشتند.

فردوسی بیش ازهمه باین تجدید حیات کمك کرد وبیش از همهٔ شعرا زبان وشعر فارسی‌را زنده نمود. او با تدوین **شاهنامه** خودکه یکصد وبیست هزار شعر فارسی‌خالص،دارد عالی‌ترین کمك را انجام داد.

---

(۱)- C. de Gobineau (کنت‌دوگوبینو)درکتاب(فلسفه‌هاوادیان آسیای‌مرکزی). صفحه ۵۷

۳

فلاسفهٔ بزرگ این عصر

فلاسفهٔ طرفدار فلسفه یونان

نمایندگان و پیشروان و نشان دهندگان فلسفهٔ یونان در آسیای شرقی ومرکزی ودرمشرق زمین در حقیقت چند فیلسوف ایرانی، پیشروان این فلسفه در آفریقای غربی واسپانیا چند فیلسوف یهود بودند که البته اینان نیز ازایران وفلاسفه ایرانی الهام میگرفته‌اند .

الف : **الفارابی** ـ درمشرق زمین بزرگترین وعمده ترین و مهم‌ترین نمایندهٔ فلسفه‌یونان، فیلسوفی بنام : **الفارابی** بود (۱) اورا (معلم الثانی) میگفتند یعنی بعد ازارسطو درعالم اول وبی‌همتا بود . او دربغداد وتحت‌تعلیم معلمین واستادان مسیحی درس خواند . ودرسال۳۳۹ هجری (برابر با۹۵۰ قبل ازمیلاد) وفات‌یافت .

شمارهٔ واقعی آثار او بسیار زیاد است . اوکتب متعددی نوشت ولی قسمت مهم آثار او اکنون نا پدید شده وازبین رفته است . مهمترین آثاری که اکنون بدست ما باقی است عبارتند از :

(کتاب الموسیقی) ورسالهٔ (المدینةالفاضله) که‌ازکتاب (جمهوریت) افلاطون الهام گرفته است ؛

---

(۱) ـ بنام حقیقی : محمدابن محمدابن اوزلغ ابن طرخان ملقب به ابونصر فارابی ازشهر فاراب ازبلاد ترک درزمین خراسان وایرانی بود .

مترجم .

در کتب متعددی آثار ارسطورا تفسیر کرده‌است که بین آنهامیتوان تفسیر او بر مقولات(Categories که اعراب قاطیغوریاس میگویند) بر (ارمنیا Hèrmenia) وبردو کتـاب اول ودوم تجـزیه و تحلیـل Analytiques)که‌اعراب انالوطیقا الاولی والثانی میگویند) ، بـر کتاب (طوبیقا Topiques کتابی‌در داروها ودرمانها) ؛ بر کتاب سفسطه Sophistique یاکتاب المغالطه و بر کتاب‌معانی‌بیان Rhétoique (کتاب الریطوریقا) و کتاب فن شعر Poétique کـلام فی‌الشعر و القوافـی) ارسطو و نیز تفسیری بر کتـاب ایزاگـوگ Isagogue (ایساغوجی)از (پوری فیر) را نام برد .

درعلم اخلاق اوکتاب اخلاق Ethique اثر نیکوماك‌را تفسیر کرد.

درسیاست کتاب (قوانین)افلاطون‌را تفسیر نمود .

کتبی که شخصاً آنرا برشته تحـریـر در آورده وازخود او است عبارتند از کتبی که درعلم مابعد الطبیعه (متافـزیك) وروانشناسی نوشته شده واهم آنها : کتاب الروح Ame ؛کتاب واحد ووحدت(که اعـراب کتاب الواحد والوحده میگویند) ورسالاتی دربارهٔ جوهر وذات و خلاء وفضا وزمان واندازه (کلام فی‌الحیز والمقدار، فی‌الخلاء ، فی‌الجوهر...) می باشد .

فارابی نظریه وباصطلاح تئوری (درك وعقل) راکه ازالکندی به ارث برده بود تفسیر وتوضیح نمود وآنرا بسط داد . ودر رساله‌ای بنام (کتاب فی‌معانی العقل) کتابی درمعانی عقل ودرك‌آنرا طبقه بندی نمود . بعقیدهٔ این دانشمند (عقل) به چهار درجه تقسیم میشود :

عقل بالقدره (عقل درقدرت خود) ،

عقل بالفعل ،

عقل مأخوذ ،

عقل فعال .

عقل‌بالقدره، غریزه و نیروایست که برای‌خارج کردن‌وبظهور رساندن صـور اشکال موجودات از مادهٔ آنها و شکل خارجی دادن بآنها بکار میرود .

وهمینکه بآنها شکل خارجی داد واز (مادهٔ) آنها خارج ساخت وصورتی بآنها داد : عقل بالفعل میشود.

عقل مأخوذ ، در حقیقت عقل بالفعلی است که صور فعلی را جابجا کرده ودر مقابل آنها خود صورتی میگیرد .

خارج از این عقل حاصله ، عقل‌های جداگانه‌ای پیدا میشوند که از بدن جدا می باشند و آنها عقل فعال می باشند .

عقل و درك فعال، ریشه واصل خود رااز درجات فوقانی کروات آسمانی یعنی از ماه میگیرد . وبدین طریق با سلسله مراتب می‌توان بجانب خدا رفت . خدائی که همه چیز از او میآمد وهمه چیز بجانب او بر میگردد .

بدین‌طریق دیده میشود که در نزد فارابی مبادی تصوف فلسفی پدیدار شده‌است وهمین‌است که‌در نزد ابن سینا با درجات وسیع‌تر وعالیتری پدیدار میگردد .

ب : **ابن سینا** - ابن‌سینا(۱) یکی‌از نوابغ بزرگ‌فلسفی‌در تمام اعصار وقرون ودرتمامی جهان است. او از بزرگترین متفکرین وفلاسفه قرون وسطی است .

درسال ۳۷۵ هجری درخراسان تولد یافت .

او یك (دایرةالمعارف) و یگ‌جامع العلومی بود که دربارهٔ همهٔ رشته ها ومطالب وقسمت های‌معارف‌بشری تفحص کرده و کتاب‌نوشته‌است

هنوز شانزده سال نداشت که صیت شهرتش همه جا پیچیده وآوازه بلندش به همه رسیده بود. بامعالجه نوح ابن منصور شاهزاده سامانی از یگ مرض مهلك معده ، ابن سینا طبیب دربارشد وبه شخص شاه نزدیك گردید وشاه هم کتابخانه بزرگ‌ومعروفش را دراختیار اوگذشت.ابن‌سینا باحرارت وحدت وشدت بی‌سابقه‌ای شروع بمطالعه درکتب این کتابخانه نمود زیراکه‌چنین گنجینه‌ای نداشت. بدبختانه چندی بعد این کتابخانه‌طعمه حریق‌شد و ابن‌سینارا متهم کردندکه دراین حریق دست داشته‌است‌وبهانه متهم‌کنندگان این بودکه میگفتند ابن سینا میخواسته‌است دیگران ازاین

---

(۱) بنام حقیقی : حسین بن عبداله‌بن حسن‌بن علی‌بن‌سینا ملقب به حجة‌الحق‌وشرف‌الملك وامام الحکماء معروف به‌شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا.

گنجینه نفیس بهره ای نبرند (۱) واوخود بتنهائی همه معارف عصرخود را شامل باشد .

ابن سینا مجبورشد خراسان راترك گوید و به سوی همدان که در آنوقت اکباتان گفته میشد رهسپار گردد. همدان درمغرب ایران است و در این عصر دیالمه(Bouides) در آنجا حکومت میکردند و سلطان وقت علاءالدوله دیلمی بود . علاء الدوله مقدم بوعلی را گرامی داشت ودوستانه اورا پذیرفت و اورا وزیر خود کرد .

سپس ابن سینا بنوشتن کتب مهم خود پرداخت . او با خواندن تفسیرهای الفارابی ، بفلسفه ارسطو آشنا شده وبآن پابند شده بود. اما چون تمام روز را سر گرم کار وزارت و یا تعلیم وتربیت بود ، لذا تمام شب هارا برای تحریر کتب خود تخصیص میداد. ولی بهمین امرا کتفا نکرد: چون سلامت مزاج کامل وطبعی عاشق پیشه داشت ، نصف دیگر بعد از نصف شب رادر کنارشاگردان خود به باده گساری وعیاشی می پرداخت بنحوی که روز بروز کم کم سلامت او دچار تزلزل شده ورو بوخامت میرفت.

دراین وقت او کتاب (شفا) و (نجات) وتعدادزیادی کتب ورسالات مختلف را نوشت وماازآنها نام بردیم .

درهمین عصر ازطرف سربازان ونیروی انتظامی علیه او توطئه ای شد. ابن سینا بزندان افتاد . واین امر سلامت او را کاملا ازبین برد . و نیز همینکه از زندان آزادشد ، دیگر روزهای زندگیش محدود شده بود. یک مسافرت طویل و خسته کننده، بدون اینکه ابوعلی بدان اندیشیده باشد ، مواظبت های بد وعدم مراقبت بزندگی، سلامت لرزان او را دچار خطر کرد وبالاخره ابن سینا درسنه ٤٢٨ دارفانی را بدرود گفت(۲)

ابن سینا درتمام شعب فلسفی وعلمی کتاب نوشته است .

پیرواتیه P. vattier درسال ۱٦٥٨ قسمتی از کتاب (نجات) اوراکه مربوط به منطق بود بزبان فرانسه ترجمه نمود وآنرا (منطق پسر سینا) نام نهاد .

ابن سینا یک عالم منطقی بتمام معنی بود . او دربارهٔ عدد یک طبقه بندی ویک نظر به داد که همیشه مایهٔ افتخار ومباهات مشرق زمین خواهد بود.

---

(۱) چون اکثر کتب این کتابخانه منحصر بفرد وخطی بوده است

(۲) یعنی پس از ٥۳ سال عمر

طبق نظریهٔ او :

علوم مختلف بین خود بوسیله موضوعات خود بهم مربوط و متحد میشوند . و برحسب درجات موضوعهای خو طبقه بندی میگردند.

ابن سینا درفلسفه دو دسته بزرك عقاید را ازهم جدا کرده و آنها را ممتاز میسازد :

نخست یک فلسفه نظری که طوروا حدو غایت مقصود آن (حقیقت) است ، وسپس یک فلسفهٔ عملی که غایت مقصود آن (خیر) می باشد.

فلسفهٔ نظری شامل سه دانش است :

الف : علوم تحتانی یا پست شامل فیزیک

ب : علوم متوسط شامل ریاضی

ج : علوم فوقانی یاعالی شامل حکمت الهی (خداشناسی)

فلسفه عملی نیز شامل سه قسمت است :

الف : اخلاق که (انسان چه بایدباشد) را مطالعه میکند،

ب : اقتصاد که (وظایف وسازمان خانه) رامطالعه می نماید،

ج : سیاست که (سازمان شهرو کشور) را مطالعه میکند .

هریک ازسه علم فلسفهٔ نظری به علوم خالص یا اولی و علوم عملی یا ثانی تقسیم میگردد .

فیزیک خالص (غیر عملی) فیزیکی است که موجودات را [illegible] مطالعه میکند. فیزیک عملی و تجربی شامل طب ، ستاره شناسی ، تعبیر خواب ، علم کیمیا و طلسم است .

ریاضیات خالص غیر عملی شامل حساب ، هندسه ، نجوم ، و موسیقی است. ریاضیات عملی وتجربی موضوعات جبر، حساب اعشاری، هندسه باندازه فضاها وسطوح، مکانیک ، اندازه گیری بارها ، وزن ترازوها ، آئینه‌ها، مقادیر آبی ، طرح جداول ستاره‌ها ، ... وغیره راموزد مطالعه قرارمیدهد.

حکمت الهی خالص ، علم مفاهیم ذهنی را در بردارد در صورتیکه حکمت خداشناسی عملی شامل علم الهامات و کشفیات و خوشی ولذت ورنج های آن جهانی است . (۱)

---

(۱) تمام این مباحث را Carra de Vaux در کتاب (ابن سینا) صفحات ۱۷۰ به بعد تشریح نموده است .

در روانشناسی نیز، ابن‌سینا همان نظریهٔ عقل الفارابی را پیش کشیده وکامل نمود . از نظر ابوعلی :

عقل یا نفس عاقله به‌عقل عملی وعقل‌نظری تقسیم میشود. عقل‌عملی درحقیقت نیروی محرکه‌ای‌است که‌قدرت اعمال را دردست دارد.درصورتی که‌عقل نظری همان عقل خالص وذهنی‌است .

عقل نظری نخست به‌سه بخش تقسیم میشود :

الف : (عقل مادی) که تنها یک امکان مطلق‌شناسائی‌است.

ب : (عقل ممکن) که بنسبت اولی عقل بالفعل‌است ،زیراکه‌خود حقایق اولی ولازم را کسب کرده است ،

ج : (عقل مأخوذه) که‌همان عقل بالفعل فارابی‌است .

عقل‌فعاله درنظر هر دویکی است .

ابن سیناشکل آخری‌هم‌بآن اضافه میکند وکه این‌شکل آخری‌فقط دربارهٔ بعضی از اشخاص صادق‌است: وآن روح‌القدس است‌که فوراً بحقایق اشیاء پی برده واز قلمرو اشراق بر میخیزد . (۱)

در متافزیك (علم ماوراء ومابعدالطبیعه) ابن‌سینا طرفدار نظریه (تدارك تدریجی موجودات) می‌باشد‌که عبارت‌است از:

مافوق همه ودربالای‌همه « موجود لازم‌وحتمی » است که‌اصل‌اصول است. آنچه‌که دراولین وهله از او خارج‌میشود جهان اندیشه‌ها ونظریات است . او عقل کل وخالص‌است که در تمام مدت حیات وجهان عقل‌کامل وابدی خواهد بود . سپس‌جهان ارواح یادنیای انفاس میآید وجوهرآنها جوهر عقلانی است ، وکاملا از(ماده) بدور نیستند. درآخرین‌دسته،دنیای مادی وجسمی پدیدارمیشودکه شامل نیروهای درهم وقدرت های‌مبهم‌است اینها همه کاملا مادی است .

ازاین درجه بندی موجودات ، یک مسئله مهم وقابل ملاحظه پدید میآیدکه مدتها توجه فلاسفه قرون وسطائی را جلب کرده‌بود : وآن این مسئله است که‌چگونه ازیک موجود روحی ومعنوی واحد ، اینهمه جهان های متعدد بیرون آمده است درصورتیکه محال است درآن واحد ازیک موجود واحد ، موجودات دیگری‌پدیدآید ؟! ونیز اینکه از « واحد»واحد دیگری بوجود آمده است واین روحی خالص است ومعلول اول نام دارد

(۱) C. D. V. همان کتاب ازصفحه۲٤۰ به‌بعد

زیراهمینکه این‌معلول اول بوجود آمد و که‌خودش واحداست، پس ما دو واحدداریم که ازیک واحدآمده است‌وبهمین‌نحوالاآخر واین محال‌است.

ومادر مبحث تصوف‌وفلسفه اشراقی از ابن‌سینا واین‌دسته نظریاتش سخن بمیان خواهیم‌آورد .

فلسفه طرفدار فسلفه یونانی با ظهور ابن سینا بمنتهی علو و عظمت خود رسید . واین منتهی کمول ووسعتش بود. ابن‌سینا با تفسیر ازتفاسیر کتب (استاژیریت) آنهارا واضح‌تر وروشن‌تر ومفهوم ترساخت. ابن‌سینا آنهارا ترکیب وتصحیح وکامل نمود .

کمی بعد ازسرنوشت این فلسفه درمشرق زمین و درجهان آگاهی خواهیم یافت .

۵

عرفان

فلسفهٔ تصوف ایرانی

(از اسلام تا عهد غزالی)

حالا سیر تحول وتکامل تدریجی فکر وفلسفهٔ عرفانی ایرانی رااز عهداسلام تا زمان غزالی مطالعه مینمائیم واز مبادی آن آغاز میکنیم.

الف : **مبادی عرفان** ـ مسئله مبادی عرفان ایرانی مسئله‌ای بود که پیش ازهمه توجه ودقت و مطالعهٔ مورخین فلسفه ایرانی رابخود جلب نمود .

نخست باید درست برخلاف عقیدهٔ آقای (ماسینون) ریشه ومبادی اسلامی را از مبادی تصوف ایرانی دورکرد یعنی دانست که اسلام دراین عرفان تأثیر نداشته است .

عقیدهٔ ما دراولین وهله برروی یک بنیان و اساس عقیده‌ای قرار دارد : اسلام باتصوف مخالف است. چرا ؟ اولا بدلیل اینکه خداشناسیو حکمت‌الهی وعقیدهٔ به وحدت خداوندگار از نظر محمد نمی‌تواند تصوف را بپذیرد . خدای اسلام ، خدای واحد ومقتدری است ، خدای قادرومتعالی است که نه می‌توان باورسید ونه میتوان درکش کرد. بین خدا وانسان ، بین خالق ومخلوق، غرقاب‌ومهلکهٔ نامتناهی است که‌ازآن نمیتوان گذاشت. انسان هرگز نمی‌تواند بخدا برسد، حتی اگر فرستاده ورسول اوباشد ،

همانطور که محمد بود . او یعنی محمد خود را واسطه و یا وسیلهٔ ربط خدا و بنده نمی‌داند ، زیرا طبق قوانین اسلامی چنین واسطه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد .

از طرف دیگر او ـ محمد ـ خودرا الهام گرفته از نبوت هم نمیداند زیرا نمی خواهد خودرا مافوق بندگان قراردهد و یا خودرا زیاده از حد بخدا نزدیك بداند . ساده تر از اینکه نمی‌خواهد از بندگان خدا درجه ای بالاتر باشد. مقام محمد در نزد خدا از نظر خود او همان مقام یگ مسلمان ساده است. او نیز مانند هر مخلوق دیگر خود را از آن نیروی مطلق غیر مدرك دست نیافتنی دور وتنها می بیند . او نیز باید مانند همه مطیع و تسلیم محض قوانین ودستورات خدا باشد وحق ندارد اعتراض کند یا اصلا بکوشد که آنها را درك نماید. و نام (اسلام) هم ازهمین جاست. پس محمد کیست؟ اوهم یگ مخلوق ساده است. او فقط کلمه بکلمه و بدون تغیر تمام آنچه‌را که فرشتهٔ مقرب جبرئیل بگوش او تکرار کرده، به‌مردم‌جهان میرساند و سوره های آیات کلام‌الله‌مجید را آنطور که برای او خوانده شده است برای بندگان خدا میخواند . قرآنی که مجید است ، ابدی است ، و برای ابد در آسمان قرار دارد . هرگز محمد نگفت که تماس نزدیک و یا ساده‌ای باخدا داشته است . (۱)

پس نسبت دادن کوچکترین عقیدهٔ تصوف باو و یـا عقیده نزدیك شدن محمد بخدا کاملا غلط ودور ازعقل است . اگر محمد دچار وحی و خلسه والهام میشد، ازجهت این نبود که در تماس مستقیم باخدا قرارمیگرفت بلکه باین علت بود که جبرئیل فرشتهٔ مقرب خدا کلام ملکوتی و وحی آسمانی‌را باو میخواند . دلیل دیگری که می‌توان دربارهٔ عدم تصوف اسلام بیان نمود بیانات وتوصیه‌های مختلفی است که شخص محمد بارهـا بیان داشته ومرتاضین را منع نموده است . «اما نکتهٔ قابل ملاحظه‌ای که می‌توان دراین باره آورد، یعنی موضـوع جـالب توجهی که دردین اسلام وجود دارد وآنرا ازسایر ادیان نظیرش بالاتر ورفیع‌تر میکنـد اینست که این دین هیچ اصل وهیچ چیزی‌را که مخالف ذات بشری باشد بانسان تحمیل نمینماید . وهرگزهیچکس نمی‌تواند بگوید که اسلام قوانین طبیعت

(۱) ـ وجود جبرئیل بهترین مبین این دلیل است . م .

بشری را نشناخته ویا نقض نموده است .» (۱)

بدین طریق ریاضت از نظر محمد یک نقص واقعی مذهبی و یک مرض دینی بشمار است . محمد پیروان خودرا ازاغراق وافراط در وظایف منع میکند ومعتقد است که اغراق وزیاده روی درعبادت بصحت وسلامت وسعادت آنان لطمه میزند . وحتی آنانی را که درزهد وتقوی افراط میکنند مورد لعن و سرزنش قرارمیدهد . (۲)

واحادیثی ازآنحضرت نقل شده است که در آن محمد مرتاضین را بآتش دوزخ وعده داده است زیرا ازسفارشات او سرپیچی کرده اند .

بعلاوه ، فقط کافی است اصل عرفانی مرتاضین اولیه را در نظر گرفت، البته مرتاضین مسلمان را ، در آنوقت ثابت خواهد شد که هرگز این تصوف اساس وپایه اسلامی نداشته است .

فی المثل نمونه بارز ایندسته ازصوفیان مرتاض را درنظر میگیریم که درباره او بحثها ومجادله ها وتفسیرهای زیادی شده وکتب متعددی نوشته شده است: یعنی **الحلاج** .(۳)

عقیدهٔ عرفانی الحلاج دراین دوبیت خلاصه میشود :

«بین من وتو یک «منم» وجود دارد دارد که مرا آزار
«میدهد ، آه ! ترا بخدا این (منم) راازبین ما بردار ، اتحاد
«قادر روح را قسمتی ازخدا ساخته است .
«من دیگر خود (معشوق) شده ام و(معشوق) هم خود
«من شده است .» (٤)

☆☆☆

چقدر بکلام صوفیانه مولانا شبیه است که :

---

(۱) ــ ازکتاب اسلام تألیف: هوداHoudas . صفحه ٦

(۲) ــ ازکتاب فوق الذکر صفحه ۱۱۲

(۳) برساله دکترای (ماسنیون) بنام (عشق الحلاج) مراجعه شود چاپ پاریس ۱۹۲۰

(٤) ــ رجوع شود به مسائل زندگی تصوف)اثر رژه باستید چاپ پاریس ۱۹۳۱ . صفحه ۵۱۱

من کیم لیلی و لیلی کیست من ،
ما یکی روحیم اندر دو بدن .

حالا مسئله دیگری پیش میآید و آن اینکه باید دید : چگونه این عقیده عرفانی که(خالق ومخلوق)را درهم میآمیزد وموجود مرکبی از آن میسازددرعقیده ومذهب اسلام راه یافت ؟ مذهبی که اساس اصلی آن بر وحدت الهی وعدم قبول شرك قرار دارد . مذهبی که مخلوق یعنی بنده و بوجود آمدهٔ خدا ، هرقدرهم که درپاکی و نزهت روح بکوشد و بعالیترین درجات خصائل عالی نائل آید،بازهم آنقدر بدور است که هرگز نخواهد توانست ازاین ورطهٔ بزرگ بین (خدا وانسان) بگذرد و به باریتعالی دست یابد . چگونه اسلام توانست بااین عقیده موافقت نماید درصورتیکه قبول آن درحقیقت نفی خودش است ؟

درمرحلهٔ دوم ، مبدای غیر اسلامی عرفان عرب بامطالعهٔ نژادی که نمایندگان ورهبران این تصوف از آن نژاد بودند بیشتر تسجیل و ثابت میگردد . اغلب این پیشروان ونمایندگان تصوف از نژاد وملیت ایران بودند ، یاملل اسلامی غیر ازعرب بشمار میرفتند ازقبیل :

بایزید بسطامی (ایرانی ۲۶۰۰هجری) **ذوالنون** (مصری) **سید الشریف الجرجانی** (ایرانی) **جامی** (ایرانی ۱٤۱٤ - ۱٤۹۲میلادی) **فریدالدین عطار** (ایرانیوفات ٦۲۷ هجری) **غزالی** (ایرانی ۱۰۵۸- ۱۱۱۱ میلادی) **شمس تبریزی** (وفات در٦٤۵ هجری) **مولوی** (جلال-الدین محمد،ایرانی ٦۰٤ -٦۷۲ هجری) **سعدی** (ایرانی وفات در٦۹٤ هجری) **خیام** (ایرانی ٤۱۷ - ۵۱۵ هجری) **حافظ** (ایرانی وفات در ۱۳۸۸ میلادی) **شبلی** (ایرانی) وبالاخره **الحلاج** معروف که او هم ایرانی بود .

بامطالعه این اسامی انسان بشدت دچار تعجب میشود (هرچند که ازهمهٔ آنها اسم بمیان نیامد) که چگونه عدهای گفته اند تصوف اسلامی ازمبدای عربی است درحالیکه حتی یکی ازاعراب درصدر اینکار و جزو پیشروان آن نبودهاند .

اما بهمین قناعت نمیشود . باید دید که هدف اولیه متصوفهٔ اسلامی چه بوده است ؟ متصوفهای که همه ازایران بودهاند ؟

بعقیده‌ما: **تصوف** وفلسفهٔ یونانی یکی ازمظاهر ملیت خواهی ایرانیان بود که درحکم نهضتی علیه اعراب وعربیت که بایران هجوم آورده بود صورت گرفت .

اما اگر ریشه ومبادی عرفان اصولا وکاملا ایرانی و ازایران باشد، تنها به (یک) محدود نمیشود یعنی ریشه های متعددی موجود است.

نخست آنکه باید مانویت (آئین‌مانی) را یکی از اولین‌ومهمترین ریشه‌های فکرعرفانی ایرانی درنظر گرفت. آئین مانی با کشته‌شدن(مانی) از بین نرفت بلکه درتمام ایران راه یافت و ازآنجا به‌مسیحیت هم نفوذ نمود . یکنوع آمادگی و استعداد تنبلی برای نشو ونمای کامل مانویت وجود داشت که عبارت بود از زمینه‌ای که دین‌زرتشت ایجاد کرده بود و اصول فکر عرفانی هندو درعهد هخامنشیان صورت‌پذیرفته بود.

این نهضت وجنبش درعهد خسرو انوشیروان عادل تحت‌تأثیر عرفان هندو نیز تحت تأثیر ورود فلسفه‌افلاطونی جدید درایران بطرزدرخشانی شدت گرفت (۵۲۹ میلادی) .

اما بدبختانه عرفان هندو عقیده‌ای است که تنبلی و بیکاری وانزوا ونفاق فردی را نشر میکند.

درست برعکس‌عرفان مسیحیت،عرفان‌هندو قرار داشت که نقطه‌مقابل وضد ومخالف آن بود :

ازنظر عرفان مسیحی، ریاضت یعنی وسیله تحریک‌فعالیت ها به‌نسبت خدا پرستی وخدا دوستی که‌درآن انسان باکوشش رسیدن بخدا فعالیت میکند ، روحش از شوق و اشتیاق شعله‌ور میگردد ، نیروی تازه میگیرد وموجودی پرازعشق وحرارت و فعالیت میشود وخلاصه منظور غائی‌وهدف نهائی‌زندگی میگردد. درحالی که ازنظر عرفان هندو ریاضت یعنی کشتن ومنهدم ساختن‌فعالیت بشری باقبول وسایل خشن وشدید وکشنده ، بنحوی که انسان را سربار وتحمیل بردیگران نموده وازخود **هیچ** بسازد. وتنها دلش باین خوش باشد که بعالم خلسه خود فرورفته و ازهر فعل وعملی سرباز زند، حتی اگر عملی پسندیده وپاک باشد . واین تنهاضعف عرفان وتصوف اسلامی ایرانی ویکی‌ازعلل انحطاط ایران درقرون‌اخیراست.

---

(۱) رجوع شودبه‌کتاب (عقیده‌محمدی) تألیف کارادووصفحه۱۳۸

و ما مفصلا باین مطلب میرسیم .

اما جریان عرفانی دیگری که بایران وارد شد فلسفه افلاطونیـون جدید بود. درحقیقت این یک برگشت بود (به ۵۲۹ میلادی عهد خسرو انوشیروان) زیرا ایران بود که در روزهای اول درخشان این فلسفه، عرفان خود را بدان داخل کرده بود. وحالا عکس آنرا میدید.

اما این عرفان برخلاف تصوف هندو ،فلسفه‌ای سازنده، بنیاد گذرانده ومصلح بود . چون از فلسفه افلاطون در آن عرفان دیده میشد و ازطرفی با آئین زرتشتی ایران مخلوط میگشت ، لذا نوعی عرفان فلسفی بوجود میاورد که عموماً بنام **حکمت الاشراق** (یا فلسفه نور) خوانده میشد . گاهـی آنرا (حکمت المشرقیه) میخواندنـد . و ما جدا گانه آنرا مطالعـه خواهیم نمود.

*****

بدین طریق عرفان اسلامی ایرانی که بروی زمینه‌های مستعدقبلی بناشده بود و اصولا نژاد ایرانی چنین زمینه‌هائی رااز قبل فراهم میکند در حالی که نفوذهای خارجی تأیید وتشدیدش مینمود منجر بین شد که یک سلسله مکاتب عرفانی بوجود آید . (۱)

وما اکنون تحول وتکامل این مکاتب را تا عهد غزالی مطالعه مینمائیم

ب : | **تصوف** | ــ کلمه تصوف از کجا آمده؛ ازچه مشتق شده؟ واز چیست ؟

عده‌ای میگویند : بین صحابه حضرت رسول عده‌ای بودند که براثر بیچارگی وفقر در مسجد مجاور بخانه محمدزندگی مینمودند و آنان را : اهل الصفه میخواندند و کلمه **صوفی** از آنجاست.

عده‌ای دیگر معتقدند: که چون پیروان این مکتب قبای پشمی بتن میکردند

---

(۱)رجوع شود به رباعیات خیام ترجمه بشعر فرانسه‌از آقای اعتصام‌زاده. مترجم دانشمند در مقدمه‌ای که بزبان فرانسه نوشته میگوید : «... بعلاوه تمام ایرانیان صوفی مسلک هستند . ما ایرانیان نژاداً وارثاً عارف وصوفی هستیم... » صفحه ۱۴ چاپ تهران

واین پشم را بعربی (صوف) میگویند لذا (صوفی) خوانده‌شدند،صوفی یعنی کسی که لباس پشمی بتن نموده‌است.

بالاخره دستهٔ سومی ازعلماءعقیده‌دارند که در اول این دسته‌خودرا **اهل الصفا** یعنی دوستداران صمیمیت وصافی میخواندند وکلمه صوفی از آنجا مشتق شده‌است. واین عقیده ازدیگر عقیده‌ها پیشترطرفداردارد(۱) حالا هرچه‌که باشد **تصوف** چون سایر شعب و فرق عرفان ایرانی بعد از اسلام دراول کارعلیه اعراب وبرای مبارزه با اسلام درست شده بود .

اما اگر سایر شعب این عرفان از قبیل حکمت الاشراق و یافلسفه وحدت وجودی تاآخر وبالاخره تا امروزهم باهمان حالت ضداسلامی‌خود باقی ماندند،تصوف ترکیب یافت، تغییر کرد، وبصورت یک فرقه اسلامی در آمد و کوشید تا هر چه زودتر و مستقیم ترخود را به آئین محمدی متصل نماید.

بالاخره تصوف اسلامی حالت عقیده ومکتب بخود گرفت.

« تصوف یک مکتب فلسفی نیست و حتی یک فرقه
« مذهبی هم بشمار نمی‌رود. بلکه تصوف نوعی زندگی کردن،
« نوعی رهبانیت، است‌همین وبس. صوفی فرض میکند که‌حقیقت
« مطلق وآسمانی درآن واحدبآن کسی که عاشق آن‌است‌حلول
« میکند.بشرطی که‌این عاشق **حقیقت** از جهان مادی‌بدورباشد
« واز همه علائق عشقهای‌مادی روبگرداند وفقط بزندگی‌سیرو
« سیاحت خودادامه دهد. وچون این‌نوع کشف والهام، شخصی
«وفردی‌است، وچون منظوروهدف آن‌موضوعات خارج از وصف
« وبیان‌است مسلماً نتیجه علمی هم نخواهد داشت» (۱)

سعدی در مقدمه گلستان داستانی دارد که یکی ازاین خلسه های صوفیانه را بیان میکند : چون بخود آمدم ، یاران پرسیدند که دراین بوستان که بودی مارا چه تحفه آوردی؟ جواب گفتم: وقتی که بآنجا رسیدم قصد داشتم که‌دامنی پرکنم هدیه اصحاب‌را . اما چون بگل‌رسیدم بوی گلم چنان مست‌کرد که دامنم از دست برفت .

---

(۱) به (اشمولدر).مطالعات‌صفحه. ۲۰۷

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان‌سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی خبرانند
کانرا که خبر شد، خبری باز نیامد

این تصوف‌خیلی زودازهمان‌جائی که آمده بود، باهمان مبدای‌خود آغاز دشمنی ومخالفت کردونسبت بآن (بی‌رحم) شد. مثلا (غزالی) باتمام نیرو به صوفیان خداپرست حمله برد وعرفان‌خدائی‌را تخطئه نمود؛غزالی میگفت که: اگر یکی از آنانرابکشم ثوابش بیشتراز آن است که‌ده‌نفر را نجات دهیم.

درحقیقت هم تصوف جز باغزالی نمیتوانست و نتـوانست درجمعیت مسلمین راه یابد. بهمین دلیل میتوان از شرح مطالعه صوفیان قبل از غزالی خود داری نمود.

ج: **عرفان وحدت وجودی** - این عقیده‌وباصطلاح این‌فلسفه بیش از همه مدیون زحمـات **حسین ابومنصور الحلاج** است. (قـرن سوم هجری)

درحالی که صوفیان مسلمان‌هنوزبه مراحل اول ودوم تکامل عرفانی خود نرسیده بودندکه عرفـان وحدت وجودی‌بدرجه ومرحلهٔ نهائی وغائی که(کشتن اراده) باشد رسیده بود: یعنی **فنا فی‌الله**. وآن وحدت کامل مخلوق باخالق است.

«وحدت آرام وشیرینی که روح کاملا از منیت‌خود افتاده و خالص «شده‌است. بنحوی که افکار، اعمال وخواسته‌ها رقابت ودعوائی ندارنـد «بلکه همه بصورت افکار، اعمال وخواهش‌های خدائی شده اند» (۱)

الحلاج ودوستانش آن حالت نابودی وفنـارا درك کـرده اند. صوفیان این حالت را حالت‌خدائی میدانند. ورسیدن بآن‌کار هر کس نیست

«این‌حالت یگ‌وحدت جاویداست. وحدتی کامل‌وحقیقی

«ازامور ملکوتی. ازاین پس‌اعمال صورت عجیب وغریبی بخود

---

(۱)- ازباستید. صفحه ۱۱۵

«میگیرند ؟ یعنی فقط صورت خاصی دارند، دیگر ارادهٔ شخصی
«بکار نخواهد آمد . روح فقط آلتی دردست خداست » (۱)

یا اگر بهتر بخواهید«روح باخدا» متحد شده بنحوی که آن فنای فی الله یعنی نیستی و نابود شدن دروجود خداوند یک حالت وحدت است که روح را باخدا درمیآویزد . (۲)

بدین طریق وقتی الحلاج میگوید : «من حقیقت هستم» معنی جملات و کلام او بخوبی روشن میشود .

الحلاج معتقد است که وجود اوحقیقت خالصی است یابصورت آن حقیقت درآمده است .

همهٔ عرفان الحلاج درآن شعر معروفش خلاصه میشود که ما آنرا نقل کردیم :

«من دیگر خود معشوق شده‌ام ،
«معشوق خود من شده است»

☆☆☆

این عقیده درمقابل اسلام کفر محض است . نه تصوف اسلامی و نه حکمت الاشراق هرگز جرأت این ادعارانداشتند که میتوانند به خدا راه یابند، بخدا برسند، خدا بشوند ! ویا اینکه خدارا درنهادآدمی بجویند..

درحالیکه متصوفه فقط باین نکته قناعت کردند که فقط به رؤیای خدائی میرسند وبه وعده های بهشتی که به مخلوقات خود داده است دل‌خوش‌میکنند، حکماء اشراقی هم فقط باین عقاید محدود شدند که خدا ، خیر مطلق ، زیبائی عالی‌را می‌شناسیم . وهرگز قدمی فراتر نمی‌نهادند درحالی که وحدت وجودی‌ها معتقد بودند کـه باخلسه خود باخدا یکـی میشوند . . .

بنظرآنان خدا اشکال مختلفی دارد : نخست بصورت **آدم** بجهان

---

(۱) ـ بایستید ۱۱۵

(۲) ـ وحدت وجودPanthéisme را حکمت وحدت مطلقه خدا با عالم وجود میدانند . خدابمنزلهٔ روح عالم وعالم مانند جسم اوست . خدا همه چیز است وهمه چیز خداست . موجودات عالم، حقیقتی جز دروجود خداوند ندارند . مترجم

آمد سپس **موسی** شد ، **عیسی** شد ، **محمد** شد ،**علی** شد و بالاخره **الحلاج** شد . . .

الحلاج که خودرا یکی ازاشکال زمینی خداوندمیدانست درمقابل فلسفه ما بعد الطبیعه (متافزیك) اسماعیلیه نقطه ضعف بزرگی داشت واین فلسفه نوعی فلسفه مجوسی بود . وبهمین جهت (الحلاج) به همراهان وپیروان خود میگفت که آنها درحقیقت ارواح زنده شدهٔ موسی عیسی ومحمدند این امر باعث شدکه علماء خداشناس علیه او اقامه دعوی کنند وبه مخالفتش برخیزند ومجازاتش نمایند . وبالاخره هم الحلاج با رشادت وعظمت تمام شهید شد .

الحلاج ایرانی بود . و همانگونه که بعداً خواهیم دید عرفای وحدت وجودی مسلمان که بعد ازغزالی آمدند همه ایرانی هستند . اما الحلاج با شهادت خود درس بزرگی بآنان داد وآنها درحالیکه عمقا وحدت وجودی بودند کم کم به متصوفه نزدیك شدند و بدینطریق رج شعرای صوفی ایران شروع میشود که صوفی وحدت وجودی هستند یعنی ترکیبی ازهردو.

د : **حکمت الاشراق** ـ و بالاخره بآخرین مکتب فلسفی عرفانی یعنی به مکتب اشراقیون رسیدیم . و همان طور که دربالا گفتیم این فقط یکی از شعب عرفانی ایرانی بعداز اسلام است. ما درحالی که مسئله مبادی عرفان‌را مطالعه مینمودیم به مبداء و اساس این مکتب هم اشاره‌ای نمودیم.

فلسفه اشراقی در اولین وهله یگ ریشه‌ومبدای ایرانی دارد. واز هرلحاظ به مذهب زرتشت محلق میگردد .

زرتشت هم عقیده داشت که دونیروجهان را درزیرسلطه خوددارد واین‌دو ، دو اصل بزرگ خلقت جهانند : نیکی وزشتی . که مظهر نیکی یزدان و نور ومظهر زشتی اهریمن وظلمت است .

همین (ثنویت) است که صورت مذهبی بخود گرفته واز راه اسلام به مکتب اشراقیون راه یافت وحتی لغات خودرا بآن داد.

اولین کسی که آنرا بصورت فلسفه‌طبقه بندی نمود **مانی** بود.

غیر ازاین مبدای ملی ، فلسفه اشراقی ریشه واصل مهم تری دارد که ازخارج ازایران آمده‌است و آن فلسفه‌افلاطونیون جدید Néo-platonisme است .

بنحوی که برای یافتن فلسفه وفکر واقعی این فلاسفه بایست جزوات ورسالات آنها را مطالعه نمود.

این فلاسفه خود را **عارف** میخواندند یعنی کسی که داناست ، آشناست اولین عارف همان الفارابی معروف است که از اوسخن بمیان آمد. اواولین فیلسوف ایرانی طرفدار فلسفه ارسطوهم بود . کتب و رسالات واقعی او مفقود شده‌اند ولی نقل میکنند که او تنها ومجرد می‌زیست، بلباس درویشان ملبس میشد و گاهی بریاضت می پرداخت .

اما بزرگترین فیلسوف اشراقی ایران بدون شك (ابن‌سینا) است. ابن سینا بود که برای اولین بار بعداز اسلام بنام فیلسوف اشراقی مجموعه مدارك واسناد فلسفی وعرفانی راجمع آوری نمود .

۵

نزاع روحانیت و فلسفه

پیکار فقها با فلاسفه

بدینطریق مطالعه تحول و تکامل فکر فلسفی واصولا فلسفه ایران از بعداز اسلام تا عهد غزالی باین مبحث جدید ختم میگردد. قبل‌ازاینکه این قسمت راهم تمام کنیم و به‌فلسفهٔ غزالی برسیم ،باید دقیقا بدانیم بچه دلیل‌این‌پیکار، این‌نزاع و باصطلاح این‌مبارزه بین‌خداشناسان و فیلسوفان درگرفته‌است. البته باید گفت که‌این‌روحانیون، مسلمان واین‌فلاسفه‌طرفدار فلسفهٔ یونان بودند . وادامهٔ این‌مسئله هم به غزالی‌خواهد کشید.

الف : | **علل این پیکار** | ـ اول علل‌این پیکار را مطالعه نمائیم وبدانیم بچه دلیل روحانیون بافلاسفه مبارزه کردند .

دردوره‌ای که فلسفهٔ یونان درایران نضج گرفته ومنتشرمیشد وتجدید حیات ادبی وفلسفی ایران را وجه تازه‌ای می‌بخشید ، تنها عده معدودی نبودند که بکاراین‌فلسفه‌سرگرم‌بودند یعنی این‌فلسفهٔ یونان تنهامطالعه‌وکارعدهٔ محدودی‌ازدانشمندان نبود بلکه برعکس انتشاروپخش آن‌حتی‌دربین‌تودهٔ‌مردم رواج داشت . دوانجمن مخفی و نهانی (وباصطلاح امروزی زیرزمینی) مأمور انتشار این فلسفه ونشر و اشاعه آن بودند . یکی از ایندو انجمن منظور واحد معین و مورد علاقه‌ای نداشت . اما انجمن دوم منظورسیاسی ومذهبی مهم وقابل ملاحظه‌ای داشت . ایندو انجمن عبارت بودند از :

الف : انجمن اخوان الصفا (برادران صفا وصمیمیت)

ب : فرقه اسماعیلی (اسماعیلیه)

۱ ـ ایندو انجمن در خفا بمبارزه با اسلام برخاستند و کوشیدند تا بامشوش کردن اذهان عمومی و نشر مدارك وعقاید خراب،جنبهٔ فلسفه رابر دین زیادتر کنند .

اخوان الصفا از بعضی جهات شبیه فران ماسونری Franc Maconnerie یافراموشخانه بود .

۲ ـ ازطرف دیگر اسماعیلیه‌ازجهت فلسفه‌دراین مبارزه دست‌داشتند وبنحوی میکوشیدند تادراین باره روحانیون را مغلوب سازند .

۳ـ فلاسفه طرفدار فلسفه یونان همیک جانب دیگراین مبارزه رادر دست داشتند منتهی قدرت علمی واستدلالی آنان بیشتر بود .

٤ ـ **معتزله** . فرقه دیگری بودندکه بیش ازهمه آتش این مبارزه را زیادتر کردند .

(وصیل ابن عطا) یکی ازمبارزین این دسته بود .

ب : **مدافعین اسلام** ـ آنهائی که درجبههٔ اسلام علیه فلاسفه پیکار میکردند روحانیون بودند . درچند دسته :

۱ ـ **متکلمین** : ایندسته به(کلام) که نوعی استدلال دینی بود و فلسفه‌را تحت الشعاع اسلام قرار میدادپابندبودند .

۲ ـ **اشعری** :که بنیادگذار آن شخصی بنام (الاشعری) بودکه درقرن سو هجری میزیست ، این دسته معتقداست که حکمت الهی مافوق تمام علوم وفنون وفلسفه‌هااست. اشعری کتابی بنام (مبانی ایمان) داردکه درآن عقاید این دسته تشریح شده است .

فصل چهارم

تحولات فکری و فلسفی و ادبی و دینی در ایران

در عهد

غزالی

۱

ایران درعصر غزالی

موقعیت ایران در این عصر

درعصری که غزالی چشم بجهان گشود (۱۰۵۸ - ۱۱۱۱ میلادی) ایران واسلام دچار بحران‌های شدید سیاسی ومذهبی بودند .

۱ - **تهدیدات خارجی**: دستبرد ترکان بتمامی خاك ایران و اسلام وتصرف آن از نظر سیاسی کامل وتمام بود . بدین معنی که: ترکان سلجوقی به‌ایران وسوریه‌وبتمامی خاک**خاورمیانه** دست داشته وفرمانده آن بودند ، خلفا که بازهم بهمان ریاست روحانی اسلام اکتفا مینمودند در حقیقت رؤساء موقتی محسوب میشدند که دیر یا زود خلافت وقدرت آنان رو بزوال میرفت .

این خلفا درزیر یوغ فاتحین وشورش کنندگان خارجی خم شده و تسلیم محض گشته بودند ، وتنها دستورات واوامری که پادشاهان سلجوقی میدادند،اطاعت مینمودند . (عرب وایرانی) که مدت پنج قرن برسر تصرف وسلطنت برقلمرو سابق ساسانیان باهم نزاع داشتند حالا زمینه را خالی کرده وهردو بنفع (ترک) کناره گیری نموده بودند .

اما این تهدید ترک‌ها ، آنقدرها مایه تعجب و ترس متفکرین عصر

نشد . زیرا ترکان بدین اسلام گرویده وحتی‌قدری ایران دوستی و احیای ایران ازخود نشان میدادند . ونیز ایرانیان واعراب میدان را برای آنان خالی میکردند تا هـر روز از روز قبل زیادتر دامنهٔ تسلط خود را بسط دهند وبیشتر میدان بازی کنند .

درعوض، این متفکرین - اینها که‌درمقابل‌ترکان‌قدرت داشته وترسی بخودراه نداده بودند - ازجهت دیگری‌بیم داشتند وحمله ویورش دیگری مضطربشان کرده بود یعنی جنگ‌های صلیبی .

لذا آنان،ترکان رابهترین‌عوامل وکمک‌های‌خود در راندن‌شورشیان غربی تصورمی کردند. وبعلاوه‌ترکان‌هم دراین مبارزه و پیکار لحظه‌ای از پا ننشستند وغفلت روا نداشتند . و در حالی‌که هرروز حرارت و صمیمیت وفداکاری بیشتری از خودنشان میدادند درجه محبت وعلاقه خوددرا درمیان توده‌های مسلمان زیادتر مینمودند .

۲ - بحرانهای داخلی : اما برای اینکه این جنگ علیه عیسویان بخوبی وبا موفقیت پایان پذیرد ، لازم بودکه موقعیت‌ها از لحاظ داخلی هم تأمین شده و تثبیت گـردد . یعنی لازم بودآنها که‌در داخل‌مملکت در مقابل دیدگان سالم راه‌میرفتند درحالی که یاران وهمکاران صلیبیون‌بودند مجازات شوند .

این دشمن‌های داخلی که همکار سربازان صلیبی محسوب میشدند ، بنظر مسلمین عبارت بودند از : فلاسفه و آنها که آزاد فکر میکردند. وفی‌المثل اسماعیلیه وحتی‌دسته‌ای‌ازروحانیون که درآثار خود باطرفداری ازعقل واستدلال راه را برای ورود مسیحیان خارجی باز میکردند و با دست خودآنهارا بداخل میخواندند.

دستگاه‌ها برای سرکـوفتن ایندسته‌از دشمنان داخلی بکار افتاد . فلاسفه‌رامجازات‌نمودند، تبعیدکردند ، آثار و کتب آنهارا باآتش‌سوزاندند، شاگردان آنها را متفرق کردند .

فلسفه که نیم قرن بود بـا ابن‌سینا به عالیترین درجات عظمت خود رسیده بود حـالا رسماً از بین رفته و ترد شده بود . خـدا شناسان و وروحانیون اسلامی که وقت را برای گـرفتن انتقام مناسب دیده بودند،

ملت متعصب راعلیه فلاسفه برانگیختندزیرا میگفتندکه این فلاسفه دشمنان اسلام ودین می باشند . وحتی عقیده داشتندکه دشمنی آنها با اسلام بیش‌از دشمنی اسماعلیه و یامسیحیان بااسلام است .

لذا متعاقب آن سرنــوشت ، متفکرین آزاد وحتی شیعیان سرنوشت بهتری نداشتند . آنها نیز مجبور شدند خودرا پنهان کنند ، از نظرهادور بدارند ویا به‌مصر فرار کنند . زیرا دراین عصر درمصر **فاطمیه** حکومت میکردند واینان ازفرقهٔ اسمعیلی بودند .

اما اسماعیله کــه در حکم بزرگترین دشمن داخلی محسوب میشد مغلوب‌شدنی نبود . وهر روز بیشتر ازسابق خطرناک‌تر میگشت .

اسماعیلیه ایران برای خود قلاع وحصارهای مستحکم ودژهای‌قوی ساختند ، و در اغلب ایالات ایران رخنه نمودنــد . مرکز اصلی آنها قلعهٔ مستحکم **الموت** بود . وآن درسلسله جبال‌البرز وبرارتفاع شش‌هزارمتر بودکه نه‌کسی را یارای دست‌رسی بآن و نــه قدرت حمله بآن بود **حسن صباح** درآنجا اقامت داشت . (۱)

رئیس فرقه‌ی‌اسمعیلیه‌دراین عصر کسی بنام حسن‌صباح بود (وفات‌در ٤۸۳ هجری) حسن در جوانی از دوستان صمیمی و همکاران نزدیك **خواجه نظام‌الملك** بود که وزیر کل دربار سلاجقه بود .

وقتی نظام‌الملك وزیر شد ، حسن صباح را بدربار خواند امادراین وقت حسن درآتش حرص وجــاه‌طلبی میسوخت ومیخواست از حامی خود تجاوز کرده‌وازاو برترورفیع‌تر رود . درحالی که نظام‌الملك‌دوست برگزیده ومورد علاقه **ملکشاه** پادشاه وقت بود .

لذا یکروزکه شاه ازخواجه خواست تا صورت‌کامل دارائی مملکت ووضع وچگونگی مالیات‌کشور را بطور جزء جزء و مفصل عرضه بدارد، خواجه برای اینکار دو سال وقت خــواست ، ولی حسن صباح فی‌المجلس گفت که من درچهل روز اینکار راخواهم کرد .

---

(۱) حسن صباح را فرانسه زبانان (پیرکوه) می نامند :

Wieux de la Montagne ودر انگلیسی Old of Mountain و طرفداران اورا قاتلها وحشیشی‌ها میگویند Les assassins . (مترجم)

شاه پیشنهاد حسن را پذیرفت. اما شب روزی که قرار بود حسن صباح اوراق ومدارك و دفاتر و خلاصه بیلان جمع آوری شده را بعرضه سلطان برساند ، نظام وزیر بکمك یکی از نوکران حسن صباح ، صفحات دفتر اورا برهم زد : زیرا حسن هنوز بر صفحات دفتر شماره نگذاشته بود واین منقش کردن دفتر، وضع اورا بهم زد .

چه فردای آنروز در حضور پادشاه نتوانست از عهدهٔ مأموریت خود بدر آید . وچون دانست که این خیانت از کجا باو رو کرده وعامل آنچه کسی بوده است ، دربار را ترك گفت ، به مذهب اسماعیلی گروید وسو گند خورد که این رسوائی وننگ را بالاخره با خون نظام الملك وزیر خواهد شست .

لذا ایران محیط وسرزمین یك سلسله سوء قصدها وتوطئه‌هائی شد که پیروان اسماعیلیه علیه دربار خصوصاً نظام الملك میکردند .

نظام الملك ــ بالاخره ــ کشته شد. وشاه فقط معجزه آسا توانست از مرك برهد وازدست ضرب شمشیر اسماعیلیان نجات یابد. همه جا وحشت واضطراب سایه گستر شده بود .

هرقدر که مجازاتها وتنبیه‌ها زیادتر میشد توطئه‌ها وخدعه‌ها زیادتر میگشت. وهم چنین بالاخره سلطان سلجوقی ونظام الملك تصمیم گرفتند که با اسماعیلیه جنك کنند .. از یکطرف آنهارا تعقیب کنند با آنان بجنگ پردازند واز طرفی به مسلمانان وآنهائی که مایل به گرویدن بفرقهٔ اسماعیلیه بودند ثابت نمایند که عقیده وایمان آنها غلط وباطل است .

چون عقیده فرقه اسمعیلی از نظر دینی به تشیع متکی است و از نظر فلسفی به فلسفه یونان بستگی دارد ، از اینجهت دشمن مضاعفی شده بود : تشیع وفلسفه .

اما این جنگ روحانیون اسلامی را درامان گذاشت وهمین جنگ باعث شد که تودهٔ مسلمانان مطیع و روحانیون سنی با دولت سلجوقی ازدر صلح درآیند. وازطرفی همین جنگ وسیلهٔ بسیار خوبی برای دفاع اسلام درمقابل حملات صلیبی محسوب میگشت .

واز طرفی همین جنگ - جنگ و نزاع علیه تشیع وفلسفه- وسیله عالی وقابل تحسینی بود که اسلام‌را ازخطرات دشمنان دولت یعنی اسماعیلیه درامان میداشت .

☆☆☆

این پیکار یک مظهرعالی ودرخشان دارد که بنام **غزالی** خوانده میشود . این روحانی عالی وخداشناس از ایالت خراسان بود.

۲

مطالعه در فلسفه غزالی

فکر و اندیشه‌ی غزالی

قبل ازاینکه قسمت‌های مختلف آثار غزالی راتحت مطالعه قراردهیم بدنیست تکامل فکری اورانیز مطالعه نمائیم .

بعقیدهٔ مادرمطالعه‌ی متفکر بزرگی چون غزالی که‌مدتها درطرز فکر جهان اسلامی تأثیر بسزائی داشته و بازهم دارد ، باید قبل ازهرچیز به‌شرح حال‌واحوال‌داخلی اوپرداخت وتکامل و تحـول فکراورا ازنظـر خصوصیات داخلی‌او مورد مداقه قرار دارد واین‌امر راازکودکی، جوانی تـاسن کهولت ادامه‌داد .

طبیعتاً این کوشش برای‌شناختن یك‌متفکر عمل‌بزرك‌و طاقت‌فرسائی است مخصوصاً وقتی که زندگی‌داخلی چنین کسی اززندگی اجتماعی وعامی او کاملاجدا باشد .

اما خوشبختانه غزالی اینطور نبود .

مخصوصاً که این‌دانشمند بزرگوار کتاب گرانبهای پرقیمتی درشرح حال‌واحوال داخلی خود برجای‌گذاشت بنام **المنجد** . (۱) این‌جـزوه‌را غزالی هنگامی که پنجاه سال داشت برشته تحریر درآورد . یعنـی درسنی

---

(۱) (المنجد) غزالی دوبار بفرانسه ترجمه‌شد . یکبـار در ۱۸٤۲ تحت عنوان (آنچه که ازگمراهی میرهاند وآنچه که استدلالات راروشن میکند) توسط (اشمولدر) . دیگری درسال ۱۸۷۷ تحت عنوان (خـود داری ازاشتباه ومطالبی درخلسه صوفی) از(منار) . مـاازترجمه‌ی‌منـار Meynard دراین‌کار استفاده کردیم.

که‌درمنتهی پختگی سن‌خودبود ودر حقیقت دور تکمیلی فکر و اندیشه‌اش آخرین ادوار خود راطی میکرد .

طبق نوشته‌های این جزوه :

غزالی بنام حقیقی ابوحمید محمدابن‌محمد غزالی درسال ٥٤٠هجری (۱۰٥۸ میلادی) در طوس که امروز مشهد خوانده میشود،وشهرمرکزی ایالت خراسان است،دیده بجهان گشود .

ازهمان اوان کودکی درمکتب مدرس یك صوفی گذارده شد . و همین امردرزندگی وروحیه او تأثیر بسزائی نهاد . چون کودکی کنجکاو وزیرك وباهوش بود بطرز عجیبی باعشق وعلاقه بدنبال یافتن حقیقت هر چیز بود ودایم درتکاپو .

غزالی برای رسیدن باین منظور یعنی برای یافتن حقیقت ازهمان جوانی به‌مطالعهٔ دقیق فرق مختلف فلسفی و روحانی و دینی پرداخت .

برای اینکه بااستدلال وعقل**حق**را از **باطل** تمیزدهد ، لذا مصمم‌شد **مصداقی** برای حقیقت پیدا کند و برای اینکار کوشید تابداند « مبانی قطعیت چیست‌و کدام است ؟ .. » (۱)

بدین طریق بود که غزالی کم کم به‌یك‌فلسفه‌ی‌شکاکیت **مطلق** Scepticisme absolu رسید.

اما غزالی که‌مبنای اصلی وپایه واقعی قطعیت **وحقیقت** رادرنور و الهام‌ولطف خداوندی‌قرارداده است منکر عقل‌نشدوهیچوقت اظهار نکرد که‌اصول حقیقی بیفایده هستند .

فلسفه وتفکرات اسلامی در این عصر بین چهار مکتب بزرك تقسیم شده بود :

۱ ــ **متکلمین** که فلاسفه اسکولاستیك و روحانیون طرفدار فلسفهٔ طلاب بودند .

۲ ــ **تعلیمیون** که هنوز اسماعیلیه خوانده‌میشدند .

۳ ــ **فلاسفه** که‌عقلای‌طرفدار فلسفه یونان بودند .

٤ **صوفیان** یا **عرفا** .

غزالی شروع بمطالعه‌یك‌یك‌این مکاتب نمود. امامطالعه وبررسی

---

(۱)ازکتاب المنجد چاپ پاریس ترجمه منار صفحه ۱۲

اوظاهری وسطحی نبود بلکه **عمیق و دقیق**

☆☆☆

بدینطریق خلاصهٔسیر تکاملی افکار غزالی تمام میشود .

غزالی جوینده و عـاشق حقیقت بود تمام علوم ، تمام نظرات وعقاید ، تمام‌فلسفه‌ها وادیان ، راباکمال حرارت وعشق ووجدان ومعرمت مطالعه‌وبررسی نمودولی‌هیچ جا «آن» چیزی راکه بتواندروح مضطربش راآرام سازدنیافته‌بود .

تنها عزلت و انزوای عارفانه بود که درهای حقیقت راکه سالیان دراز درجستجوی آنها بود برویش گشود واورا آرام ساخت .

امایك مأموریت جدید او را از انزوایش بیرون کشیده بود و بهمان اجتماعی که‌ازآن گریخته بود ، دوباره انداخت .

این‌مأموریت همان تلاشی‌بودکه ایران‌را ازبـدی بـزرگی میرانـد یعنی همان‌فلسفه ، روحانیت وخدا پرستی نظری ، اسماعیلیه وفکر آزاد . غزالی نمی‌خواست درمأموریت خودسرشکسته شود .

۳

پیکار غزالی با فلاسفه

اکنون بمطالعه پیکار و مبارزه ای که غزالی علیه فلاسفه طرفدار فلسفهٔ یونان بعمل آورده است می پردازیم .

الف: **حملات غزالی به فلاسفه** ـ غزالی با داشتن این منظورها ومقاصد بود که باحرارت وشدت وهیجان تمام بمطالعهٔ فلسفه پرداخت .

غزالی تنها بمطالعهٔ (فلسفه) اکتفاءنکرد وبرای اینکه هرانتقادی رادرخصوص عدم تفاهم کامل ازبین ببرد ، کتابی نوشت که درآن در کمال بیطرفی وبدون کوچکترین انتقاد شخصی ، فلسفه یونان راهمانطور که در عصر او توجیه میکردند وواقعیت داشت تشریح وتوصیف نماید . نام این کتاب **مقاصدالفلاسفه** است .

توجیه و بیان فلسفهٔ یونان دراین کتاب باچنان مهارتی ودرکمال بی طرفی آمده است ، که حتی چند مورخ را باشتباه انداخته است .

کمی بعدمورخین فلسفهٔ ایران ازقبیل (دوگا)، (مونك Munk)و (کارادوو C · de Vaux) و(گوتیه) حقیقت رادراین باره روشن کردند وگفتند که این فلسفه ازخود غزالی نبود .

این عقیده ازاینجا ناشی شده که غزالی بعدازتدوین این کتاب دربیان فلسفه یونان ، کتاب دومی نوشت که در حقیقت مکمل وجلد دوم آن بود و این ثمرهٔ فکرابتکاری غزالی محسوب میگشت این کتاب بنام «**تهافةالفلاسفه**» موسوم است .

چون ازابن سینا تاغزالی درفلسفه وقفه ای روی داده بود ودرعصری که

غزالی تدریس میکرد باز هم نفوذ و اعتبار ابن سینا وجود داشت ، لذا غزالی بیش از حد حملات و انتقادات خود را متوجه ابن سینا کرده است .

روشی که غزالی درتنظیم وتألیف (تهافه) بکار برده جالب توجه‌است زیرا اوهرگز تمامی فلسفهٔ مورد نظر راکلا موردانتقاد قرارنمیدهدبلکه هنگام مطالعه یك‌فلسفه خلاف ، نکات‌وعقاید واصولی را درآن درنظر میگیرد ، آنگاه این عقایدواصول ونکات رامتدرجاً مورد انتقادقرار داده وبامنطقی که‌درعین خشونت نیش‌دار هم‌هست آنرا ردمیکند .

درکتاب خودنخست عقیده‌ای راکه‌باید ردکند ذکر میکند وآنرا باتمام دلایل واستدلالاتی که‌ازخود میآوردزینت‌میدهدوحتی گاهی برخلاف اعتراض وحملات خود درکتاب المنجد ، مدارك ودلایلی ازخود بآن عقیدهٔ مغلوب قرض‌میدهد و سپس رد میکند بنحوی که کتاب (تهافه) بصورت مشاجرات قلمی و منازعات مذهبی قابل توجه‌در آمده است .

مسائل مورد انتقاد وتهمت‌غزالی درحدود بیست‌مسئله است که‌میتوان درنظریات وعقاید زیرخلاصه‌نمود :

لایتناهی و ابدیت بودن دنیا ، صفات و خصایل منسوبه بخداوند ، معرفت خدا ، کرات آسمانی ومسئله جانشین شدن آنها ، مادیت ومعنویت روح بشر ، ومسئله‌علیت .

بدین طریق غزالی با حملات ملایم و عادلانه ، بقایای سرنوشت و واهمیت فلسفهٔ یونان رادرایران درهم‌شکست .

اوخودودیگران‌راوادارکردتادرباره قدرت‌این‌فلسفه درحل مسائل و اسرار وچیزهای مخفی وتشریح وتعبیردنیا ، شك‌کنند .

آیا حالا میتوان گفت که بااین نظریات غزالی فیلسوف شکاکی Sceptiqueاست ؟

☆☆☆

ب: **آیاغزالی فیلسوف شکاك‌است ؟** - شکاکیتی راکه به غزالی‌نسبت میدهند، بدون‌شك، به‌شکاکیت پاسکال Pascal بی‌شباهت‌نیست چه هردوکوشیدند تا مرتبت عقل واستدلال را پائین‌آورند وبجای آن

درجهٔ ایمان وخداپرستی وخلوص داخلی رابالا برند و برروی خرابه‌های عقل وعقل پرستی، دین وخدا پرستی را بنیان گذارند. این خلاصهٔ نظریات و نتیجه مطالعاتی است که مورخین فلسفهٔ ایرانی در بارهٔ فلسفهٔ شکاکیت Sceptilcisme غزالی نموده‌اند.

طبقه بندی معرفت از نظر غزالی :

غزالی وقتی بنیان واساس قطعیت و حقیقت را درنور الهی ولطف خداوندی قراردادومعتقد بالهام نبوی گردید، بهیچوجه منکر عقل‌واصول عقلی نشدوهرگز هم نگفت که اصول عقلی بی‌فایده‌اند. اگر کسی بگوید که‌غزالی منکر کمول واهمیت وتأثیر اصول عقلی‌شده است، ازفکر و وفلسفه‌غزالی چیزی نفهمیده است.

اوتنها حدمرزی برای قلمرو وتسلط عقل تعیین کرد. درحقیقت بعقیدهٔ غزالی سه‌دسته معرفت وجود دارد، که‌سه‌وجه متمایز ازهم‌دارند.

ج: نفوذ وتاثیر فلسفه غزالی در دنیای قرون وسطائی

ازطرف‌دیگر تمام‌اینها نمودار عظمت‌واهمیت‌خارق‌العاده فلسفهٔ‌غزالی است. طنین این‌فلسفه در دنیای قرون وسطائی Médiéval بقدری زیاد بودکه هیچکس‌ازآن بی‌خبر نماند.

در ایران ظهور یك مکتب جدید شکاکی توسط خیام و حافظ اعلام میگردد.

نخست اینکه درایران انتقادات غزالی ضربه مهلکی به فلسفهٔ یونان زد، مخصوصاً به‌فلسفهٔ یونان‌مکتب ابوعلی سینا. پنج قرن‌دیگر لازم بود تا باردیگر این فلسفهٔ‌زنده و احیاء شود یعنی تا عصر صفویه.

همین انتقادات غزالی بود که کم‌کم بزمینه های دیگر یعنی بتمام شعب وشاخه‌های‌معارف بشری کشیده شد.

اولین‌معلم و نمایندهٔ این‌مکتب‌شکاکیون، شاعرمعروفی ازایران‌بنام **عمرخیام** است. خیام بین سالهای ٤١٧ و ٤٤٠ هجری‌درشهر (نیشابور) بدنیا آمد. واین‌شهر در ایالت خراسان است.

اگر بیاد آوریم این‌همان شهری است که غزالی درآنجا بدنیا آمده

وهمانجا بتعلیم پراخت . خیام‌دوست‌صمیمی وشاگرد غزالی بوده است .
خیام بین‌سالها(۱) ۴۹۸ تا ۶۱۵ هجری دارفانی‌رابدرود گفت.
غیراز یگدسته کتب علمی و ریاضی که ارزش زیادی دارند،دیوان **رباعیات خیام** بیش‌از همه‌شهرت‌دارد . تمامی این اشعار از یگ عرفان آمیخته با بدبینی‌وشکاکیت مالامال است . خیام دراین اشعار یگ شکاك مطلق است که بهمه چیز شك دارد : بعقل بوحی وحتی‌بوجود خداوند :
خیام می گوید :

تا چند زنم‌بروی دریاهاخشت ،
بیزارشدم زبت پرستان و کنشت .
خیام که گفت دوزحی‌خواهد بود ؟
که رفت بدوزخ‌و که آمد زبهشت ؟

و در جای دیگر .

آنانکه بکار عقل در میکوشند ،
هیهات که‌گاونر میدوشند .
آن به که لباس ابلهی در پوشند ،
کامروز بعقل تیره می بفروشند .

اما این‌شکایت‌خیام یك عقیدهٔ‌عرفانی‌وحدت‌وجودی هم در برابردارر.
وخیام‌این عقیده‌را دریکی ازرباعیات‌خودبدین‌طریق‌خلاصه میکند :

می‌پرسیدی که چیست‌این نقش مجاز ،
گر بر گویم حقیقتش هست دراز .
نقشی‌است پدیده آمد از دریائی ،
و آنگاه شده بقعر آن دریا باز .

بعقیدهٔ‌خیام‌منظور ازخلقت چیزی‌جزاین‌نیست که‌سرانجام‌خالق‌مخلوق باهم متحد شده ودر وجود هم حل‌شوند میگوید :

ترجمه فرانسه این اشعار در متن کتاب ازآقای ابولقاسم‌اعتصامزاده است . آقای‌اعتصامزاده‌درسال ۱۹۳۰رباعیات خیام‌را بشعر فرانسه بسیار روان‌وسلیس‌ترجمه نمود و هم‌این کتاب جایزهٔ اکادمی فرانسه را گرفت . مترجم بـا مقابله متن وکتاب‌رباعیات، متن فارسی آنرا انتخاب نموده است . (مترجم)

هفتاد و دو ملتند در دید. کم و بیش،
از ملتها عشق تو دارم در پیش .
چه کفر چه اسلام ؟ چه طاعت چه گناه ؟
مقصود توئی بهانه بردار از پیش .

و نیز این عرفان که در فلسفهٔ شکاکیت پنهان شده است خارج از بدبینی نیست .هنگامی که خیام در مقابل این حقیقت تلخ قرار میگیرد و از پایهٔ ترقیات خود که همان ایده‌الیسم یا معنویت مطلق است پائین میآید، بدبین میشود .خیام میگوید :

این دهر که بود مدتی منزل ما ،
نامد بجز از بلا و غم حاصل ما .
افسوس که حل نگشت یك مشکل ما
رفتیم و هزار حسرت اندرز دل ما .

آنگاه قدرتش از دست میرود و میگوید :

ای چرخ و فلك خرابی از کینهٔ توست .
بیداد گری عادت دیرینهٔ توست ،
ای خاك اگر سینهٔ تو بشکافند ،
بس گوهر قیمتی که در سینهٔ توست .

فکر خیام دارای سه جنبه متمایز است :

اول عرفان اوست که در لباس شکاکیت پوشانده و ظاهر آن را نیز زیاد تر از حد معمول عیان نموده است .این عرفان بالهائی دارد: زمانی بلند میشود و زمانی فرود میآید و می نشیند و بالاخره ناگهان بالهایش به مانع ورادعی برمیخورد ومیشکند و بزمین میافتد و میمیرد. دراین وقت است که فریادها، لعن‌ها و نفرین‌های ناشی از بد بینی از اعماق قلب و روح خیام بیرون میآید .

این یک فلسفهٔ فاسد کننده ، منفی ، تنبل کننده است . ودرجهٔ اضطراب آن بحدی است که دارای عواقب و نتایج وخیم وزشت اجتماعی است وشاید ملت ایران در پذیرش این رباعیات واین فلسفه ازاهمیت آن اطلاعی نداشته است . شعار این فلسفه رکود و بی‌فعالیتی است . باید در مقابل نیروهای سرنوشت تسلیم محض بود زیرا سرنوشت وتقدیر بشر را درزیر یوغ خود

گرفته است و بهیچوجه نمی‌توان از آن رهائی یافت :

دهقان قضا بسی چو ماکشت ودرود ،
غم خوردن بیهوده نمیدارد سود .
پرکن قدح می بکفم در نه زود
تا باز خورم که بودینها همه بود .

☆

زین پیش نشان بودینها بوده است ،
پیوسته قلم زنیك و بدآسوده است .
تقدیر ترا هر آنچه بایست بداد
غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است .

چند رباعی دیگر ازخیام میآوریم که بی‌قیدی وعدم توجه اورا نسبت به سرنوشت وتقدیر ظاهر میکند :

چون نیست زهرچه نیست جز باد بدست،
چون هست بهرچه‌هست نقصان وشکست ،
انگار که هرچه هست درعالم نیست ،
پندار که هرچه نیست درعالم هست !

☆

دنیا دیدی وهرچه دیدی هیچ است
آن نیز که گفتی وشنیدی هیچ است.
سرتاسر آفاق دویدی هیچ است ،
وآن نیز که درخانه خزیدی هیچ است !

☆

دنیا بمراد رانده گیر - آخرچه ؟
وین نامه عمر خوانده گیر - آخرچه ؟
گیرم که بکام دل نهادی صدسال ،
صدسال دیگر بمانده گیر - آخرچه ؟

☆

تا بتوانی غم جهان هیچ مسنج
بردل منه ازآمده و نامده رنج .

خوش می خور ومی باش دراین دهر سپنج
باخود نبری جوی اگر داری گنج .

☆

بدین طریق فلسفهٔ خیام به یك جبریت مطلق منتهی میشود، که دوجنبه ضد مذهبی وضد دینی دارد :

آنروز که توسن فلك زین کردند ،
وآرایش مشتری وپروین کردند ،
این بود نصیب ما زدیوان قضا ،
مارا چه گنه ؟ قسمت ما این کردند .

☆

نقشی است که بروجود ما ریخته‌ای ،
صد بوالعجمی زما برانگیخته‌ای .
من زآن به‌ازاین نمیتوانم بودن ،
کز بوته مرا چنین فرو ریخته‌ای .

☆

ایزد چو گل وجود ما می‌آراست
دانست زفعل ما چه برخواهدخواست .
بی‌حکمش نیست هر گناهی که مراست
پس سوختن روز قیامت زکجاست

☆

ازآب وگلم سرشته‌ای من چکنم ؟
وین پشم وقصب تو رشته‌ای من چکنم ؟
هر نیك وبدی که ازمن آید بوجود ،
تو برسر من نوشته‌ای من چکنم ؟

☆

ایزد چو نخواست آنچه من خواسته‌ام
کی گردد راست آنچه من خواسته‌ام
گرهست صواب آنچه او خواسته‌است ،
پس جمله خطاست آنچه من خواسته‌ام .

☆

صیاد ازل چودانه در دام نهاد
صیدی بگرفت وآدمش نام نهاد
هر نیك و بدی که میرود درعالم
اومیکند وبهانه بر عام نهاد .

شکاکیت **خیام** به شاعر دیگری که ادامه دهندهٔ اوست حلول میکند و او **حافظ** شیرازی است . (قرن چهارم میلادی) .

اگر خیام فلسفه خودرا درلباس رباعیات بمردم فهمانده بود ، حافظ درغزلیات خود تجلیات روح عارفانه خودرا نمودار ساخته است . غزلیات او دارای دو جنبهٔ عرفانی وضد دینی است و دریک زبان پراز تصویر و کلام پراستعاره وملیح وزیبا بیان شده است .

حافظ طرفدار مکتب عرفان هندی می باشد و در اشعارش جنبه جبریت وتشویق به بیکاری وتنبلی بچشم میخورد.

٤

نتیجه

بدین‌ترتیب می‌توان اینطور نتیجه گرفت که اگر انتقادات و حملات غزالی علیه فلاسفه یونان مؤثر و بانتیجه بود ، باین دلیل بوده که این فلسفه، خود درحال ازپا درآمدن بوده و غزالی فقط آنرا زودتر به پایان رسانیده است .اما غیراز این، غزالی خود راه‌های تازه‌تری برای فکر فلسفی درایران گشوده‌وافتتاح کرده است . مثلامکتب فلسفه‌شکاکیت ایرانی که ازعقاید او الهام گرفته است .

بعلاوه حکمت الهی نظری ، عدم اخلاق ، فلسفه اشراق ، و اشکال ووجوه مختلف عرفان هیچ گاه یك لحظه ازپا ننشستند وچه متفکرین بزرك وعالیقدری که دراین مکاتب بظهوررسیدند.

فصل پنجم

انحطاط فکر فلسفی در ایران

از قرن چهاردهم تا عصر حاضر

و تحول درباره آن

۱

انحطاط عقلی و ادبی

علل واقعی این انحطاط : وضع سیاسی ایران

در اینجادو نکته اساسی پیش میآید. نخست اینکه چون نهضت فکری از اساس وپایهٔ ایرانی بود دچار همان سرنوشت شد که نهضت فرهنگی و فلسفی ایران شده بود. زیرا که ایندو بهم نسبت و رابط داشتند. سپس در حالی که فلسفهٔ یونان ایرانی براثراشتباء خود وبر اثر حملات روحانیون از بین‌رفت، فکر فلسفی وعلمی ایرانی نیز بطور قطع دچار خرابی و انحطاط گردید. منتها بر اثر حملات لاینقطع وحشیان خارجی و خرابیهای‌داخلی، نتایج سیاسی واجتماعی صورت گرفت.

قسمت اول این استدلال‌ثابت شد.

(دارمستتر)در کتاب(نظراجمالی بتاریخ‌ایران) خودمیگوید:

«بدبختی ایران در این‌بود که قرن‌های هرج‌ومرج‌و یاغیگری با
«نهضت بزرگی که وحشیان آسیای مرکزی تحریك کرده و
«بداخل‌ایران کشیده بودندمقارن بود.هرقدر که بقدیم برگردیم، در
«مجاورت و همسایگی ایران قبایل ترکستان زندگی میکردند
«اما در قدیم‌ایران قدرت‌داشت که این‌قبایل را بجای‌خود بنشاند
«و اجازه حمله یاشورش بآنها ندهد وحتی‌ایران قدرت‌زیادتری
«بکار برده‌ازسطهای دریاها گذشتن وملل‌وحشی رامطیع‌ساخت
«و پرچم خود را برفراز قبایل آنها نیز باهتزاز در آورد:
«برای آنهاشهر ساخت، خانه ساخت، ومعابد خود را درآنجا
«نیز تأسیس نمود. تمامی حماسه قدیم ایران‌از جنگهای‌ایران

«و توران حکایت میکند که ایران‌همیشه غلبه وسلطه داشته‌است
«اما حالا نوبت قبایل وحشی بود که از ضعف ایران استفاده
«کنند و از رودها بگذرند وخاك ایران را دستخوش حملات
«خود سازند . » .

نقطه ناراحت کنندهٔ تاریخ ایران در همین یك نکته است .ازهمان اعصار اولیه‌دیدیم که‌چه‌در تاریخ‌وچه‌درافسانه‌ها،ایران‌همیشه‌درصدداین بوده است که در مقابل حملات (توران) خود را حفظ کرده و از خود دفاع نماید . بعد دیدیم که‌چگونه اشکانیان‌بایران سلطنت کردند وتمدن‌وعظمت هخامنشیان رادرهم‌ریختند . نیز جنگ ساسانیان را بااین قبایل وحشی دیدیم .بعد از اسلام هم جنگ ایران وترکان همیشه برقرار بود. تاآنجاکه ترکان سلجوقی بایران آمدند و زمام امور را بدست گرفتند . هریك از این قبایل‌یك وقت را غنیمت‌شمرده بایران حمله بردندومقداری از عظمت و تمدن و ادب وفلسفه ایران را درهم ریختند .... و دور تاریخی ایران همیشه ادامه داشت .

تعجب در این بود که حملات ویورش‌ها وقتی صورت میگیرفت که هرج‌مرج‌خاصی در داخل ایران‌حکم‌فرما بود .ازتجزیه دولت‌ترك‌سلجوقی در ایران یك‌سلسله دولت‌های کوچك‌وبزرگ بوجود آمد که‌حتی کوچکترین وقعی بسر نوشت‌ایران‌نمی‌نهادند.در همین زمینه‌ها بود که سربازان‌خونخوار مغول بخاك ایران ریختند.

ملوك‌الطوایف در ایران رواج یافت‌ودیگر هر کسی در صددحفظ جان و مال خود شد و وقتی برای فلسفه و ادب و فلسفی باقی نماند .

درفارس وآذربایجان وهریک‌ازسایر ایالات وولایات یگدسته‌برای خود بساط حکومت چیده بودند وخود مختاری میکردند .

☆☆☆

خوارزمیان ازیکطرف ، غوریان ازیکطرف ، خلفا ازطرف دیگر وبالاخره اتابکان درفارس ، دسته‌دیگر اتابکان‌درآذربایجان ، اسماعلیه در الموت وافغانستان ، وهریک درگوشه‌ای قدرتی بدست‌آورده بودند.

این وضع سیاسی ایران درعصری بود که حملات مغول صورت گرفت

وایران را سهل وساده طعمه یک مشت سربازان گرسنه کرد و بساط فلسفه وادب ایران را درهم ریخت .

☆☆☆

خلاصه اینکه بعقیدهٔ ما :

بزرگترین دلیل انحطاط فکر فلسفی درایران و اسلام همین وضع آشفته سیاسی ایران بود . زیرا دراین وضع که هر کس فکر جان و مال خود میکرد وقتل‌وغارت و کشت‌وکشتار ادامه داشت واین‌امر سالها بطول انجامید کسی را یارا ومجال فکر فلسفی نبود و لاجرم فکر فلسفی راه انحطاط پیمود .

۲

حملات بایران

تکامل دوبارهٔ فلسفی

از قرن ١٤ تاعصر حاضر

☆☆☆

مطالب ما دراین فصل به‌هشت قسمت تقسیم میشود وما درآن‌ازحملات خارجی که بایران شده و تجدید حیات فکری که صورت گرفته مفصلا سخن خواهیم گفت و به‌عصر حاضر خاتمه خواهیم داد .

۱ ـ حمله مغول : دراین عصر درآسیای مرکزی و شرقی ، یعنی از دریای اختسك Okhotsk تا بحرخزر صحرای وسیع لم‌یزرع وبی‌آب علفی وجود داشت که مردم زیادی در آنجا سکنی نداشتند . این صحرا وسیع را دوملت بزرگ **ایران وچین** محدود کرده‌بودند . دراین‌صحرای قبایل وحشی و بیابان گرد در حال بی تمدنی و گوسفندچرانی زندگی میکردند . چون خود منابع حیاتی نداشتند اما درهمسایگی ایران و چین، دوکشور غنی وثروتمند، بودند، تنهاآرزویشان این بودکه روزی بخاك ایران یاچین دست یابند واز منابع زرخیزآن بهره برگیرند .

تمام این اقوام‌وحشی‌راآنوقت (ترك) میگفتند ودستهٔ مغول یکدسته مهم‌ترازاین قبایل بود .

درسنه ۵٤۹ هجری درقبیله (قیات) که یکی ازچند قبیله مغول بود فرزندی ازخانوادهٔ رئیس قبیله چشم بجهان‌گشود . رئیس قبیله مغول در این وقت(نیروکاای بهادور) بود . نام فرزند تازه بدنیاآمده را **تموچین** گذاشتندکه بعدها به **چنگیزخان** ملقب گردید.

پدر تموچین در سیزده سالگی پسر خود مرد . پسر جوان ریاست

قبیلهٔ خودرا بدست گرفت . کم کم توانست قبایل دیگر را باطاعت وانقیاد خود درآورد و دستهٔ بزرگ وقوی و مرکبی بسازد و درکنار مرزهای ایران عصر خوارزمشاهیان وچین حکومت کند .

نخست بین چنگیزخان ومحمد خوارزمی روابط حسنه و دوستانه‌ای برقرار بود . دوپادشاه‌وقت برای هم سفرا وهدایای فرستاده‌اند .مخصوصاً خان مغول روح آشتی‌پذیر و دوستانه‌ای نسبت به محمدداشت .

چنگیزخان به‌محمد خوارزمی پیشنهاد کرد که آسیا را بین خود و ایران قسمت کنند بنحوی که تمامی خاورمیانه دردست ایران وخاوردور در دست وحکومت مغول باشد .

بدبختانه محمد سلطان تنبل وجاهلی بود و جواب این پیام را بدینگونه داد که دستور فرمود تجار و سفرای مغلی را سر بریدند خان مغول که درجستجوی بهانه‌ای بود تاایران را تسخیر کند ، موقعیت‌را مناسب دید و سوی ایران روی‌آورد و حمله وحشیانهٔ مغول صورت عمل گرفت .

کوچکترین مقاومت ودفاعی در مقابل سربازان خونخوار مغول از طرف ایران ترتیب داده نشد . اولین شهری که طعمهٔ‌حمله برق‌آسای‌دویست هزار سرباز مغول قرار گرفت شهر بخارا بود (در سنه ٦١٦ هجری) پس‌از سه‌روز جنك ومقاومت شهر تسلیم شد .

سربازان مغولی جنایات وحشی‌گریهای بی‌حد و حصری درآن دیار کردند .

عطاءملك جوینی مورخ معاصر مغول داستان خوانخوارانه این سربازان ریسمان‌گسیخته را بنحو بسیار جالبی درکتاب (جهان‌گشای) خود شرح میدهد .

اینك مختصری ازآن داستان طویل :

«مردم‌بخارا به نزد چنگیزخان آمدند و او بشهرداخل شد وبه
«تفحص درقلاع و استحکامات پرداخت . وقتی به کنار مسجد
«بزرگی‌رسید پرسید آیا این‌قصر شاه است . گفتند که اینجا
« خانه خداست. چنگیز از اسب فرود آمد و بهمرهان خود
«گفت که‌میادین ماازجو خالی است و اسبان گرسنه اند پس

«دستورداد تادرهای انبارها باز شد و علف ویونجه‌وجو آوردند
«و بداخل‌مسجد. ریختندچنگیزدستور دادتااسبان رابداخل‌مسجد
«کشیدند وآنجارا اصطبل ساختند و قران را بدست گرفت و
« بزیر سم اسبهای خود انداخت ...سپس تمامی شهر را بآتش
«گرفت وهمه جار را سوزاند وچون خانه‌های شهر ازچوب‌زیاد
«ساخته شده بود شعله آتش‌بآسمان رفت و اینُ حریق چندروز
«بطول‌انجامید و تمامی شهر بسوخت . پس ازاین فتح وحشیانه
«دستورداد تا مردان وزنان ،وکودکان‌وپیران راز شهر بیرون
«کردند وگرسنه و تشنه دروسط بیابان نگاه داشتند . از یک
«بخارائی که‌گرسنه وتشنه فرارکرده واز وسط‌جنگلها گریخته
«وبه خراسان آمده بود پرسیدند که حملهٔ مغول چگونه
«بوده است ؟
«جواب داد :آمدند، سوختند ،کشتند ،بردندورفتند.

بدینطرین بخارا که یکی ازشهرهای زیبا وبزرگ ایران‌بودو در ایران نظیرنداشت،با تمام‌عظمت و بناها ومعارفش در هم ریخت و از بین رفت وساکنین شهرجزلباسی که‌بتن داشتند هیچ‌چیز باخود نبردند، وهمه چیز یاسوخت ویابدست مغول خراب شد .

امالااقل اهالی‌بخارا بر اهالی‌سایرشهرهاازقبیل نیشابور وسمرقند برتری داشتند زیر جان سالم بدر بردند .

سربازان مغول شهرهای ایران را یکی‌پس از دیگری خراب کرده بخراسان‌رفتند و بجستوی محمد خوارزمی پرداختند .

نخست شهر هرات راکوفتند وهرکس‌را که از آدم و سك گربه یافتندبه‌شمشیرکشیده و کشتند .

شاه ایران که از دست مغول میگریخت در سنه ۶۱۷ در جزیرهٔ (ابسکون) از سینه پهلو مرد و چون برای کفن کردن او تیکه پارچه‌ای پیدا نمیشد از پیراهن یکی از همراهان‌اواستفاده کردند و دفنش‌نمودند.

تمامی سیستان و خراسان ویران شد . پایتخت خوارزمیان در این وقت شهر (جرجانیه)بود . مغولان حملات خود راادامه میدادند .جرجانیه

(۱)از کتاب تاریخ عباس اقبال جلد اول و از تاریخ جهانگشا صفحه۲۹ و ۳۵

در این‌وقت‌اهمیت‌ادبی ،فلسفی تجارتی وسوق‌الجیشی زیادی‌داشت‌وشاهراه بازرگانی بروسیه‌بود .مغولان ایـن شهر را نیز تسخیر کردند و خـراب نمودند . داستان این شهر شنیدنی است:چون تسلیم نمیشد و چنـد روزی مقاومت کرده بود مغولان آب رود بزرگ (جیحون)را بشهر بستند و تمامی شهر در زیر آب فرورفت و ناپدید شد و ساکنین آن کـه زنده مانده بودند از دم تیغ بیدریغ چنگیز گذشتند . این شهر بنحوی از بین رفت که حتی اثر آن هم امروزه باقی نیست وجای اصلـی آن معلـوم نمی باشد !

خلاصه‌تمامی‌شهرهای خراسان‌ویران‌شد.بلخ که‌یکی‌از بزرگترین‌شهر های‌خراسان‌بود بدون‌جنگ وجدال‌تسلیم شد .ساکنین شهر به‌بیرون‌رانده شده‌وهمگی‌بدون استثنا کشته شدند .سپس شهر های نخشب ، سبزوار ،و شهرهای‌دیگر بهمین‌سر نوشت شوم‌مبتلا گردیدند .

مغولان‌به مرو رسیدند . مروپایتخت سلجوقیان و مقر سلطان سنجر بود . مرو پنج روز مقاومت کرد اما چنگیز وعده کرده اگر شهر تسلیم شود از قتل ساکنین‌منصرف گردد . شهر تسلیم شد ولی **تولی** پسر چنگیز بوعده پدر وفا نکرد وهفتصد هزار از ساکنین شهر مرورا بکشت جمعیت مرو یك میلیـون و سیصدهزار نفر بوده است .

نیشابور نیز بهمین سرنوشت شوم دچار شد . ویك میلیون وهفتصد وچهل‌وهشت هزار نیشابوری بقتل رسید . در این شهر بود که حتی از یك گربه در نگذشتند .

طالقان ،بامیان ،وتخارستان نیز همینطور .

☆ ☆ ☆

در این وقت پسر سلطان محمد ، سلطان‌جلالدین به شاهی رسید . پادشاهی‌جلال‌الدین در حملات و شورش وقتل وغارت‌های مغولان وقفه‌ای ایجاد نموده وبلکه‌تا اندازه‌ای آنهارا عقب نشاند . ولی‌بالاخره درجنگ (سند)کاملا شکست‌خورد و بیهمنه فرار کرددر٦١٨ هجری. دیگر بـرای تصرف بقیه ایران مقاومتی در مقابل سربازان مغول وجود نداشت .

تنها نتیجه دخالت جلالدین این بود که حملات مغول را عمومـی تر کرد .

درسنه ۶۱۹ چنگیزخان تصمیم گرفت که به مغولستان مراجعت کند .
در این وقت یکبار دیگر ساکنین شهر غزنه را به شمشیر بیدریغ کشید وکشت . در این همین هنگام بود که در تبت وچین شمالی که در تصرف چنگیز بود شورش بوقع پیوست . چنگیز پسر خود **جغتای** را مأمور سرکوبی باغیان آن دیار کرد . و چون در این وقت سلطان جلالالدین از هند برگشته بود ، عازم ایران گردید .

چنگیز در ۶۲۴ هجری درسن ۷۲ سالگی بمرد . تاریخ بشریت خاطرهٔ وحشتناک وشوم این مرد را همیشه ببدی یاد میکند . او خونخوارترین و حیوان ترین موجودات روی زمین بود و تاریخ انسانیت هرگز نامی همردیف او ندارد .زیراهم فاتحی چون(آنی بال) که لقب(بلیه آسمانی) گرفته بود در خونخواری وقتل بپای او نرسید .

باید یادآور شد که چنگیز برای خود برنامه و نقشه‌ای داشت و در اجرای این برنامه از هیچ جنایتی فرو گزار نکرد .

او میخواست (راه ابریشم) بین چین و ایران باز کند و میخواست در اول این کار را دوستانه وبا روابط حسنه انجام دهد اما قتل تجار مغولی او را بر انگیخت ودست بآنحمله وجنایت بیشمر زد .

نتایج حملات مغول وفرزندانش بسیار شوم و ننگین بوده است.هرگز هیچ ملتی ،هرگز ایران دچار چنین قتل و بی‌عدالتی نشده بود . و هرگز هم هیچ تمدنی بدین رایگانی از دست نرفت .

تسلط مغل از ژاپن تا آلمان آنقدر سریع و زود صورت گرفت که حدس آنرا هم نمی توان زد .

یکی از مورخین عقیده دارد: بهتر است حملهٔ مغول را یک آفت وبلیهٔ آسمانی بدانیم .

درسال ۱۲۳۸ میلادی وحشت تسلط سربازان مغل و وحشی گری‌های آنها تمامی اروپا را میلرزانـد وکسی را یارای دم زدن نبود .

(عطا ملك جوینی) در تاریخ خود پس از شرح مفصل حملات مغول اینطور نتیجه میگیرد که :

«از امروزتا پایان دنیا ، دیگر ایرانیان در ازدیاد نسل وزیاد
«کردن خود بیهوده کوشش میکنند زیر هرقدر هم که دراین راه

«بکوشند هیچوقت به یکدهم کشته شدگان ایرانی در عهد
«مغول نخواهند رسید !»

اما از این مهمتر خرابی وانهدام تمدن و فکر فلسفی و ادبی ایران بود . زیرا اگر بتوان جبران آدم کشته ومقتول رانمود جبران خرابی آن تمدن درخشان امکان پذیر نیست .

بیش از هزارها شاعر ،فیلسوف ، دانشمند ، روحانی ،کشته شدند . **هزارها** کتابخانه ومدرسه و دانشگاه از بین رفت .

☆ ☆ ☆

سه ناحیهٔ بزرگ از دستبرد وحملات مغول در امان ماند: فارس ، آسیای صغیر و هندغربی .درفارس اتابکان حکومت داشتندو هندمرکز پناهندگان دیار مختلف بوده .

اما بدبختی ایران بهمان حملات چنگیز خاتمه نیافت .

چنگیز قلمرو مفتوحهٔ خود را بین چهار فرزند خود تقسیم کرد که بجای او سلطنت کردند .

ایران سهم **جغتای** شد واو بظاهر بفرمان **اوقتای** کار میکرد . (معروف به اکتاقاآن) .

(اوقتای) درسنه ۶۲۶ هجری فتوحات پدررا ادامه داد . دراین وقت که جلال الدین ازهند برگشته بود با پسر چنگیز مصاف داد دراین جنگها بودکه کابل ، سند ، زابلستان ، طبرستان ، گیلان ، ایران ، آذربایجان و عراق هم بدست سربازان مغول افتاد .

سربازان مغول وقتی ازکارجلال الدین خلاص شدند به سه دقیقه منقسم گردیدند :

دستهٔ اول مأمور خرابی(دیار بکر) وارض روم شده وبطرف فرات حرکت کردند وآنچنان وحشت واضطراب وترس ایجاد کردندکه مورخی دراین باره گفته است که اگر کلاه یک سرباز مغولی را بین پنجهزاز سرباز خوارزمی میانداختند ، هرپنجهزار نفر آنچنان میگریختند که اثری ازآنها یافته نمیشد !

دسته دوم مأمور خرابی بطلیس شدند وآنشهر را باقلاع و همه‌چیز آن تصرف نمودند .

سومین دسته بطرف مغرب یعنی شمال آفریقا حرکت نمودند و در ۶۲۸ تمامی آن دیار را تصرف کردند.

فتح گنجه وایالت جرجستان بسادگی صورت گرفت.

درسنه ۶۳۱ مغولان چین را بدست آوردند وازسال ۶۳۵ تا ۶۳۹ روسیه ولهستان ومجارستان رانیز تصرف نمودند.

فقط درتمامی دنیای اسلام، بغداد وقلعهٔ الموت از دستبرد آنان مصون مانده بود.

وفتح آن دو هم توسط **هلاکو** صورت گرفت. فقط باید گفت که فقط درشهر بغداد هشتصدهزار نفر کشته شدند وتمامی شهرهم مانند شهرهای ایران دچار حریق گردید.

بدین‌طریق تمامی ایران واسلام بدست یک قوم وحشی بیابان گرد ازهم پاشیده شده وازبین رفت.

☆☆☆

اما مثل این بود که سرنوشت باین کشور ستمدیده ورنج کشیده لبخند میزند زیرا جانشینان هولاکو سلاطین معتدلی بودند وبراثر نزدیکی زیاد بامغلوبین اقتدار وعظمت سابق اجداد خودرا ازدست دادند وایران می‌توانست زودتر ازهرملت مغلوب دیگری قدعلم کند.

این شاهان ازبقایای تمدن وادب ایران که از دست خرابی اجدادشان درامان مانده بود لذت می‌بردند.

تااینکه ازسال ۶۸۱ تا ۶۸۳ سلطنت ایران بدست جانشینی از مغول بنام سلطان احمد تکودار که بدین اسلام گرویده بود رسید. بالاخره از ۶۹۴ تا ۷۰۲ سلطان محمودغازان‌خان که شیعه مذهب بود بسلطنت رسید. ونیز از سال ۷۰۳ تا ۷۱۶ سلطان محمد خدابندم (الجایتو) که نخست سنی وسپس شیعه شده بود بسلطنت ایران رسید.

اما بدبختانه جانشینان این‌شاهان اشخاص نالایقی بودند ونتوانستند کارهای اجداد خودرا دنبال نمایند. باردیگر ملوك‌الطوایفی درایران رواج یافت وبار دیگر ایران را برای حمله شوم دیگری آماده کرد که آنهم کمتر ازحمله خونخوارانه مغول نبود. زیرا **تیمور لنگ** بااستفاده ازاین بحران روی بایران آورد.

مثل این بود که ایران نباید ازسر نوشت شوم‌خود لحظه‌ای در امان باشد . بعد از مرگ تیمورلنگ سقوط ایران و اسلام حتمی بود : تمدن و فلسفه وادب ایران دیگر بکلی رخت بر بسته بود .

یکی از مورخین ایرانی می نویسد که درعصر مغول فلسفه و ادب بمنتهی عظمت و ترقی خودرسیده بود شعرا وفلاسفه‌ای چون سعدی ،حافظ، شهاب‌الدین سهروردی، فریدالدین عطار ، مولوی ، شمس تبریزی ، رافعی . . . وغیره دراین عصر میزیستند .

ولی اگر کاملا ازنزدیك مطالعه و بررسی شود ، معلوم میگردد که این نویسندگان یا فلاسفه اغلب قبل از حمله مغول میزیستند و فقط پایان زندگی آنها مصادف‌ومقارن‌باشورش وهجوم مغولان بود .

عده‌ای چون عطار رنج فراوان بردند و بدست سربازان مغولی بقتل رسیدند .

بعلاوه عده‌ای‌هم‌درایالات دوردست ایران‌زندگی میکردند وشاهان وحکام‌آن ایالات باسواد وفهمیده‌بودند وبهتر دیده بودند که باج وخراج بدهند وراه را برای‌آمدن سربازان مغول باز نگذارند.از جمله اتابکان فارس که حامی‌سعدی شیرازی بودندوخراج زیادی به مغول دادندهمانطور آل مظفر که حامی حافظ شیرازی‌بودند.

اما باید اینرا هم‌گفت که این بلیه‌های‌آسمانی نتایج شوم خود را کمی بعداز خوابیدن شورش بار میآورند .

بهمین‌جهت وقفه‌ی‌کامل‌وتمام تکامل‌فلسفی ایران بعدازحملهٔ‌مغول‌بود.

۲ ـ حمله تیمورلنگ : تازه حملهٔ مغول خوابیده بود و ایرانیان درآرزوی بلندشدن وقد علم‌کردن بودندکه ناگهان حملهٔ (تیمور) صورت گرفت وآنها را بجایشان نشاند .

تیمورلنگ که‌فرانسویان اوراتامرلان Tamerlan میگویند درشهر سبز درایالت سمرقند ، در ترکستان و درسال ۱۳۳۶ بدنیاآمد .

او ازپدر خودکه صاحب تیول ویکی ازخوانین ترك بود ، بعضی ایالات ولقب امیر را بارث برد و بعدها به این نام امیر لقب دیگر یعنی (صاحب قران) راافزود . دریکی ازمیادین جنك تیری بدست وتیردیگری بپایش خورد وتیمور ازپا می‌لنگید ولذا لقب تیمور لنگ‌برای اوماند .

تیمور هرچند ترك بود اما درنزدیک صوفی مسلمان درس خوانده وتربیت شده بود . تیمور تحت نظراین استاد مسلمانی متعصب شد وتمامی آرزویش این بود که روزی تمامی قلمرو خلفا ومغل را درزیر تسلط خود داشته باشد . وبالاخره درسنه ٦٥٦ هجری هردو را بتصرف آورد و مقر سلطنت خودرا که خلیفه اسلامی میخواهد بجای بغداد درسمرقند قراردارد.

همین آرزوی شوم بود که برای ایران بسی گران تمام شد . زیرا بعد ازاینکه ترکستان راباطاعت آورد،تیمور، باسربازان وحشی متعصب خود بجانب ایران حرکت کرد .

در سال ۱۳۸۰ خراسان را متصرف شد ، هرات راگرفت ، سیستان ومازندران را بتصرف آوردو آنچنان‌خرابی ببار آورد که‌هیچ موجود وحشی ببار نمیآورد .

اما آنچه که‌بیش‌ازهمه‌وحشیانه وپلیداست اینست که تیمور به‌فتح و تصرف ایالات وولایاتی را که‌قبلا مغولان تصرف کرده بودند قناعت نکرد، بایالت دیگرایران دست برد وبطرف آنها حرکت نمود .

اصفهان را گرفت و هفتاد هزار نفر را کشت . سپس فارس یعنی شیراز را بتصرف آورد و کشورسعدی وحافظ را دچارآنچنان بلیه‌ای‌نمود که هرگز فراموش شدنی نیست .

لرستان ، کرمان ، یزد بتدریج تاسال ۱۳۸۷ بهمان سرنوشت شوم بدست خونریز او افتاد .

تیمورباوجوداینکه‌کلیه‌این ایالات‌ایران راباجنك‌های خونین‌بتصرف آورده بود بازهم قناعت نکرد وتصمیم گرفت یکسلسله جنگهای دیگری که‌بعدها بنام (جنك‌های پنج‌ساله) معروف شد دست بزند .

این جنگها ازنظرخونخواری وجنایت بی‌نظیر است . داستان شوم و دردناك این جنگها زیاد است . تیمور شهرهای غربی ، کردستان و ودیار بکر و جرجستان و ارمنستان را فتح کردوتمام‌ساکین آن‌نواحی‌را بکشت .

تیمور همینکه هند را بتصرف‌آورد دریک روز یکصد هزار نفراز اهالی‌دهلی‌پایتخت هند را بزیر تیغ کشیدواز سرهای آنان مناره‌ای‌ساخت

وقتی از ناراحتی وجدان خلاص شد ، بطرف سوریه حرکت نمود ، وآنجا رابزیرشم ستوران خودگرفت . درآنجا بود که بایک فاتح دیگر ترك **ایلد روم بایزید** نبردکرد واین همان کسی است که لقب صاعقه گرفته است . او را شکست داد وزندانی نمودوهم درآنجا بود که یکصد هزارنفرراکشت ویکصد هزارنفر راهم زنده دفن کرد .

خوشبختانه تیمورلنك درسال ۱۴۰۵ درشهر (اترار) مرد .

تیمور درفتوحات خود مثل چنگیزخان خونخوار و وحشی بود . او چنگیزی بود که متعصب تر ، وحشی تر بوده ودرعین حال خودراعارف وصوفی مسلك هم میدانست او نبردها وقتل وغارتهای خودرا جنبه تقدس میدادو همین امر جنبه زشتی وپلیدی آنهارا دوچندان کرده است .

هربار هرقدرکه ازایرانیان مسلمان را میکشت برای جبران اینکار همان اندازه ایرانیان غیر مسلمان را سرمیبرید تا باصطلاح ناراحت نباشد. مسیحیان وپیروان ایرانی هم از دم تیغ بیدریغش درامان نبودند . اعمال خونخوارانه اش یکربع قرن طول کشید . یعنی ایران بخت برگشته که به تاریکترین روزهای حیات خود رسیده بود جلوگاه اعمال وحشیانهٔ او بود . (تیمور) آنچه که مغولان نکرده بودند کامل کرد . (۱)

بعلاوه تصوف در نزد تیمور حالت وحشیانه و سبعانه ای بخود گرفته بود . اسلاف او یعنی مغولان فقط میکشتند و سر می بریدند او جنایت را بحداعلی رسانده؛اول چشمهای اسرا را درمیآوردوسپس سرشان رامی برید وازسرها مناره درست میکرد واعضاء بدن زندانیان را یگ یگ از بدن جدا مینمود وشکم زخمیان را میدرید. . .

درست مانند عصرجانشینان مغول ، جانشینان تیمورهم باتمدن ایرانی تماس گرفتند ومقداری از خرابه های جد خودرا ترمیم نمودند . بدینطریق که **شاهرخ** شاه (۱۱۰۵-۱۴۱۶) پسر تیمور **والغ بیك** نوه تیمور که در سال ۱۴۴۹ مرد درایران بجانشینی جد خودکارهائی صورت دادند ونیم قرن آرامش وصلح را درایران ازدست رفته مقرر ساختند !

ملوك الطوایفی مجدداً سراز خاك درآورد وکشور پهناور ایران بقطعات تقسیم شد ، دشمنان به تاج و تخت ایران رسیدند ...

---

(۱) کلمه تیمورلنگ نقل ازدایرةالمارف بزرگ تألیف بلوشه.

نتیجه حملات مغول دراین عصر بیشتر از همه درزمینه ادب و فلسفه ظاهر گردید . حتی یگ شاعر ، یگ نویسنده یگ دانشمند و حتی یگ فیلسوف نیست که باعث افتخار این دوره شده باشد .

معلوم بود که نبوغ ایرانی در اعماق فراموشی و ترس فرو رفته و شاید احیاء مجدد آن کار ساده‌ای نباشد .

۳ ـ تجدید حیات درعهد صفویه : عصر صفویه یکی از اعصار درخشان تاریخ است . سلاطین صفویه نه‌تنها یگ‌سلسلهٔ کاملا ملی درایران تأسیس کردند که‌ازنظر سیاسی وغیره کاملا ملی بود بلکه‌از نقطه نظر دینی‌هم کاملا وخالصا ایرانی‌وملی بودند. زیراتنها درعهد این سلاطین بود که **تشیع** مذهب رسمی وقطعی ایران شد .

عصری آرام و آمیخته باموفقیت بروی ایران لبخند میزد . دیگر از ازقتل وغارت و کشت‌و کشتار خبری نبود . دیگر ازخرابی وانهدام‌حرفی درمیان نبود . دیگر ترکان ومغولان را یارای هجوم وشورش‌نمیرفت!

ایران اعتدال مناسبی‌را که‌ازقرنها پیش‌ازدست‌داده بود دوباره بچنك میآورد ونیز یگ نهضت تاریخی درشرف وقوع بود .

مهمترین نمایندگان فلسفه تاریخ دراین عصر عبارتند از : **سید بوالقاسم فندرسکی** وشاگردان او عبارتند از : **ملاحسن فیض** ، **ملا عبدالرزاق** ، **قاضی سیدقمی** ودیگران .

اما باید درنظر گرفت که این تجدیدحیات باآنکه باعلاقه زیادمردم مواجه شد وشاهان‌صفوی ازآن طرفداری کردند جنبهٔ ابتکاری و ابداعی نداشت . تمام شاگردان و پیروان مکتب **ملاصدرا** در حقیقت همانهائی بودند که ازفلسفه ارسطو وتفسیرات ابن‌سینا پیروی مینمودند .

آنها بنوبهٔ خود تفسیرات وحواشی مکرری برهمان چیزهای سابق می‌نوشتند . ولی بهرحال همین‌امر بعدازآنهمه رکود و مردگی عملی پسندیده ودرخور تحسین‌بود وبرای ایجاد مقدمه‌ای برای احیاءکامل‌فلسفه وادب ایران لازم مینمود .

۴ ـ حمله افغان : درست در وسط همان دوران صلح وآرامش و موقعیت بود که حمله‌ای بطرف ایران صورت گرفت . این حمله و جنگهای متعاقب آن باعث ویرانی‌های مجدد وخرابی‌های زیادی شد .

درسال ۱۷۰۷ درزمان سلطنت **شاه سلطان‌حسین** آخرین پادشاه صفوی درایالت‌افغانستان‌شورش درگرفت ، افغانستان دراین‌عصر درتصرف ایران بود .

یک جوان پرشور افغانی که درعین‌زیرکی جاه‌طلب هم بوداز سستی دربار آخرین پادشاه صفوی استفاده کرده نه‌تنها افغانستان را ازایران‌جدا کرد بلکه بطرف اصفهان حرکت نمود تاآنجا رانیز بتصرف آورد .

پادشاه صفوی دراین وقت سرگرم نماز وپرهیز وروزه ودعا بودو تقدس او مجال هیچکاری را باو نمیداد .

ازافغانستان حرکت کرد ، به سیستان آمد، کرمان و فارس رازیر پاگذاشت وبدروازهای اصفهان که پایتخت ایران بود رسید .

درتمام طی طریق خود ، این جوان افغانی خود را آدمی نجیب و شریف وجوانمرد نشان داد ودست ازپـا خطا نکرد . زیرا میخواست جلب دوستی ومحبت ایرانیان رابکند .

وقتی باصفهان‌رسیدشاه‌سلطان حسین‌مقاومت مختصری کرد .معروف است که گفت : «همین قصر برای من کافی است» .

بـدینطریق **محمود افغان** بـاصفهان وارد شد. قصر سلطنتی را محاصره کرد وشاه تسلیم شد . این شاه مسخره تاج‌سلطنتی را بادست‌خود بسر محمود گذاشت ودرست مانند صوفیان درویش مسلك رفتار نمود !

اما درخارج ازاصفهان شاه‌طهماسب دوم که پسر ارشد شاه سلطان حسین بود مقدمات یک جنك را فراهم مینمود وسرداری‌قشون اوراجوان رشیدی بنام **نادرقلی** دردست داشت .

(نادرقلی) که درسال ۱٦۸۸ درشهرخراسان بدنیاآمده بود نخست شغل چوپانی داشت ، سپس رئیس یکدسته دزدان شد . و**کلات** راکه در مجاورت وهمسایگی‌اوبود مرکز فعالیت‌ها واعمال خود ساخت.

درسال ۱۷۲٦ بخدمت شاه طهماسب دوم که ازتاج و تخت سلطنتی پدری محروم‌شده بود درآمد .

دراینوقت محمود افغان تـاج و تخت‌صفوی را غصب کـرده و شاه طهماسب به‌خراسان‌پناهنده شده بود ومیخواست درآن ایالت به‌جمع‌آوری سپاه بپردارد .

نادرقلی وطهماسب متفقاً تهدیدات زیادی به محمود افغان کردند . محمود دیوانه شد و دستور داد تمام اعضاء خانوادهٔ سلطنتی را بکشند و اصفهان را به سربازان‌خود که در هفت روزنصف مردم را بقتل رسانیده بودندتسلیم کرد.

تعداد مقتولین‌دراین حادثه ازیکمیلیون متجاوز است . و این کشتار فقط درشهر اصفهان صورت گرفت . پادگانهای نظامی افغان درشهرهای دیگر به امر امیر خود توسل کردند وهمان بساط قتل و غارت را راه انداختند وداستانی وحشتناك‌تراز داستان چنگیز خونخوار بوجودآمد .

دراین وقت نیروهای طرفدارطهماسب روزبروز زیادتر میشد وروز انحطاط وسقوط افغان‌ها نزدیك‌تر میگردید .

بالاخره یکی ازاین سران‌افغان یعنی **اشراف افغان** که پسرعموی محمود بود اوراکشت وقدرت را بدست گرفت .

یکسال بعد یعنی درسال ۱۷۲۸ اشرف افغان در(مورچه خورت) نزدیك اصفهان‌کاملا شکست خورد وبافغانستان گریخت . هنگام طی‌طریق سربازان مزدورش اورا کشتند .

شاه طهماسب باصفهان وارد شد . حکومت چهار ایالت را به‌نادر قلی واگذارد . نادر قلی نام (طهماسب قلی‌خان) برخود نهاد . اما این طهماسب قلی خان بطور کلی شر افغانها را نکند و آنها را از ایران نراند تا بتواند طهماسب دوم را بسلطنت‌بنشاند. طهماسب ازمقام و موقعیت خود سوءاستفاده میکرد .

تااینکه درسال ۱۷۳۱ **نادر** که طهماسب را برای سلطنت لایق نمیدید معزول ساخت زیرا درمجلسی که ازباده‌شراب مست شده بودفرزند خودم **عباس سوم** راکه‌هنوزکودك بود بسلطنت انتخاب کرده بود .نادر طهماسب را معزول وخود زمام امور را بدست‌گرفت .

۶ - نادر : بامرك عباس‌سوم در سال ۱۷۳۶ نادر خودرا شاهنشاه ایران خواند ونام**نادرشاه**راانتخاب کرد وسلسلهٔ افشاریه را تأسیس‌نمود.

نادرشاه یکی ازبزرگترین فاتحان‌آسیا است . او از همان نژاد چنگیز وتیمور است اما چون ازاصل‌ونسب ایرانی بود ، ایران را دوست داشت ویاد وخاطره‌اش در ذهن ایرانیان ماند .

او آدمی میهن‌پرست وملی بود . ایـرانیان معمولا او را (ناپلئون مشرق زمین)میخوانند .

نادر پس ازاینکه ترکان را راندوبالاخره روسها وافغانها را نیز بجای خود نشاند بطرف هند رفت ودهلی را فتح نمود .

سلطان‌محمد پادشاه هندوستان فقط باتقدیم کـردن خزانهٔ سلطنتی خودکه بالغ بر۱۲میلیارد فرانك‌بود توانست تاج وتخت خودرا نجات‌دهد.

نادر ازهند برگشت در حالی‌که مالامال افتخار و مال وپول بود .
اما متأسفانه نوعی جنون آرام نادر را بی‌قرارکرده وگاه‌گاهی اورادچار مالیخولیا وویوانگی مینمود . تااینکه درتوطئه‌ای‌که علیه او شده بود به فرزند ارشد خـود **رضاقلی میرزا** مظنون شده وبا وجود مخالفت و پافشاری اطرافیان دستور داد دیدگان فرزندش را ازحدقه بدرآوردند .

بعدها باشتباه‌خود پی‌برد وپشیمانی‌وندامت لحظه‌ای آرامش نگذاشت آنگاه رسماً دیوانه‌شد وهمه‌آنانی‌راکه درمجلس کورکردن پسرش حضور داشتند بقتل رسانید : زیرامیگفت اگرپافشاری آنها بیشتر میشد ممکن‌بود آنروز ازآنکار منصرف شود .

شورش‌هائی دراطراف بوقوع پیوست ولی درخون خود غرق شد .
اصفهان دچار همان بلیه عهد افغان گردید .

مسیحیان شیروان‌وارمنستان‌دراینحال نماندند.همه‌جا خرابی‌وانحطاط رخنه دوانده بود . دررأس همه اینها پادشاهی کـه هرروزمبتلا بیگصورت جنون میشد سلطنت مینمود.که هرروزوهرلحظه دستور قتل اهالی بیگناه یك شهررا میداد .

تااینکه روزی توطئه‌کنندگان نـادر راکشته وایران نفس راحتی کشید .

دوران خرابی سلطنت نادر پنجسال طول‌کشید از ۱۷۴۲ تا۱۷۴۷

۷ ـ قاجاریه : وقتی نادر دارفانی را بدوردگفت، هرج و مرج و ملوك‌الطوایفی درتمامی ایران بظهور رسید . اما دوران این هرج ومرج این‌بارآنقدر زیاد بطول نیانجامید .

یکی ازسرداران ترك کم‌کم بسلطنت رسید وسلسله‌های دیگر راز بین برد وایران را متحد ساخت وسلسلهٔ قاجاریه را تأسیس نمود .

آغا محمدخان (١٧٩٢-١٧٩٧) اولین سلطان قاجاریه است که حالتی سبع ووحشیانه داشت . او آخرین افشاریه وزندیه را کشت ودستور داد بیست هزار ساکنین کرمان را کور کنند. بنحوی که کرمان (بشهر کوران) معروف شد .

هرچند بارسیدن سلاطین قاجاریه ایران دوران آرامش و راحتی خود راطی کرد اما باید گفت که این دوران دوران انحطاط سیاسی وعقلی وفلسفی ایران نیز بود .

فتحعلی شاه (١٧٩٧-١٨٣٤) که دومین شاه قاجار است ایران را بجنك کشید وباروسیه دو نبرد خونین کرد وسرانجام **قفقاز** ازحاصلخیزترین نواحی ایران را ازدست داد .

ازآنروز بود که هرروز بیشتر ازروزدیگر ایران کوچك تر ومحدودتر گردید . روسهای تزاری از طـرف شمال و انگلیسها از طرف جنوب و افغانستان ازمغرب ایران را گرفتند . مرو وهرات ازدست ایران رفت .

این پادشاهان درواقع بسرنوشت ایـران وقعی نمینهادند . چون از اصل ایرانی نبودند . آنان ایران را فقط (تیول) خـود میدانستند وبس . درست درعصری که آسیا بیدار میشد ، ژاپن بصورت جدید درمیآمد ، ایران دربین روس وانگلیس کوچکتر میشد وضعیف تر میگردید . نه **محمدشاه** ونه **ناصرالدین شاه** ونه **مظفرالدین شاه** (از ١٨٣٤ تا ١٩٠٦) هیچکدام توجهی بایران نکردند .

اما معهذا طبقات ممتاز ایران ، تحصیلکرده‌ها و روشنفکران که در تماس باتمدن اروپائی قرار گرفته بودند میکوشیدند تاایران را نجات دهند وتحول فرهنگی وعلمی راکامل سازند .

پس ازچندی بالاخره تغییرات سیاسی صورت گرفت وقانون اساسی ایران در عهدمظفرالدین شاه قاجار عوض شد ومشروطه ای که از روی مشروطهٔ انگلستان اقتباس شده بود جانشین سلطنت استبدادی گردید .

اما **محمد علی شاه** فرزند مظفرالدین شاه باکمك روسها کوشید تا آزادیخواهان ومشروطه طلبان را ازبین ببرد ودوباره همان بساط استبداد را برقرار سازد اما دیگر خواستاران مشروطه همه جا را پر کرده بودند. سرانجام **به طهران** حمله کردند وشاه مجبور شد بروسیه فرار کند وبالاخره در سال ١٩٠٩ مجدداً و برای همیشه سلطنت مشروطه برایران حکفرمـا گردید .

باز هم تهدیدات خارجی بایـران ادامه داشت: در سال ۱۹۰۷ قرار دادی که‌بین روسیه و انگلستان بسته شده بود ایران را به‌دو منطقه شمالی‌و جنوبی که هر کدام تحت نفوذ روسیه یـا انگلستان باشد تقسیم کرده بود.

جنك جهانی اول بوقوع‌پیوست‌وایران بیطرف ماندولی‌درعین بیطرفی میدان جنك سه‌کشورهمسایه‌شده بود: روسیه تزاری، انگلستان، وترکیه. وبالاخره درسال ۱۹۲۰ رژیم بلشویکی روسیه شوروی ایران را پایگاه نفوذ سیاسی وحزبی خودکرد.

۳

سلسله پهلوی

تجدید حیات سیاسی وادبی وفلسفی

دیگر کم کم سروصدای آزادی‌طلبی درایران بلند شده بود . حزب (نهضت ایران جوان) تقریباً مردم راهشیار کرده ومقدمه وزمینه‌را برای یگ تحول بزرك آماده کرده بود. وزش نسیم نجات‌بخشی بطرف ایران میوزید. یگ‌ایرانی‌رشید بلندمیشدتاایران‌رانجات‌دهدواو **رضاخان پهلوی** سردار نامدار وعالیقدر ایران بود.

رضاخان فرمانده کل قوای ارتشی ایران‌بودکه دراین وقت مأمور سرکوبی یاغیان شمالی‌شده بود .

رضاخان پس‌از فراهم کردن مقدمات درحالی که فقط بمنظور نجات ایران‌عمل‌میکرد بطرف‌طهران‌حرکت کردواین آمدن باپیروزی‌تمام‌واستقبال بی‌نظیر مردم توأم بود.

بالاخره ایران آنکس‌راکه لازمه اش بود یافته و آزادی بخش و نجات‌ده خودرادرکنار میدید .

الف : **تجدید حیات سیاسی** ـ درمدت چهارسالی که پهلوی نخست‌وزیر وفرمانده قوابود ، ایران موفق‌شدکه‌درشمال روسها رابیرون کندودرجنوب‌انگلیسی‌هاراخاموش‌سازد ونیز کلیه‌قسمت‌های‌ملوك‌الطوایفی را ازبین ببرد. ایران وضع وتمدن‌جدید اروپا رامیگرفت. آرتش ودارائی ایران‌به‌بهترین‌وضعی سروصورت میافت. وبالاخره روزهای درخشان‌عصر ساسانی نزدیك میگردید .

بعلاوه مجری این تجدیدحیات سیاسی‌یگ ایرانی واقعی‌بودکه‌تمامی

عمرخوددراسر بازبوده و قدر ارزش‌ایران را خوب میشناخت . ۴۹ سال از بهترین سالهای‌زندگی رادرلباس‌سربازی طی کرده وبواقعیت امر آگاهی داشت .

تناقض وتضادی که بین‌اعمال‌این رادمردبزرگ واعمال‌سلاطین‌قاجار وجود داشت از حد وحصر بیرون است. دراین وقت آخرین پادشاه قاجار یعنی **احمد شاه** سلطنت‌میکرد . واوتمام عمرخوددرا دراروپا بعیش‌ونوش میگذراند .

دراین وقت بود که‌درهر گوشهٔ‌ای از ایران صدای‌اعتراض بلندبودو میگفتند که باید سلسلهٔ قاجاریه خلع و رضاخان بسلطنت برسد.

بالاخره مجلس‌شورای‌ملی وموسسان خلع سلسلهٔ‌قاجاریه و شروع سلطنت سلسله پهلوی‌را اعلام داشت. (۱۹۲۵)

دراین وقت بود که‌تجدید حیات‌سیاسی معنی‌واقعی‌خوددرا گرفت.ایران دارای بزرگترین وقوی‌ترین ارتش‌هاشد. دارائی‌ومالیات به‌بهترین‌وضعی و بشیوه دول اروپائی مرتب وتنظیم گردید. ایران سیاست مستقل وکامل و بیطرفانه‌ای پیش گرفت .

رضا شاه چیزی جز نفع‌وسودمردم‌وترقی‌ایران‌درنظر نداشت. دراین وقت‌بود که‌ایران‌بین کشورهای آسیائی‌یکی‌ازبزرگترین‌و غنی‌ترین کشورها گردید .

دیگر، اقلیت‌های دینی‌قدرت دخالت درسرنوشت سیاسی ایران‌ار نداشتند و ایران دوراز هرتوطئه داخلی به ترقی خودادامه‌میداد.

قبایل وایلات درجای خودساکن شدند وبه‌گله چرانی ودام‌پروری روزگار سر کردند ودیگر یارای دخالت یاحمله‌ای نداشتند.

همه‌جا آرامش وصلح وامنیت‌وکار بر قراربود.

کشوری که روزگاری حتی یک لحظه آرامش نداشت حالا خواب راحت میکرد .

ایران بهمان عصر اردشیر بابکان خود رسیده بود.

مدارس از صورت مساجد ومکاتب بیرون‌آمد .

تعلیمات ابتدائی‌اجباری شد. ومردم رایگان به‌یادگرفتن‌سوادوعلوم پرداختند. مدارس متوسطه وسپس دانشگاه ایجادشد ومردمی که‌تاآنروز رنگ دانشگاه‌را ندیده وازمعارف جدیداطلاعی‌نداشتند، باآخرین‌ترقیات علوم ومعارف فرنگی آشناشدند .

بزرگترین خدمت این‌شاه به فرهنگ این بود که برای دانشجویان بورس‌هائی درنظر گرفت وآنانرا برای اطلاعات ومعلومات عالیه به‌اروپا فرستاد و بدینطریق راهٔ معرفت سرشار فرنگی را بطرف‌ایران بازکرد.

☆☆☆

بدینطریق ایران که شش‌قرن درزیر سلطهٔ اجانب‌قرار گرفته وراه سقوط وانحطاط را پیموده‌بود مجدداً زنده‌شد وراه ترقی راپیش‌میگرفت ونبوغ واقعی خودرا بمنصه‌ظهور میرساند.

رضاشاه کبیر حتی‌یکلحظه از مامویت مقدس خود فارغ ننشست.

ب: **تجدید حیات‌فرهنگی** - طبقه روشنفکر وتحصیلکرده ایران امروز با باسوادترین طبقات ممتاز اروپا برابری میکند واین‌فقط بر اثر کوشش ومساعی رضا شاه پهلوی‌بود.

اکنون نهضت بزرگ فرهنگی درشرف تکوین است‌که رهبران آن اغلب از اساتید دانشگاه‌هستند که قسمت‌اعظم عمر خودرا درخارج‌سر کرده و اندوخته فراوانی تهیه دیدند.

از کسانی که در صدراین نهضت آشناساختن مردم به‌معارف جدید اروپا زحمت‌کشیدند از اشخاص زیر می‌توان نام برد:

مشیرالدوله پیرنیا، **دکتر علی‌اکبرسیاسی**، **رضازاده‌شفق**، **کاظم‌زاده ایرانشهر**، **حکمت**، بالاخره عده ای از معاصرین از قبیل: **سعید نفیسی**، **ناصر فلسفی**، **اعتصام زاده**، **دشتی**، **رهنما**، **ایرج**، **ملك‌الشعرا بهار**، **عشقی**، **تقی زاده**، **علا**، که‌به ترتیب نویسنده، مورخ متتبع شاعر، وسیاستمدار هستند.

فصل ششم

تعليقات و ضمائم كتاب

درفصول گذشته مطالبی وجودداشت که‌از بعضی جهات کامل نبود. لذا دراین فصل‌مطالب کامل‌تری برای آن‌فصول میآوریم‌و بدین ترتیب مطالب‌کتاب از هرجهت کامل میشود .

مطالب این فصل هریك به‌ترتیب‌مربوط بفصول‌سوم ، چهارم وپنجم می باشد.

۱

ورود عرفان و تصوف ایرانی در اسلام

منظور از عرفان و تصوف Mysticisme می باشد که عبارت از طریقتی است عرفانی مبنی بر تبصر و تأمل و سیر روحانی تاسرحد خلسه و جذبه که در آنحال آمیزش و نزدیکی روح با خـدا فراهم میشود و آنـرا اشراق نیز میگویند و این سه خود از هم متفاوت است .

واکنون دومین جریان فلسفی را که وارد اسلام میشد مطالعه میکنیم این جریان فلسفی همزمان باجریان فلسفی بود که از یونان باسلام میآمد. ولی درحقیقت جریان فلسفی دوم بیشتر اسلام را تحت نفوذ خود گرفت .

این جریان دوم مستقیماً از ایران واز مشرق بود.

درفصل اول دیدیم که همزمان بـادوره‌ای که فلسفه وفکر یونانـی بایران میآمد ، در عهدخسرو انوشیروان جریان دیگری نیز درمشرق، فلسفه فلسفه‌های وادب ایران را تهدید میکردو آن : عرفان وتصوف هندی بود.

ایران خود تاکنون دوفرقه ودسته فلسفی بوجود آورده بـود ، یعنی فلسفه مانی ومزدك، هردوی آندواندیشه فلسفی متمایل به جنبه عرفانی داشتند یعنی درحقیقت تصوف محض بودند.

وقتی که اسلام بایران آمد، بیش از آنچه که اسلام بخواهد، ازمنابع فلسفی وادبی خود بآن ارزانی داشت.

۲

از مترجمین دوره عباسی

دو مترجم معروف وزبردست مسلمان ایندوره دو فیلسوف بزرك اسلام **الکندی** (درسنه ۲٦۰هجری وسال۸۷۳میلادیوفات یافت)ومخصوصاً **الفارابی** (سنه۳۳۹ هجری وسال۹۵۰ جهان‌را وداغ گفت) می باشند .
الفارابی اکثر آثار ارسطو را تفسیر کرده است که‌از آنجمله: مقولات، موضوعات، سفسطه، معانی بیان‌وفن‌شعرهستند.درعلم‌اخلاق نیز، کتاب اخلاق نیکوماك Ethique را تفسیر نمود ودر سیاست هم قوانین افلاطون را خلاصه وتفسیر کرد .

اگر این‌آثار که برای اولین بار بجهان اعراب وارد میشد برای مسلمانان‌عرب تازگی‌داشت وچون آن ندیده‌بودند ، برای ایرانیان‌ومحیط های دانشی آنان چیزعجیب وتازه‌ای بشمارنمیرفت، برای ایرانیان بواقع خاطره‌ای بود که عهددرخشان انوشیروان را بیاد میآورد که‌درآن‌دوره‌این مطالعات عمیقانه‌تر تعقیب میشد. (دوقرن قبل) (۵۳۱ ــ ۵۷۹)

بدین‌طریق درهمان‌زمان که‌فکروفلسفه یونانی‌باسلام واردمیشدفکر فیلسوفانه وعمیقی دراسلام وجود داشت که‌ازدوره بعداز ارسطوبودوپایه های آن برروی اصول‌وقواعد ادوارگذشته قرارداشت. تجدیدحیات فلسفی بین اعراب بامطالعه مستقیم وصریح آثارقدیم وتحت‌تأثیر و بااستفاده از همین سنن وفکر موجوده انجام‌گرفت .

۳

تشیع در زمان صفویه

صفویه برای اینکه بهتر قدرت را بدست آورند خود را قهرمانان تشیع نشان دادند و شروع بجانب داری از این مذهب و طرفدارانش کردند. بهمین جهت شجره نامه‌ای درست کردند که نژاد و جداعلای خود را با امام جعفر صادق و امام موسی کاظم (امام ششم و هفتم شیعیان) رسانیدند و باین وسیله قدرت را برای خود مسجل ساختند.

اما پادشاهان صفویه دیگر جرأت نکردند مانند فاطمیه مصر خود را امام معهود و مهدی قائم بخوانند.

آنها خود را مجریان فرامین امام میدانستند، مدیران موقتی و نائب امام. زیرا تا وقتی که امام غائب است فقط مجریان موقتی زمام امور را بدست دارند و کارها بدست آنهاست.

درقصر سلطنتی خود در اصفهان، شاهان صفوی همیشه دو اسب تیمار شده و زین دار آماده داشتند و میگفتند که دو اسب یکی آماده پذیرائی از مهدی دیگری برای نائب او حضرت عیسی.

این برقراری و احیاء مجدد تشیع در زمینه دین و سیاست دو نتیجه بزرك وعمده در برداشت که برای سیاست داخلی وخارجی ایران شایان اهمیت بود.

زیرا دراین وقت اقلیتی از ایرانیان هنوز به مذهب تسنن وفادار مانده بودند مخصوصاً در ایالات مجاور سوریه و ترکیه یعنی درایات کردستان، لرستان و درقسمتی از خوزستان.

این‌تعداد قلیل سنی‌ها درکمال بیصبری فشار وشکنجه کم‌و ناچیز شیعیان راکه تازه آغاز یافته‌بود متحمل میشدند ولی‌درتعقیب این‌مجازاتها خودرا ازقلمرو وجمعیت ملی واصلی ایران خارج میدانستند.

وحتی شیعیان متعصب نیز آنان‌را خارج ازایران‌وایرانی میخواندند در نتیجه این اعمال ، این اقلیت بطرفداری عثمانی‌ها برخاستند و دین و سیاست آنانان‌را پذیرفتند و کم کم خودرا بآنها ملحق ساختند . وبدین طرین درست درمرز غربی ایران یعنی مرزی که ایران بادولت عثمانی مشترك بود ،بجای آنکه‌عده‌ای‌وطن‌پرست وایرانی‌مسکن کنند،یکمشت‌ملت یاغی‌و بی‌اهمیت به‌خصوصیات ملی ایران واحیاناً دشمن زندگی میکردند (واین خود برای دولت‌صفویه ودولت‌های بعدی دردسری بشمارمیرفت). وکار بهمین‌جا هم‌خاتمه نیافت . زیرنه‌اتنهااقلیت ملی و مذهبی‌ارمنی‌درنزد شاهان‌صفوی منزلتی یافتند وقربانی حاصل نمودند. بلکه‌درنتیجه ملایان با ارمنیان ازدرسازش در آمدند .

دواقلیت مذهبی دیگر یعنی اقلیت های یهود و اقلیت های طفیلی دیگرگاه موردشوخی وتمسخر قرارمیگرفتند .

اقلیت‌های دینی یهود وزردشتی که‌تاآنروز همیشه مورد عفوواغماض وگاهی‌هم ازنظر حقوق کشوری‌وملی برابرهرایرانی دیگر بودند دراین دوره‌مردمی مردود ومطرود شده‌بودندواغلب هم ملایان باآنها بدرفتاری ونسبت بانان تحقیر روا میداشتند .

دوستی که شاهان‌صفوی به مسیحیان نشان دادند ازآنجهت بودکه شاهان صفوی مترصد بودند که قطعه خاك ارمنستان را که متعلق به ترك‌ها بودمتصرف شوندومیخواستند بانشان‌دادن‌دوستی به‌مسیحیان‌ایرانی وحمایت از مسیحیان ترك‌که مسکن و موقعیت مناسبی نداشتند ودر حکومت عثمانی شکنجه ورنج میدیدند، بخاك‌آنان دست‌یابند.

شاه عباس برای‌آنان شهری ساخت (جلفاـ نزدیك‌اصفهان) و این جلفا بیاد و خاطرهٔ جلفای بزرگ ارمنیان در سرخس بودکه درمرزمشترك‌قفقاز وارمنستان‌قرار داشت ،وارمنستان ازآن‌ناحیه‌بودند.

واین‌حمایت ودوستی‌صفویان باارمنیان ، اقلیت‌های دیگررا ناراضی وناراحت میکرد

٤

ابن سینا

آشتی فلسفه ودین

نظر باهمیتی که ابن‌سینا درفلسفه‌وادب ایران‌داشته‌است و نظر باینکه این نابغه مشرق زمین‌نقش مهمی درآشتی‌دادن‌بین فلسفه ودین بازی کرره است فصلی جداگانه باین مطلب اختصاص میدهیم :

ابن‌سینا Avicenne مخصوصا دراین باره قابل فکر است . چه شمارهٔ کتبی که‌اودر تفسیر فلسفه ارسطو نوشته بین‌شماره‌های کتب مختلف او که درزمینه‌های دیگراست ناچیز و کم‌می باشد .

این کتب تماماً ازخوداو ، بدون‌واسطهٔ واستفاده خارجی وباالهام مستقیم ازفلسفه هند ویامخصوصاً تحت تأثیرفلسفه عهد ساسانیان وزرتشت بوده‌است.

بین این آثار ازکتب زیر نام‌می بریم :

حکمت‌العلاءیا حکمت‌العلائیه که بزبان‌فارسی بوده‌و به‌علاءالدوله‌دیلمی تقدیم کرده است (۱)

قصیدةفی‌النفس : دربارهٔ روح‌وروان .

مجموع‌رسالات مختلفی که‌دربارهٔ تصوف نوشته است‌چون : (رسالة الطیر) و (حی‌ابن یقدان که بعدها مورد استفاده والهام ابن‌طفیل واقع شده)،و(رسالةالقدر) ، و(تاثیر زیارت عتبات) و (فقدان‌ترس ازمرك) و

---

(۱) این کتاب بزبان فارسی ومعروف بدانش نامه‌است .

(مترجم)

بالاخره رسالهٔ(حکمت الموت) دربارهٔ چگونگی مرك .

حتی در افریقای غربی ، بطوریکه بعداً ثابت خواهیم کرد ، نهضت فلسفی درآنجا هم باالهام ازفلسفه ایران بوده‌است :

فلاسفهٔ طرفدار فلسفه یونان‌هم درآن سرزمین آثار خودرا منحصراً به‌تفسیر وتعبیر وحواشی کتب وفلسفه یونان محدود نکرده‌اند .

ابن باجا کتاب معروف « راه‌منفرد »رانوشته است . تمام‌آثارفلسفی **ابن‌طفیل** به‌یك رمان فلسفی محدود میشود که باالهام درونی وعلم لدنی نوشته‌است (۱)

وکتاب دیگرش همانطور که نام بردیم (حی‌ابن یقدان) با الهام از کتابی بهمین‌نام ازابن سینااست .

ابن‌رشد نیز کتاب جامع‌ومعروف و عالی **فصل المقال** رابرشته تحریر درآورده است و ماقبلا از آن‌سخن بمیان آوردیم.

این کتاب نه‌تنها درفلسفه اسلام‌معروف‌است بلکه کتاب بزرگی‌شامل مباحث وگفتار زیاد دربارهٔ فلسفه یهود ، حتی‌دربارهٔ فلسفه قرون وسطی مسیحی‌است . (۲)

بعلاوه ، فلاسفه ایرانی که ازایران بوده وباالهام ازفلسفه ایران‌کار میکرده‌اند ، درمطالعه خود درفلسفه یونان تنها به تفسیر وتعبیر وحاشیه نویسی قناعت نکرده وخودرا بآن محدود ننموده‌انــد ، بلکه مافوق این

---

(۱) لئون گوتیه درکتاب رسالهٔ خود در بارهٔ (ابن طفیل) خلاف این عقیده رابمیان نمیآورد . او معتقداست که کتاب بزرك ابن‌طفیل دربارهٔ فلسفه‌وفلسفه‌های قرون وسطی‌است .

(۲)جالب توجه‌است که (لئون گوتیه) که دررساله‌دکترای خودهمه جاثابت میکند که‌آثار فلسفی اسلام منحصراً باالهام خودنیستند بلکه از فلسفه‌های دیگر الهام گرفته وریشه‌آنها درجای دیگر است ، دربارهٔ (ابن طفیل) معتقداست که اوفقط تنها فیلسوفی است که آثارش ازخوداو وبدون الهام خارجی است .یعنی‌لدنی است . (ابن‌رشد) را نیز یکی دیگراز این فلاسفه لدنی‌میداند .

تفسیر ومطالعه موضوع مهمتری هدف نظر آنان بود : وآن پیدا کردن راه حلی که توسعه و گسترش فلسفه وفکر اسلامی درجهان بآن مربوط میشد، بگفته دیگـر آنها میخواستند راه آشتی و آمیزش بین فلسفه اسلام (فلسفه محمد)وفلسفه یونانی را پیدا نمایند .

حالا بایددید : چرا اینهمه کوشش برای آشتی دادن و بهم آمیختن اصول وفروع قرآن وفلسفه محمد بافلسفه یونانی بکار میرفت ؟

دراولین وحله : علت آن مربوط به سیاست بود .

همانطورکه قبلا دیدیم:

نزاع وپیکار سختی بین دودسته فلاسفه درگرفته بود .

دسته‌ای که ازاصول وسنن و فـروع وفلسفه قرآنی یعنی محمدی و اسلامی دفاع میکردند .

دستهٔ دیگرفلاسفه‌ای که بطرفداری فلسفهٔ یونان قدعلم نموده بودند.

نه‌تنها لازم بودکه به دلایل ومباحث دینی جواب گفته ، ودر مقابل آنها دلایل دیگری آورده شود ، بلکه‌لازم بود برای رهائی ازشکنجه‌ها وتوطئه‌ها ومجازات‌های متعصبین وغضب خلفاء وعدم گذشت واغماض آنان، فلاسفه طرفدار یونانی وسایل ومقدماتی درست کنند تاخود را ایمن بدارند. ایندسته ازفلاسفه‌میکوشیدند درحالی که‌خودرا وفادار ومؤمن به دین‌معرفی کنند ، ثابت نمایند که بین فکر فلسفی ومذهبی وحدت اصلی وجوددارد.

پس اولین فکروهدف و کوشش یک فیلسوف آن عصر این بودکه بکوشد تاثابت کند ویالااقل عقاید اسلامی وفلسفه یونانی را بهم درآمیزد وبین ایندوآشتی برقرار نماید .

غیرازاین لزوم آشتی دوفلسفه‌ازنظر سیاست ، علت‌دیگری هم‌وجود داشت که ازنقطه نظر اهمیت ، ازعلت اولی کمتر نبود واین : علت دینی و عقیده‌ای بود .

زیرا نخست‌اینکه فلاسفه یونانی (۱) مسلمان عقیده داشتند که‌فلسفه ازآغاز وتدوین خود تاعهد آنها «مجموعه‌ای ازفلسفه‌های در هم آمیخته

---

(۱) دراین کتاب هرجاکه کلمه (فلاسفه یونانی)راآوردیم منظورمافلاسفه ایرانی‌وعربی است که درفلسفه یونان مطالعه میکردند و برآن تفسیر و حواشی میآوردند یعنی Philosophes hellenisants

(مترجم)

« ومبهم ومخالف هم بوده است وحالا باید یکایک آنها را ازهم مجزا
« نموده ، درك کرد و بینشان آشتی داد .

« هرچندفلسفه (واحد) است، اما هزار (وجه) دارد . فلسفه ازمثبت
« ترین فلسفه تجربی شروع شده به‌تصوف که نظری‌ترین آنهاست رسیده
« است . پس عالی‌ترین‌وبهترین فلسفه ، فلسفه‌ای است که به بهترین‌وجهی
« وحدت موزنی ازتمام این وجوه دربرداشته باشد .» (۱)

بدین‌طریق ، درنظر آنها ، فلسفهٔ **افلاطون** ویا **ارسطو** فقط از نظر شباهت ظاهری باهم متفاوتند . عمقاً ایندو فلسفه و همینطور عقاید مکاتب فلسفی دیگریونانی ، منظور واحدی‌دارند . ومهمترین وعمده‌ترین هدف فلسفه اسلامی هم این است که بین این وجوه ترکیبی ایجاد کند . وجوه وعقایدی که (واحد) بوده و تنها ازنقطه نظر ظاهری فرق دارند.

اما تنها همین موضوع نبود .

مطابق عقیدهٔ فلاسفهٔ اسلامی ، فکر فلسفی و یا اصولا فلسفه یگ چیزی نیست که تنها زاده یا اثرفکربشری باشد . بلکه یگ وجه (باطنی وکشفی وقطعی) درآن وجود دارد . و یا اگر بهتر بخواهیم « این فلسفه بهمان درجه‌که قدرت کشف آن بیشتر است حقیقی‌تراست» . (۲)

کشف دینی و فکر فلسفی هردو منظور واحدی دارند . « واز قبل هم بین (اصل) و (فلسفه) توافقی وجود داشت (۳) » و این توافق همیشه هم وجود دارد : وباید باوسایل‌کافی ولایق به‌جستجوی آن پرداخت‌وآنرا یافت وبعقیده (فلاسفه) هم این همان‌کار مهم و قابل ملاحظه هر فیلسوفی است که بدنبال این‌توافق برود وآنرا پیدا نماید .

فلسفه ودین ــ بعقیدهٔ آنها ــ فقط دوشکل و دو وجه تفسیر و تعبیر فلسفه‌ها می‌باشد ، یعنی دووجه بیان‌نمودن وظاهرساختن حقیقت واحد .

تنها بااین تفاوت که‌دین، این (حقیقت‌واحد) را ازطریق تخیل ووهم والهام درك‌کرده و بازبان شیرین وفصیح واحیاناً غزلی بیان نموده وبا کمك احساسات وعواطف‌بمردم‌می‌فهمانند ، در صورتیکه فلسفه این(حقیقت

---

(۱) . (کارادو و) ازکتاب ابن‌سینا. صفحات۷۷ــ۷٦ چاپ ۱۹۰۹ پاریس .

(۲) ازهمان‌کتاب صفحه ۷۹

(۳) » » » » »

واحد) را درطریق عمل واستدلال و هوش و فکر درك نموده و با طرق منطقی یا استنساج واستقراء و باا ستفاده وکمك عقل وفکر بمردم ثابت مینماید .

مسئله مهم وبزرك برای یك فیلسوف اینست که بین دوحقیقت ترکیبی ایجاد نماید :

« یگ حقیقت فلسفی ،

« ویگ حقیقت ایمانی ومذهبی .» (۱)

وبالاخره فیلسوف باید : «**خدای فلسفی**» و«**خدای مذهبی**» را باهم آشتی دهد . »

اما اگرفلسفه برای رسیدن باین‌حقیقت ازوسایل و راه‌های عقلی و استدلالی استفاده میکند ، درحالی که **پیغمبر** تنها توسن خیال رادرفضای نامحدود بجولان میاندازد ، فلسفه‌باید مقدم بردین قرار گیرد وارزش آنرا بیشتر گذاشت . فلسفه برای عدهٔ محدودی است ، در صورتی که دین برای همه ودرخور همه است .

حالا معلوم است که این اقدام آشتی بین دین اسلام وفلسفه یونانی‌چه عمل ابتکاری ومخصوصی است وفلاسفه اسلامی طرفدار فلسفه یونان با چه قدرت فکری بآن دست زدند .

پیشرو وپرچمدار این مکتب «آشتی دهنده» فیلسوف عالیقدری‌بنام ابن‌سینا بود .

این نهضت بیشتر ازهمه درمغرب افریقا واسپانیا درخشید . زیرادر آن نواحی بیشترازجاهای دیگرشکنجه‌ها ومجازات‌ها علیه فلاسفه شدیدتر وزیادتر بود . واین بعلل سیاسی اعمال میشد . درحالی که درمشرق‌زمین (آسیا) سلطنت‌ها وقلمروها قسمت بقسمت بود ، شاهان مختلف ومتفاوت السلیقه‌ای سلطنت‌مینمودند ، رقابت‌ها بینشان زیاد بوداما‌درچنین زمانی‌تمام افریقای غربی متحد بود . (۲)

---

(۱) (کارا ــ دو ــ و) ازکتاب ابن‌سینا صفحه ۸۰

ازهمان کتاب صفحه ۸۱ .

(۲) ازکتاب (لئون گوتیه) بنام نظریات ابن‌رشد . صفحه ۲٤

باید اقرار کرد که فلاسفه اسلامی طرفدار فلسفه یونان باوجود مهارت وزیرکی وکاردانی خود، مخصوصاً باوجود فلاسفه‌ای چون ابن طفیل وابن رشد بالاخره بحل این مسئله موفق نشدند. ونتوانستند ازفلسفه و دین ترکیبی بسازند.

اما باوجود این، کوشش وزحمات آنان قابل ستایش وتمجید است و آقای لئون گوتیه Leon Gautier بسیارخوب ازعهده این کار بر آمدند(۱)

☆☆☆

وما به مطالعه تکامل هریک از نظریات و عقاید فلسفی این عصر پرداختیم. واین‌ها عبارت بودند از:

فلسفه یویانی،

علم اخلاق،

تصوف،

حکمت الاشراق،

خداشناسی فلسفی وغیره.

---

(۱) لئون گوتیه از کتاب فوق‌الذکر.

۵

تحول و تکامل فلسفهٔ اخلاقی در ایران

از اسلام تا عهد غزالی

حالا باید دید که تحول و تکامل فکر اخلاقی یا فلسفهٔ اخلاقی در ایران از عهد اسلام تا زمان غزالی چگونه بوده است ؟

الف: **مبادی** ـ اولین مسئله‌ای که در اینجا پیش میاید ، مسئلهٔ مبادی و تاریخ و اصل این موضوع است و این امر (یعنی دانستن و وقوف به مبادی) در سراسر مطالعهٔ فلسفه ایران نیز وجود داشته است .

بعقیدهٔ ما باید برای علم اخلاق و فلسفهٔ اخلاقی ایران بعد از اسلام پنج مبداء ذکر نمود .

نخست یک مبداء کاملا ملی و ایرانی وحتی، عامی. و این امر از مشتی مدارك و نوشتجات مربوط باخلاق که مبادی آن‌ها کمی مشکوك و مرموز است و که تصنیف‌ها ، آوازها ، افسانه‌ها ، ضرب‌الامثال و پند و حکم موجود گواه آن است. این مدارك درواقع هم اصول و دستگاه های فلسفی اخلاقی نیستند ولی می‌توان آنهارا انعکاس‌ها وعکس العمل هائی ازطرف مردم نسبت به آن فلسفه دانست. این مدارك حتی مدتها قبل ازاینکه جمع آوری شده و ثبت گردند ، قرنها اصول عادات و آداب و اخلاق ورفتار مردم ایران بودند .

اما هرقدر که درمبادی خود متفاوت باشند، هرچند که تصادت و تقارن زمانی آنها کم باشد ، این اصول بالاخره مبین یک فلسفه اخلاقی است که

معتقد به (میانه روی درهرچیز بهترین و پسندیده ترین خصلت است که به سعادت و نیك‌بختی غائی وحتمی منتج میشود) است. همانطور که بعدهاهم خواهیم دید همین خصلت اصلی و پسندیده (میانه روی واعتدال) است که مبنای تمام اخلاق وعلم اخلاق ایران را میسازد .

یک مبنای دیگر که آنهم ملی‌است ولی جنبهٔ ادبی وعلمی آن بیشتر است ، دومین مبداء این فلسفه را مشخص میدارد.

این،از کتب‌دینی قدیم‌ایران‌یعنی‌از کتب‌مقدس(زند- اوستا) که‌درحقیقت کتاب آسمانی زرتشت است بخوبی برمیآید. علم اخلاق زرتشتی که شاید با الهام از فلسفهٔ هندیابودا باشد یکی اززیباترین وعـالی‌ترین وبهترین نظرات اخلاقی است که‌مشرق‌زمین تاکنون‌بخود دیده است واین‌علم‌اخلاق که‌شاید بیشتراز هند ومخصوصاً مذهب بودا (۱) الهام گرفته باشد خیلی زود بدست ایرانیان تغیر صورت داد وایرانی شد.

،موضوع آن درسه‌اصل‌وخصلت‌اصلی‌و پاك‌خلاصه میشود: **گفتار نیك** ، **پندار نیك** ، **کردار نیك** . تمامی اخلاق بایداز این‌سه‌اصل مشتق‌شوند . ازنظر این اخلاق تنها تبلیغ خصایل پسندیده واعمال‌آن‌کافی نیست بلکه باید بعلاوه فکر پسندیده یعنی (پندار نیك) داشت وهمانست که‌به‌عمل‌خیر منجر میگردد. بهمین دلیل یکی از حقایق مسلم اخلاقی ایران قبل‌ازاسلام وحشتی بود که مردم ازدروغ داشتند. همان ضرب‌المثل ایرانی که‌میگوید: «دروغگو دشمن خداست» از همین دوره باقی‌مانده‌است.

در عهدانوشیروان عادل یک جریان اخلاقی دیگر که‌ازجهت (هند) میامد آنچنان عهد ساسانی وایران را تحت‌تأثیر قرارداد که حدنداشت :

---

(۱) مذهب بودا Boudhisme فلسفهٔ‌ازخودگذشتگی وتصوف‌است. اکنون پانصد ملیون طرفدار دارد ومبلغ آنان (لاما) نام دارد . مبنای اصلی این فلسفه خود گذشتگی و پشت‌پازدن بـه لذات ظاهـری مادی جهان است .

کلمه(بودا) بمعنی‌عاقل‌وفیلسوف‌است. درتمامی‌جهان تصوف‌وخلوص عقیدهٔ آن مترادف عشق‌پاك وخالص می‌باشد. زندگی‌از نظر بودا جزرنج وتعب ومشقت‌وچیزدیگری‌نیست . بایدازخودگذشت تابجهان‌واقعی‌وارستگی وغایت‌مقصود رسید . مترجم.

واین جنبش ونهضتی بود که وزیر کاردان‌وافسانه‌ای او یعنی **بوذرجمهر** که راهنمای انوشیروان نیز بود ، بوجود آورده بود.

عده زیادی از آثار وکتب ادبی به‌این نهضت پیوسته‌میشود وهمهٔ‌این کتب به‌زبان رسمی ساسانیان یعنی‌زبان پارسی پهلوی ترجمه شده‌بود.

این ادبیات بطرز قابل‌ملاحظه‌ای بین‌مردم پخش‌شد. وحتی‌چندی‌بعد یعنی درعهد بنی عباس کلیه این کتب بزبان عربی ترجمه گردید و سپس از زبان عربی به‌فارسی بعدازاسلام (دری) ترجمه‌شد . (۱)

بین این کتب از آثار ذیل می‌توان نام برد :

(کلیله‌الدمنه) و (الف لیل) یا هزار ویکشب ، و(وصیتنامه‌مخفی بوذرجمهر) وغیره .

همهٔ این کتب از نظر اخلاقی‌شایان توجه واهمیت هستند ، مخصوصاً از نقطه‌نظر اخلاق ایرانی بعدازاسلام.

اما باید گفت که فلسفهٔ اخلاقی ایرانی تنها ریشهٔ‌ملی نداشته‌است برعکس‌هر بار که‌موقعیتی‌دست‌میداد بامفاهیم‌وپذیرش‌های جدیدتروتازه‌تری پر میشد وتکمیل میگردید وهربار، درمواقع مختلف ، تمایلات گوناگون که ازریشه‌های مختلف بودندبایران میآمدندوهنگامی که‌دربوته‌فکرایرانی آب میشدند، کم کم بافکرملی‌توأم‌شده ومخلوطی می‌ساختند وبالاخره‌یک شکل کاملا ابتکاری وبدیع بخودمیگرفتند.

پس‌این بود (اخلاقی) که ایران ازیونان بارث می‌برد. این اخلاق ویافلسفه اخلاقی هم‌مانندفلسفهٔ‌یونان ازدوراه ودو نهضت کاملا متمایز بایران وارده‌شده بود :

یکی قبل ازاسلام وبتوسط مکتب فلاسفه‌افلاطونیون جدید که‌یونانی وایرانی بودند ودرعهد انوشیروان میزیستند .(کتبی که مربوط باینددسته واین طبقه‌است متاسفانه ازبین‌رفتند.)

دیگری‌هم بعداز اسلام که بتوسط‌مترجمین سوریه‌ای وعرب‌وایرانی ومسیحی ویهود ویااینکه از راه اقوال و داستانها وسنن شفاهی‌مکاتب و مدارس بایران راه یافته بود.

---

(۱)منظورازفارسی بعد از اسلام(دری)فارسیٔ مخلوط‌ازعربی‌وپارسی وغیره است . مترجم

مهمترین ترجمه های این‌عصر ترجمه هائی‌ازعلم اخلاق (نیکوماك) علم اخلاق ارسطو ، علم اقتصاد وقوانین افلاطون وغیره بود.

درکنار این آثاراصلی، دیوانها ومجموعه‌های‌مختلف‌دیگری که نوشته وسبك آنها جدیدتر بود، وجودداشت. این آثاررا به‌فلاسفه قدیم نسبت میدادند واینها پندوحکم ووصیت‌نامه‌هائی ازقبیل وصیت نـامه ارسطو ، (معتبات فی‌النفس) که زمانی به سقراط وزمانی به افلاطون نسبت داده‌میشد،(کتاب التوفاهه) که میگفتند مکالمات هنگام مرك ارسطو بایکی ازشاگردان او بود .

چهارمین ریشه ومبدای‌ورود اخلاق‌خارجی بایران بعدازاسلام‌**قرآن** است. اصل کلی وعمدهٔقرآن دراطاعت است ، اطاعت محض که وجه دیگر آن تسلیم است یعنی تسلیم‌به‌سرنوشت ، تسلیم به‌قوانین ودستورات‌آسمانی تسلیم درمقابل زندگی‌وحوادث‌آن وازآنجاست که‌رنگ ظاهری‌تعصب‌پدید میاید ، تعصبی که‌ازاین علم اخلاق‌بوجودمیآید، تعصبی که‌بعدها توسعه‌یافته واغلب گاهی درمقابل نیروی اراده وارادهٔ قوی قدعلم میکند وبمخالفت برمیخزد .

قانون اخلاقی‌ازنظرقرآن‌عبارت‌است‌از« اطاعت قوانین و دستورات خدای‌متعال‌و بزرك ومقتدر، خالق وقـادر، که‌بتوسط پیغمبر با مخلوق خود رابطه نزدیك پیداکرده است واطاعت ازاین دستورات‌باپاداش‌هائی توام است وپیشگوئی‌ها‌ی قرآن دراین‌باره شکی بجا نمیگذارد» (۱)

از اینجا معلوم میشود که‌علم اخلاق ازنظر قرآن تماما دارای وجه کاملا عینی است.

آخرین ریشه ومبدای فکر اخلاقی درایران مسیحیت است که خیلی دیر در ایران درخشیدن گرفت.مسیحیت ازایران(مانویت)راگرفت وعقیده شفقت ورحم بهمنوع خود را باسلام داد. ایران بعد ازاسلام اعمال خارجی تصوف‌را ازمسیحیت گرفت.وماقبلا مشروحاً دراین باره سخن گفتیم.

ایران قرن یازدهم بتوسط همین مسیحیت بود که توانست باظهور شخصیت غزالی ازدارا بودن بهترین فلسفه اخلاقی بخود ببالـد.
رجوع‌شودبه(فصل غزالی).

---

(۱)C. D. V (کارادو)ازکتاب غزالی صفحه ۱۳۰.

این جنبش‌های مختلف فلسفهٔ اخلاقی باعث این‌شدند که درایران بعداز اسلام علمای مشهور وعالیقدری‌در اخلاق بوجود آیند. افکار این اخلاقیون کاملا بدیع وابتکاری بود . ما اکنون بطور بسیار اختصار آنانرا مورد مطالعه قرار میدهیم واین برای ادامه مطالعه تکامل فلسفه اخلاقی ایـران لازم است. وحتی قبل‌ازاینکه بدونفر ازبزرگترین ونامدارترین آنها یعنی **سعدی وغزالی** برسیم واجب است .

ب : علماء اخلاق ایرانی (قبل‌ازغزالی)

اهم این علماء عبارتند از :

۱- **ابن مسکویه** (وفات‌در ۴۲۰ هجری) مؤلف یک کتاب‌اخلاق یک رساله درتاریخ علم‌اخلاق، بنام : (آداب‌العرب والفرس). دراین‌رساله که بطور ناقص بدست مارسیده است ، باید دوقسمت متمایز ازهم راتمیز داد : نخست‌قسمتی ازکتاب قدیمی‌فارسی بنام (جاویدان خرد) که‌مجموعه‌ای از پند وحکم‌وامثال که‌به فلاسفه‌قدیمی هندی‌وایرانی ویونانی‌وبه **هوشنگ** پادشاه سلسلهٔ پیشدادیان نسبت داده میشود.(۱)

این کتاب درعهدمأمون خلیفه‌عباسی بطورناقص‌چاپ‌شده ولی‌ضمیمه‌ای شامل اصطلاحات وضرب المثل های عربی باخودداشت‌واین کتاب‌خلاصه‌ای بود که ابن‌مسکویه به‌کتاب خود ودرقسمت اول‌آن افزوده‌بود. در قسمت دوم‌کتاب ، ترجمه‌ای از تابلوی سبس‌Cébés بچشم‌میخورد. ابن‌مسکویه‌در آن چهار خصلت عمده را سفارش میکند :

علم ، احتیاط ، کف نفس ، انصاف .

باعلم : انسان می‌تواند خوب را از بد تمیز دهد.

با احتیاط : از بدی دوری می‌جوئیم.

انصاف : انسان را از انجام‌کارهای بد وناپسند بازمیدارد.

ویالاخره کف‌نفس وخودداری خصلت پاک‌راهمیشه حفظمیکند.

ابن مسکویه معتقد است کـه این چهار باعث نیـل به سعـادت و خوشبختی است.

۲ ـ یکی از مهمترین وباعظمت‌ترین کتب سیاسی واخلاقی این‌عصر بـدون شك‌کتابی است‌کـه **خواجه نظام‌الملك** وزیر آلپ ارسلان و

(۱) پیشدادیان اولین سلسله افسانه ای ایران‌بودند

ملکشاه، سلاطین سلجوقی، نوشته‌است .

خواجه نظام‌الملك درشهر طوس درایالت خراسان ودر قرن‌یازدهم بدنیا آمده است . این مرد زیرك و کاردان وعاقل که کم کم بادرایت خود بدربار راه یافت توانست پس‌از مدت کمی وزیر آلپ‌ارسلان وسپس وزیر پسرش ملکشاه‌شود . این وزیر کاردان درسال٤٨٥ هجری (۱۰۹۲میلادی) بدست یکی ازفدائیان‌اسماعیلیه بقتل رسید . دستور قتل او را **حسن‌صباح** رئیس فرقه اسمعیلیه داد .

حسن صباح زمانی دوست وهمکارصمیمی وبا قدر نظام‌الملك بود اما بعدها دشمن سرسخت ومغلوب نشدنی او گردید .

خواجه برای استفاده پادشاهٔ‌خود ملکشاه کتابی درسیاست نوشت که ارزش‌علمی آن بسیارزیاد است.این کتاب بنام **(سیاست نامه)** موسوم‌است وآن کتابی کاملا ابتکاری ، بدیع ، عملی ، آنی ، تجربی ، واستقرائی‌است درآن کتاب ، مؤلف هرموضوع را باذکر داستانها ودلایل وتواریخ‌واقعی ثابت میکند .

☆☆☆

بدین‌طریق ما به سعدی‌وغزالی میرسیم . یعنی به‌دوره‌ای که بدرخشان ترین وپرافتخارترین ادوار تکامل علم اخلاق موسوم است . چون فصل جداگانه‌ای به‌غزالی اختصاص داده‌ایم بحث ومطالعه درآنسان را به فصل چهار میگذاریم ودراینجا به ذکر بقیه محبث اصلی خود می‌پردازیم .

٦

پیکار غزالی با متکلمین

دیدیم که غزالی دومین مکتبی را که مورد انتقاد قرار داد مکتبی از روحانیون اسلام بود که بنام متکلمین خوانده میشدند .

الف : **علل این پیکار** ـ این موضوع در اولین برخورد باعث حیرت و تعجب است زیرا غزالی درحقیقت ادامه دهندهٔ پیکاری بود که روحانیون ازسه قرن قبل علیه فلاسفه میکردند . معهذا اگر از نزدیك و بادقت تمام بآن نظر افکنیم متوجه میشویم که: آنچه که غزالی را از روحانیون متکلم جدا میکند همان است که غزالی را از فلاسفه جدا کرده است .

درحقیقت باید دید که غزالی چرا فلاسفه را انتقاد میکرده؟ وچه چیز آنها را مورد سرزنش قرارمیداده است ؟ و آن این بود که فلاسفه محیط قلمرو عقل را زیادتر کرده و آنچه را که منحصراً در اختیار وحی و کشف نبوی است بعقل نسبت میدهند ، وعقل را درقلمرو فلسفهٔ مابعدالطبیعه وارد میکنند و خلاصه اینکه میخواهند بدینطرین اصول دینی را بوسیلهٔ اصول فلسفی پشتیبانی کنند .

اما روحانیون متدین اسلامی هم همینکار را میکردند . اینان برای اینکه اصول آئین محمدی راپشتیبانی کنند ودلایل منطقی ومستحکمی برای اثبات آنها بیاورند و خلاصه اصول اسلامی را دور از هرگونه حمله و انتقادی قرار دهند ونگذارند فلاسفه ومتفکرین آزاد کوچکترین انتقاد یا حمله‌ای به‌اصول اسلامی بکنند ، از همان اسلحه‌های مخالفین خوداستفاده

کردند : یعنی اینکه روش‌ها وجدل ومنطق وحتی بعضی ازنظرات وعقاید فلسفی یونانی ازقبیل نظریهٔ اتمی وغیره را بکار بردند .

فقط آنچه که فلاسفه را ازمتکلمین جدا میکرد این بود که فلاسفه میکوشیدند فلسفه رادرخشان‌تر وپرافتخارتر کرده وآنرا مافوق دین‌قرار دهند درصورتیکه متکلمین فقط بدفاع ازاسلام ومدح آن اکتفا میکردند.

درفکر غزالی ازیکطرف مبارزه شدیدی علیه افراطهــای فلسفه و جنبهٔ عقل آن واز طرف دیگــر پیکار سختی علیه (کلام) درگـــرفته بود . همینکه بانوشتن کتاب(تحافة الفلاسفه) بقایای فلسفه یونان را درایران بهم ریخت ، بطرف روحانیت نظری برگشت ودر نظر گرفت تاروحانیت وخدا پرستی اسلامی را بریک اساس جدیدی قرار دهد .

بدین‌طریق مأموریت مضاعف غزالی ـ یعنی ازبین بردن شر و پایه نهادن منطقی خیر انجام گرفت . غزالی تلاش اول را باکتاب (تحافه)و دوم را باکتاب (احیا) بپایان رسانید .

ب : **حکمت الهی غزالی** ـ عقیده،و نظرات فلسفی اورادر بارهٔ حکمت‌الهی ویاآنچه که خود گفته(شریعت) درنکات‌زیرمی‌اتون‌خلاصه نمود:

۱ ـ انتقاد غزالی ازحکمت الهی : عده‌ای ازمتفکرین اسلامی طرفدار عدم دخول کلام ومعتقد به بررسی نظری عقلی درایمان بودند،در صورتیکه عده‌ای دیگر ازمتفکرین عقیده مخالفی دراین‌باره داشتند .

غزالی درخصوص‌این مسئله به‌چیز دیگری متوسل میشود که‌بانتقادات سیاسی واخلاقی اوبستگی دارد .

غزالی میگوید : دراجرای کلام‌درعین‌حال که سودوفایده ونفع‌وجود دارد ، ضرر و خطرهم هست.مادام که کلام‌مفیداست ، واجب‌الاجرا و حتمی است ، اما دروقتی که ضرر وخطردارد بایدازآن اجتناب نمود .

بعقیدهٔ بعضی،نفع (کلام) اینست که حقیقت اشیاء را روشن میکند و چیزهای زندگی را هما نطورکه هستند می‌شناساند .

غزالی این نفع کلام را منکراست ومطمئن نیست که (کلام) بتواند بوعده‌های خــود وفاکند .

اومیگوید : (کلام) بجای‌اینکه روشن‌کند ، راهنمائی‌کند ، گمراه کرده وسرگردان میسازد : کلام فقط‌قادراست کمی نور دهد ولی این‌نور

فقط دربارهٔ چیزهائی می‌تواند باشد که تاحال شناخته و کاملا روشن‌شده‌اند.

تمامی حکمت الهی غزالی می‌تواند درجملات زیر خلاصه شود :

« باید عقل ناحق را ازقلمرو حکمت‌الهی دور کردزیرا
« عقل وسیلهٔ کامل وقاطعی برای کشف فلسفه مابعدالطبیعه نیست.
« عقل فقط دردنیای محسوس بدرد میخورد یعنی برای ساختن‌و
« پرداختن بناهای علمی ویا ترکیب حقایق شناخته شده ، البته
« آنهم بکمك ایمان ودین . . . »

منظور از حکمت‌الهی،علم وفلسفه‌ی‌خداست که بزبان علمی تئولوژی Théologie خوانده میشود.

بهرحال مطابق عقیدهٔ غزالی و خلاصه‌اینکه (کلام) بهیچ‌وجه و در هیچ حالتی نمی‌تواند حقایق را ثابت کندبلکه فقط‌می‌توان دربعضی حالات ایمان‌را کمك کند ولی اغلب‌اوقات بضرر آنست .

۲ ـ حکمت الهی غزالی : اصول عدالت الهی‌غزالی تقریباً‌شبیه اصول عدالت الهی وحکمت الهی قرآنی است .

ازنظر غزالی خداجاوید وابدی است زیرا اگر خداتولید شده بود لازمه‌اش این بود که مولدی داشته باشد . خدا همیشگی است ، او اولین وآخرین ، درونی وخارجی است .

برای‌او-خداوند- ماده وجوهری درمکان نیست‌وحتی حادثه‌ای‌درجسم نیست . او بهیچ‌چیز دنیا شبیه نیست ، دنیائی که پرازماده و حادثه است . هرگز نمی‌توان اورا قیاس یا قضاوت کـرد . او واحد است و برتخت و اریکه سلطنت خود نشسته‌است . او دردنیای دیگر ـ قیامت ـ دیده‌خواهد شد البته درشکل واقعی ودر وجود خود .

بعقیدهٔ غزالی خصایل خداوندی هفت است :

« خدا قادر است ، عالم است ، زنده (حی) است ، شنوا و بینا و
« وخواستار وگویا است . این خصایل ابدی است ووجود مثبت دارند.»

۳ ـ مسئله‌جبر واختیار : اما آنچه که مربوط به‌مسئله جبرواختیار بشری است ، غزالی عقیده‌ای کاملا مخالف معتزله دارد و این امر زیاد از حدهم غیر منتظره نیست . غزالی میگوید :

« همهٔ آنچه که‌دردنیا بوقوع پیوسته وبوجودآمده استعمل ومخلوق

« خداست . خداوند تنها خالق ومولد حرکات و جنبش‌های مردم است .
« ولی این‌امر مانع این نیست که مردم دراین حوادث تصمیم بگیرند ویا
« مؤثر باشند .

« عمل انسان درحقیقت درعین‌حال که ازطرف خداوند تصمیم گرفته
« میشود .ازطرف انسان هم‌تصمیم گرفته‌میشودخداوند مجموع کاروتصمیم ،
« انتخاب و کوشش وموضوع انتخاب شده را آفریده است . حرکت از
«انسان است امامخلوق‌خداوند است‌ـهرعملی که ازطرف‌بشر تصمیم گرفته
«میشود خداهم در آن‌دخیل است‌منتهی‌این‌فعل دروجه مختلف‌ظاهر میگردد:
« وجهی که مربوط بخدا است‌جنبهٔ تحقق آنست ووجهی که مربوط
« بانسان است جنبهٔ چگونگی آنست یعنی خوبی یابدی آن . همین عمل و
« فعل درهرحال ازتصمیمات خداوند نیز بوده است.

« خداوند فاعل و عامل ، ازنظرخوبی اقدام میکند . خداوند در
« خلق خود جوانمرد و سخی بوده است ودرحالی که قوانین خود را بمردم
« تحمیل میکرده آزادی‌طلب بوده است .

« خداوند متعال می‌تواند بندگان خود را برنج وشکنجه و عذاب
« بکشد و آنانرا مجازات وتنبیه نماید و این مجازات لازمه‌اش کار بد یا
« جنایت قبلی نیست . زیرا خدا دراعمال خودآزاد است . . . ». (۱)
خداوند هرطور که‌دلش بخواهد بامردم یعنی‌مخلوقاتش رفتارمیکند.
وهیچگاه مجبور نیست که بطرز مناسبی برمردم سلطنت نماید . زیراهیچ
اجباری برای خدا نیست .

شناختن خداوند واطاعت‌محض‌ازاوازوظایف حتمی‌انسان است .زیرا
خداوند بشر را مجبور میکند واین دستور را باو میدهد .

☆☆☆

این‌ها بود مطالب برجسته حکمت الهی غزالی . در حقیقت غزالی
مؤسس وبنیادگذار حکمت الهی تازه وجدیدی نیست او فقط ازنقطه‌نظر
اهمیتی که به‌رحم وشفقت‌میدهد آنرا به‌حکمت‌الهی‌مسیحی نزدیك‌تر کرده‌است.
اگر باظهور غزالی فلسفه عقب‌نشینی کرده است ، لااقل حسن دینی
وحکمت الهی وخداشناسی وجه تازه‌ای بخودگرفته وترقیات زیاد نمود

---

(۱) (کارادوو) صفحه ۱۰۵

ج : **حکمت الهی بعداز غزالی** - چون مکتب فلسفی متکلمین مکتبی بارور بود وفساد داخلی مکتب فلسفی یونانی را نداشت و ازطرف دیگر طرفدار زیادی داشت وشاهان وامیران وقت وتودهٔ متعصب مردم خواستاراین مکتب بودند ، انتقادات وحملات غزالی زیاد نتوانست مؤثر واقع شود وهمینکه حرارت وشدت این حملات وانتقادات خاموش شد، مکتب متکلمین باحرارت‌تر و درخشان‌تر ازقبل جلوه‌گر گردید . ومظهر عالی این تجدید حیات **ابوسعد عبدالله**(وفات در ٦٨٥ هجری) ومؤلف (توالی الانوار) بود .

شهرستانی مؤلف دانشمند (نهایت الاقدام فی علم الکلام) و **الایجی** مؤلف (موافق) **نصفی** مصنف (عقاید) وبالاخره **امام فخرالدین رازی** ازنمایندگان مبرز ورزیدهٔ دیگراین مکتب حیات یاقته بودند .

تمام این نویسندگان، ایرانی واززبان ونژاد وملیت ایران بودند

اما انحصاریت ووحدت فکرفلسفی غزالی نباید تنها به بفلسفهٔ یونان وحکمت الهی محدود ومحصور شود . فکر فلسفی غزالی در حقیقت یک فکر دایرةالمعارفی است وباید که زمینه،یعنی دووجه دیگر آنرا،بیان داشت: فلسفه اخلاق وعرفان .

۷

فلسفه اخلاقی غزالی

یکی ازاین دو وجه همانطور که گفتیم فلسفهٔ اخلاقی غزالی است .

الف : **علم اخلاق در نزد غزالی** ـ همانطور که قبلا هم دیده‌ایم فکر اخلاقی غزالی که فکری ایرانی بود ، فکری درخشان و پر جلا بود و قبل از غزالی اهمیت خارق‌العاده‌ای داشت . اما غزالی درحالی که میخواست دراین زمینه ازدیگران‌هم تجاوز نماید و خود را پیشوا و پیشقدم آنان سازد ومکتب فلسفی اخلاقی‌جدیدی پایه نهد ، این کار را کرد واین تنها مکتب ایرانی بودکه دراین زمینه باقی ماند .

غزالی در کتاب **احیا** خود و درسالهٔ معروف خود بنام **ایهی‌الولد** بدینگونه ظاهر میشود :

« چون یک عالم بزرك و دانشمند علم اخلاق ، کاملا مختار و
« صاحب اراده موضوع خود ، معهذا خیلی لطیف وخوب ، یک
« روانشناس ماهروتیزبین ، طبقه بند ماهر اختلافات اخلاقی که
« درکمال افراط و زیاده روی یک لطف ، یک حرارت و
« یک تصریح‌دقیق را روشن میسازدکه او را از هرجهت به
« نیکول شبیه میسازد » (۱)

غزالی همانگونه که در موضوع حکمت الهی شمارش بود زیاد در تشکیل‌یک‌مکتب‌اخلاقی پافشاری ننمود. اویک عالم‌اخلاق روانشناس‌است خطیب زبردستی چون (بوسوئه Bossuet) است که درویشی و تصوف (فنولون Fenelon) راهم دارد .

---

(۱) C. de Vaux از کتاب غزالی چاپ ۱۹۰۲ صفحه ۱۴۳

او به اخلاق وفلسفهٔ اخلاقی یونان قدیم چیزی مدیون نیست وخیلی کم ازآن استفاده کرده است و حتی می‌توان گفت که به علم اخلاق ایران قدیم‌هم چیزی مدیون نیست .

او مخصوصاً از علم اخلاق مسیحی الهام گرفته است زیرا دراین عصر فقط این علم اخلاق دردسترس متفکرین بوده است . درحقیقت ازیک طرف اجتماعات مسیحی ایران و آسیای صغیر وسوریه بسیار مهم بوده و اشخاص تحصیل کرده وباسوادی درآنها وجودداشت وازطرف دیگرداستان شگفت‌انگیز صلیبی هرروز بیشتر به‌طرف آسیای صغیر وسوریه و فلسطین روی میآورد وکم کم میوه‌های خودرا میآورد .

براستی آنچه که ازهمه‌جالب‌تر،درنزدغزالی پیدامیشودهمان‌خصوصیت یا جنبهٔ مسیحی آنست که چه درحکمت الهی وچه در علم اخلاق او پدیدار شده است . عقیدهٔ اصلی واساسی‌علم اخلاق او عشق است واین اندیشه‌ای کاملا مسیحی است . برای او عشق بهمنوع ، دوستی ، رحم‌وعاطفه، بشررا نجات خواهد داد وراه اورا بطرف نجات ابدی باز خواهدکرد .

غزالی با این نظرات خودتأثیر بسیارزیادی دراسلام ومخصوصاً ملت ایران کرد .

ب : **فکراخلاقی درایران بعدازغزالی** - نمایندگان ومظاهر برجسته وعمده مکتب اخلاقی ایران‌که موسس وبنیادگذار آن‌غزالی بود عبارتنداز : میدانی، زمخشری‌که مؤلف (اطواق الذهب) است ، خواجه نصیرالدین‌طوسی (بسنه ٦٧٢ - ٥٩٧ هجری) مؤلف (اخلاق ناصری) وغیره .

۱- خواجه نصیرالدین طوسی : خواجه نصیر طوسی در کتاب اخلاق خود حالت یک فیلسوف‌ترکیب‌کننده را بخود میگیرد .

او می‌پرسد : موضوع علم اخلاق چیست؟وخود جواب میدهد: روح. وقتی غرایز روح را میشمرد بطریق منطقی به خصایل و معایب‌آن میرسد. برای روح چهار خصلت بزرگ میشمارد که عبارتند از : احتیاط کوشش، اعتدال وانصاف . وبرای‌از بین بردن معایب دوراه معلوم‌میکند که اولین آن معلوم‌کردن چیزهای ضد ومخالف‌آنهاست از قبیل:جهالت،

ضعف نفس ، حرص و آز وظلم. آنگاه دانستن اینکه خصلت پسندیده تنها وسیلهٔ قاطع و برنده معایب است و باید عیب را درحکم یک عامل فاسد کننده واقعی بحساب آورد که طبیعت وذات عمل پسندیده را از بین میبرد. خواجه معایب را (امراض روح) میداند وبطریق فلسفی آنهارامطالعه میکندوتصریح میکند که بایدمخصوصاً بوسیله اضدادشان با آنهامبارزه نمود.

این سطور برجسته اخلاق ناصرالدین طوسی است . اما بزرگترین نماینده ومظهر علم اخلاق ایرانی که ازغزالی الهام گرفته، شاعر بزرك و بی‌مانندی است که دراشعار عارفانه وغزل همتا ندارد واو **سعدی** معروف بسعدی شیرازی است.

۲- سعدی: شیخ سعدی که بنام حقیقی شیخ مصلح الدین خوانده میشود درسنه ۵۹۰ درشیراز تولد یافت. دراین وقت اتابکان درفاس حکومت داشتند واینان، خانواده‌ای ازترك ودوست شاعر بودند سعدی جوانی خودرا بمطالعه مصروف کردوسپس یک سلسله مسافرت بنقاط جهان درپیش گرفت و آسیا وافریقارا زیر پاگذشت . در شهر تریپولی او را بزندان انداختند و با زندانیان یهود، چون برده فروختند . یکی ازدوستان اورا شناخت وبقیمتی خرید وآزادش کرد. سعدی بشیرازبرگشت وابوبکر سعدابن‌زنگی احترام زیادی باو نهاد. آنگاه دوران زندگی پرحاصل ادبی سعدی شروع شد .در همین تاریخ بود که کتاب معروف **گلستان** خودرا نوشت وسپس **بوستان** را نیز تحریر نمود. سپس غزلیات معروف وبی‌مانندخودراسرود. سپس حماسه‌ها واشعار عارفانه واخلاقی او بوجود آمدومجموع آنها(دیوان) **قطوراورا** درست میکند .

سعدی بدون شك معروفترین وبزرگترین شعرا و نثر نویسان ایران است. نثری که درگلستان نوشته نثری کلاسیك شده است ونمونه عالیترین نثر، نثری است که از روی گلستان تقلید شده باشد .

هرچند او درغزل به **حافظ** ، در رباعی بـه **خیام** ، در حماسه به **فردوسی** ودرغزل به **عطار** نرسیده است اما اگر هرکدام این شعرا در نوع شعر خود تخصص کامل یافته‌اند سعدی درتمام انواع شعر ونثر مهارت کامل داشت .

او یک شاعر دایرة المعارفی است و دیوان او خلاصه‌ای از مجموع فعالیت های ادبی در ایران است.

اما سعدی فقط یک شاعر و یک نثر نویس نبود، او بیش از همه یک عالم اخلاقی بنام، یک صوفی باحرارت و عشق بود.

دو کتاب بزرك و معروف سعدی در اخلاق همان گلستان و بوستان است.

گلستان مجموع داستانهای اخلاقی کوچکی است به نثر و مخلوط بشعر که سعدی آنها را برای تربیت نسل جوان نوشته است. سعدی گلستان خودرا بهشت فصل تقسیم کرده است.. و در هر کدام از فصول در بارهٔ جوانان و پیران و شاهان و درویشان و از سکوت و اعتدال و عشق و رفتار سخن گفته است.

سعدی درهر داستانی پس از اصل داستان نتیجه‌ای میگیرد و گاهی نتایجی متعدد از آن داستان بیان میدارد بنحوی که گلستان بصورت یک کتاب اخلاق و پند و حکم در آمده است.

بوستان بشعر است، و ده فصل دارد. در بارهٔ انصاف و عدالت، خوبی بدیگران، عشق و مستی، فروتنی و تواضع، سادگی و اطاعت و تعلیم و تربیت و مدح سرنوشت و ندامت و پشیمانی و بالاخره در بارهٔ نماز و دعا و تعمق و تأمل سخنان جاویدان و پرارزشی آورده است.

سعدی هم مانند غزالی و سایر علماء اخلاق باستثنای طوسی آورنده (نظریه) تازه‌ای نیست، او یک عالم عملی اخلاق است و آثار او درحقیقت مجموع نصایح و دستورات عملی اخلاق است.

(اخلاق) سعدی از یک شك عارفانه آمیخته بااصول جزمی درست شده است. سعدی یک صوفی بود و انزوا و گوشه‌گیری و تعمق را دوست داشت و علاوه تمامی فصول بوستان او عنوانهای عارفانه دارند. مخصوصاً تصوف او در غزلیات زیاده از حد بچشم میخورد.

عقاید اخلاقی سعدی بیش از همه در اطراف این فکر اصلی دور میزند که باید بسرنوشت خود قناعت کرد و کوشید تاحد ممکن پاك و منزه در این جهان زیست تا یک زندگی مفرح و خوش ابدی برای خود فراهم نمود

اوهم به (اعتدال) عقیدهٔ زیادی دارد .

☆☆☆

سعدی وغزالی دومعلم اخلاق بزرك ملت ایران بودند . تمام نسل های ایرانی ازپنج قرن قبل به بعد تحت تأثیر این اخلاق قرارگرفتند و اصول اخلاقی ایندو فیلسوف نامدار درآنان تأثیر بسزائی داشته است .

۸

فکر عرفانی غزالی

باید ازعرفان غزالی هم سخن گفت زیرا عرفان و اخلاق غزالی دو موضوع بسیار مهم فکر فلسفی اوست .

الف : **عرفان غزالی** ـ قبل ازپایـان دادن باین‌فصل باید از عرفان غزالی هم سخن گفت .

درمطالعهٔ تحول و تکامل فکری غزالی ، چگونگی تشکیل عرفان را دراو دیدیم وآن بخوبی مارا بفکر عرفانی غزالی آشنا ساخت .

فقط باید برروی این نکته پافشاری نمائیم کـه عرفان غزالی یک (عقیده) نبود بلکه یک (وضع) یاحالتی بودکه درپیش گرفته بود .

غزالی باانتخاب وضع عارفانه میخواسته‌است بدرجه عالی خوشبختی وسعادت برسد وهرگز نمیخواسته است درو‌جود خدا حل شود .

او درعین‌اینکه صوفی است باصوفیان خرقه‌پوش مبارزه داشته است ومخصوصاً صوفیانی که ازاعمال وفرایض دینی‌دوری گزیده وبآنها پشت پا میزنند ـ غزالی دشمن سرسخت عرفان وحدت وجودی است .

اودرتصوف فقط در جستجوی پیداکردن یک قلب صاف است . و بهمین‌دلیل است کـه عرفان او جنبهٔ هیجانی عرفان وحدت وجـودمان را نـدارد .

درکتاب (احیاء) غـزالی امکان یک علم استغرائی را ثابت میکند که برتجربه دودنیا وپایه نهاده باشد . یک دنیای دیدنی که (الملك) نام

مینهد ویک دنیای نامرئی ودیدنی(محسوس حواس) است. دنیای نامرئی (محسوس روح) است .

وبرای معرفت دونوع ودودسته تعین میکند :

معرفت محسوس و معرفت عرفـانی . که اولی بوجودآمدهٔ تجربهٔ ظاهری ومادی وعقل است ودومی بوجودآمدهٔ ایمان داخلی وخلسه است. فقط باشهود باطن میتوان بهمعرفت عرفانی رسید .

وبهرصورت غزالی ، تصوف را بآغوش اسلام راه داد . این تصوف بهیچوجه وحدت وجودی نیست . بلکه یک عرفان معتدل است که بیشتر به عرفان مسیحی شباهت دارد .

خلسه درعرفان اسلامی غیرغزالی حالتی است که هر کس پس‌ازمدتی کم وبیش‌طولانی وریاضت سخت بآن‌میرسد درصورتیکه خلسه غزالی‌خلسهٔ واقعی است که فقط خداوند به بندگان مخصوص خود لطف میکند .

تکامل اخلاقی بنظر غـزالی یک تغیر طبیعت نیست . تکامل اخلاقی عبارت از اعتدال است نه‌خراب کردن وازبین بردن امیال و عشق‌ها . این عمل روحی را باید درکمال احتیاط وپرهیزکاری انجام داد .

بعلاوه غزالی عقیده داردکه عرفان محتاج بـه زندگی طویلی است زیرا هرقدرکه یک عمل روحی بیشترطـول بکشد ، انسان بیشتر عادت میکند وهمین عادت است که‌خصایل پسندیده را درقلبش نقش می‌بندد.(۱)

اما اعتدال درامیال وعشق‌هانمی‌تواند بتنهائی صورت پذیرد . یک عارف مبتدی در حکم یک مریض است وآن خصلت هم عـلاج و سلامتی اوست . همانگونه‌که برای مریض‌پزشکی لازم است ، برای این مبتدی‌هم پزشك روحی لازم است . واین طبیب روحی امیال ریسمان‌گسیختهٔ او را مهار خواهد زد ونواقص وعیوب اورا معالجه خواهد نمود وراه نجات و سلامت بعدی را برای او باز خواهدکرد .

بدینطرین غزالی بوجـود یک (مرشد)عقیده‌مند میشود . پزشك و طبیب روحی چون باروح سروکار دارد بـاید بکلیه رموز و حالات روحی عارف مبتدی‌آشنا باشد .

این مبتدی‌هم بـاید درنزد این شیخ یـا مرشد تمام اسرار پوشیده روح را دریابد وخود را باآنها وفق دهد .

---

(۱) (کارادوو) ازکتاب غزالی صفحه ۲۰۸

مراحل مختلف این ریاضت عبارتست از : ندامت وپشیمانی ، صبر و حق‌شناسی ، ترس وامید ، نداری وزهد ، اتحاد باخداوند وفنای‌فی‌الله .

تمام منظور وهدف این پرهیزکاری دوست داشتن خداوند است و وجود واعمال‌آن صور مختلف عشق پروردگار می‌باشد .

بدینطریق عرفان غزالی یک جنبه اخلاقی دارد .

« لذت عالی و ملکوتی روح وقتی به نقاط نهائی
« سرنوشت خود رسید از نظر ابن‌سینا معرفت وتعمق عمومی
« اشیاء است .

« اما پایان عرفان‌غزالی برعکس خوشحالی وسعادت
« روح را دربردارد که باخدا درهم‌آمیخته و وجود واحدی را
« بسازد . خدائی که مخصوصاً خدای واحد است ، خدای اراده
« است ، موجد وخالق همه‌چیز است .

« ازنظر ابن‌سینا پیروزی وفتح وپایان‌کار فلسفی علو
« ورضایت‌کامل روح میباشد اما از نظر غزالی آرامش وصلح
« قلب صاف است .

« بدینطریق ابن‌سینا روحیه‌ای قوی‌تر وخشن‌تر داشت
« ازجهت نیروی فکری وایمان باین نیرو ، وغزالی با روحیه‌ای
« معتدل‌تر وساده‌تر ممتاز وبرجسته .» (۱)

ب : **عرفان بعداز غزالی** -خلاصه: ارزش‌بزرگ‌غزالی‌عارف اینست‌که بتصوف حق ورود باسلام داده وعقایدعرفانی‌مسیحی‌را درتصوف اسلامی داخل‌کرد .

۱ ـ تصوف : این مکتب عرفانی مذهبی دارای اهمیت خاص است. نمایندگان این مکتب بعداز غزالی عبارتند از :

شهاب‌الدین سهروردی (وفات در ۶۳۷ هجری) و ملقب به (شیخ‌الشیوخ) ومؤلف (عوارف المعارف) است‌که این‌کتاب را فقط‌برای متصوفه نوشته است .

این‌کتابی غنی است ودرآن اطلاعات تاریخی زیادی دیده میشود ، دیگر **شافعی** (قرن ۱۳ میلادی) که‌کتابی بنام (عوارف) داردکه درآن

(۱) (کارا دوو) کتاب غزالی صفحه ۳۹ چاپ ۱۹۰۲

اخلاق رهبانیت ووظایف زندگی دینی را تشریح نموده است ؛ و دیگر **عبدالقادر گیلانی** است (٤٧٠ - ٥٠١ هجری) که زندگی و آثار وعقایدش در کتاب ذیقیمتی بنام (قلائد الجواهر فی مناقب الشیخ عبدالقادر) جمع آوری وتحریر شده است .

عبدالقادر رساله‌ی دیگری بنام (فتوح الغیب) دارد. اوست که دسته صوفیان (قادریه) را تاسیس کرده است واینده‌سته ازصوفیان به رحم وشفقت خود معروفند. وبالاخره باید در ایــن زمینه **احمد الرافعی** (وفات در ٥٧٠ هجری) رانام برد که مـؤسس دراویش در دستهٔ مخصوصی است. او مجموعه‌ای بنام (برهان المؤید) دارد که مجموعه‌ای از احکام وپند و دستورات اخلاقی است .

۲- متصوفه غیر صوفی : اما غیر ازاین مکتب کاملا مذهبی، مکتب دیگری بعد از غزالی در اسلام پدید آمد . اعضاء این مکتب نوعی عرفان مذهبی که بین عرفان دینی ووحدت وجودی بودداشتند. وآنان نوعی صوفی بودند ومیخواستند بین ایندو عقیده مذکوره بالا وحدت ایجاد نمایند وبر تمامی عقاید آنان شك وتردید وجوددارد .

نفوذ واعتبار آنان باعث شد که مورخین آنهارا جزو متصوفه دینی بدانند درصورتیکه درحقیقت آنان فقط متصوفه صوفی نما بودند. متفکرین این دسته مخصوصا از آفریقای شمالی بوده وخارج از مطالعه ماقراردارد.

از اینده‌سته فقط می‌توان ازیك ایرانی بنام **عبدالرزاق سمرقندی** نام برد که در ۷۳۰ هجری بدرود حیات گفته است ومؤلف جزوهٔ معروفی دربارهٔ سرنوشت وتقدیر است بنام : (رساله فی القضا والقدر) ودر آن کتاب از نقطه نظر فلسفه مابعدالطبیعه ازخداو کعبه‌وسرنوشت وتقدیر ازلی سخن گفته است . تمام تعابیر اوازیك فلسفه (افلاطونی جدید) ناشی شده‌است.

☆☆☆

دوشاعر عالیقدر وبزرگ عرفانــی ایران یعنی فریدالدین عطار و جلال‌الدین رومی نیز جزو اینده‌سته فلاسفه متصوفه بودند .

فریدالدین عطار: یکی ازبزرگترین شعرای عرفانی ایران‌ویکی از بهترین وملایم ترین انسان‌هائی‌است که تاریخ خاطرهٔ اورا برای‌ماحفظ کرده است . او در نیشابور ودرسنه ٥٠٧ بدنیا آمده است او بشغل عطر

فروشی اشتغال داشته‌ونامش ازهمانجا است. تااینکه ناگهان ملاقات‌یکی از دراویش باودست میدهدواز شغل‌وکار خود منصرف‌شده مال ومنال‌خود را بین فقرا ومساکین تقسیم میکند وبعرفان می‌پردازد وراه (معرفت)خدا را پیش میگیرد . او مؤلف‌آثار متعدد وزیادی است که دوتای‌آنها بیش ازهمه اهمیت داشته ودرخود توجه است .

یکی (تذکرة الاولیاء) است که بزبان فارسی نوشته و زندگی مقدسین ومتصوفه بزرگ را شرح داده است . دیگری (منطق الطیر) است که دراخلاق عرفانی نوشته وارزش فوق‌العاده ای دارد.

کتاب منطق الطیرمی‌تواند از نظر عقیده‌ای نقش‌میانجگری‌ووحدت دهنده عرفان مسیحی ووحدت وجودی باشد. در این کتاب اشکالاتی که در مقابل روح انسانی برای رسیدن به زندگی معنوی وروحی وجود دارد تشریح شده است .

روح ها در این کتاب درلباس (پرندگان) رفته اند . نخست یک پرنده که رئیس وراهنمای‌آنهاست (مرشد) به‌مسافرت‌طویلی دعوت‌شدند و میخواهند بدیدن مرغ‌مجهول ونادیده‌ای که سیمرغ نامیده‌میشود بروند (بطرف خدا وروح خالص) در راه‌آنها هفت دره هولناك قرار داردکه باید از هرهفت دره بگذرند (هفت وادی تصوف) یعنی درحقیقت‌تارسیدن به هدف عرفانی هفت مرحله وجود دارد واین‌هفت عبارتند از : میل،عشق معرفت ، استقلال ، توحید ، وبالاخره خلسه وفنا فی‌الله‌که روح ابدی‌است. وقتی مسافرت باتمام میرسد مرغان به‌مقر سیمرغ میرسند در این‌وقت بجای اینکه این موجود آسمانی ونادیده‌را که خارج از آنهاست ببینند ، او را مشاهده‌نمیکنند وخود را دروجود او می‌یابند مانند اینکه تمام این مرغان وآن سیمرغ وجود واحدی‌هستند ! بنظر عطار عالی ترین درجات‌حکمت - الهی فنای ابدی در خداست.

اما سرنوشت عطار اسف انگیز ودرد ناك بود زیرا هنگامی که سربازان وحشی مغل نیشابور وساکنین آنرا بخاك و خون کشیدند (۶۲۷ هجری) یك سرباز مغلی عطار را اسیر نمود : عطار دراین وقت یکصد ودهسال داشت .

سرباز وحشی اورا در داخل شهر کشید وبهر طرف کشید تا او را بفروشد . دوستي سر رسید وبسرباز مغلي پیشنهادکرده حاضر است (این

برده) را بصدسکه‌ی‌طلا بخرد . عطار بسرباز مغلی گفت : زنهار بتو که مرا نفروشی زیرا که مرا بهائی بیشتر وارزشی زیادتر است . بدیگری هم پیشنهاد کن بیشتر خواهد خرید . سرباز منصرف‌شداورا بداخل‌شهر کشید اما دوم کسی که پیشنهاد خرید داد گفت که من این برده‌ئرا فقط باین بشته خار که دارم میخرم زیرا ارزش بیشتری ندارد .عطار آنگاه گفت : مرا بهمین بها بفروش زیرا واقعا ارزش من همین‌یک بشته کاه است! سرباز مغلی غضبناك شد زیراموقعیت مناسبی را ازدست داده بود واز شدت غضب سرعطار را برید !

جلال‌الدین‌رومي : جلال الدین محمد رومی مولوی (٦٠٤ - ٦٧٢ هجری) در فلسفه حتی از عطار هم بالاتر رفته است. او مؤلف مثنوی ومؤسس‌دسته دراویش دوره‌گرد (مولانا)است که حتی تاسالهای اخیر در آسیاي صغیر اقامت داشتند .

فلسفهٔ او مخلوطی از وحدت وجود هندی و عرفان مسیحی و فلسفه افلاطونی‌جدید استومولوی‌آنرابشکل یک عرفان‌مذهبی جلوه گرمیسازد.

فی‌المثل دریکی از قصاید خود خودرا فیلسوف مجوس‌نشان‌میدهدو معتقد میشود که خدا درووجودیعقوب ، ژوزف، موسی، عیسی ومحمد حلول کرده است ودر قصیدهٔ معروف « از جمادی مردم و نامی‌شدم » وجود را درجه بندی میکند ومیگوید هر موجودی از جماد شروع شده و سرانجام بعقل کل میرسد ودراین راه از حالات‌نباتی، حیوانی ، انسانی، فرشته‌ای، میگذرد .

از اینجا معلوم‌میشود که وحدت وجودی مولوی چقدر ازمظاهردینی اسلام بدوراست.

۳ - سهروردی وفلسفهٔ اشراق : اما اگر فکر عرفانی غزالی‌در عرفان اسلامی‌تحولی ایجاد نمود، مانع ازاین نشد که‌مکاتب عرفانی دیگر رشد ونمو نکنند . مثلا فلسفه اشراق باحکمت الاشراق که مکتبی نهائی وسری بود درعصر وبعداز او ظاهری وعلنی میگرددومظهر بلند مایهٔ آن سهروردی مقتول بود. (٥٣٩ - ٦٣٢ هجری).

سهروردی مؤلف کتابی بنام (حکمت الاشراق) است .

سهروردی نخست وحدت عرفاني را در تاریخ جهاني تدریس‌و تعلیم

میکند . بنظر او تمام فلاسفه وعقلای گذشته ومعاصر ازمصری ویونانیو یهود وایرانی وعرب یک مکتب واحدرا تدریس وترویج نموده اند وآنان این مکتب را فقط ازنظر ظاهر عقلی مطالعه نکرده اند بلکه تعمق باطنی عرفانی و کشف مافوق طبیعی را هم درآن نظر گرفته اند .

یا بنحو دیگر : فلسفه ومخصوصا فلسفهٔ عرفانی منتج یک الهام ووحی است وازهمان آغاز خلقت جهان در تدوین وتکوین بوده است .

از طرف دیگر سهروردی میگوید که درتمام اعصار بشریت بروی زمین کسانی زندگی میکنند که بانیروی مافوق الطبیعه قدرت حس ودرك چیزهای نهائی وپوشیده را دارند ومی توانند برموز واسرار راه یابند. و اینان **قطب** هستند وباید امام جهان باشند و بشریت را راهنمائی نمایند.

قطب ها بزرگترین عرفای آنعصر هستند و تعالیم آنها الهی و آسمانی است.

تمام اینها که بزبان مخصوصی بیان شود و با استعارات و کنایات هم آمیخته گردد همان اشراق ابن سینا را درست میکند. یعنی همان حکمت مجوسی وافلاطونی جدید. مؤلف از متضاد کردن نور وظلمت شروع میکند وهرچیز راکه خوب ، معنوی وبلند مقدار است «نورانی» میخواند وهرچه را که زشت وپلید ومادی است« ظلمانی» میداند . خدا را (نورالانوار) میداند وعقل را نورمیخواند، دنیای تاریك را درمقابل دنیای نورانی قرار میدهد.

بعقیده سهروردی خدا نوری درخشان است که دایم درتشعشع می باشد وخدا صاحب (اشراق)است، از خدا نخست نورواحدی سرچشمه میگیرد ، این نور درمقابل خدا ظلمت وسایه است وبالاخره اولین جسم خلق میشود، که کره محدود جهان است. سپس انوار دیگر بوجود میآیند وسایه های دیگر خلق میشوند تا اینکه بما میرسد وجهان ما یک سایه است ...

پایان

فهرست تاریخی وقایع مهم سیاسی و ادبی ایران

حکومت ماد (۷۰۸ تا ۵۵۰ قبل ازمیلاد)

تولد زردتشت (۶۶۰ ق . م)

حکومت هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۱ ق . م) :

کورش وتشکیل سلطنت ایران (۵۵۰ - ۵۲۸ . ق . م)

کمبوجیه وفتح مصر (۵۲۸- ۵۲۲ ق .م)

داریوش و نشر آئین زردتشت (۵۲۱ - ۴۸۶ ق . م)

خشایارشاه وجنك یونان (۴۸۶ تا ۴۶۵ ق . م)

اسکندر مقدونی وفتح ایران (۳۳۱تا ۳۲۳ ق . م)

سلوکیدها (۳۱۲ تا ۲۵۰ ق . م)

اشکانیان (۲۵۰ قبل‌از میلاد تا ۲۲۶ بعداز میلاد)

ارد وجنك اول باوم (۵۶ بعد. م)

ساسانیان (۶۳۶تا ۲۲۶ میلادی)

اردشیر (۲۲۶ - ۲۴۲)

زردتشت ودین‌وآئین ایران

شابور اول (۲۴۲ تا ۲۷۲)

ظهورمانی (۲۴۲)

بهرام اول (۲۷۳)

مجازات مانی (۲۷۵)

شابور دوم (۳۰۹ تا۳۷۹)

مجازات مسیحیان

قباد (۴۸۸)

ظهور مزدك

خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ ـ ۵۷۹)

مجازات مزدك واوج قدرت ساسانیان

دخول فلسفه افلاطون وتصوف هندی .

خسرودوم (۵۹۰ تا ۶۲۸)

یزدگرد (۶۲۸ تا ۶۵۲)

حمله اعراب بایران

خلافت اعراب (۶۳۲ ـ ۶۶۱»

ابوبکر (۶۳۲ ـ ۶۳۴)

عمر (۶۳۴ ـ ۶۴۴)

فتح ایران (۶۳۶)

عثمان (۶۴۴ ـ ۶۵۶)

علی (۶۵۶ ـ ۶۶۱)

مبادی تشیع

حسن (۶۶۱ ـ ۶۶۹)

بنی امیه (۶۶۱ تا ۷۴۴)

معاویه (۶۶۱)

یزید

شهادت امام حسین (۶۸۰)

ظهور معتزله (قرن اول هجری)

بنی عباس (۷۴۴ ـ ۱۲۵۸)

ابوعباس

منصور

تأسیس بغداد

دخول فلسفه‌ی یونان دراسلام

حنین ابن اسحق

هارون (۸۱۰ ـ ۸۳۳)

تأسیس دارالحکمه در بغداد

اوج قدرت متعزله

متوکل

دخول ترکان بایران

مستعصم (۱۲۵۸)

فتح بغداد توسط مغول

ازبین رفتن خلافت اعراب .

طاهریان (۸۲۲ - ۸٤٤)

صفاریان (۸٦۷ - ۱۱٦۳)

یعقوب لیث صفار (۸٦۷ - ۸۷۹)

عمرو (۸۷۹ - ۹۰۵)

سامانیان (۸۷٤ - ۹۹۹)

نوح

ابن سینا (۹۸۰ - ۱۰۳۸)

رودکی

تجدید حیات شعر وادب ایران

فارابی (وفات در ۹۵۰)

رازی

آل بویه (۹٤۰ تا ۱۰۵۵)

علی ، حسن واحمد

غزنویان (۹۵۵ - ۱۱۹۱)

الپتکین (۹۵۵ - ۹٦۳)

سبکتکین (۹۷۷ - ۹۹۷)

محمود غزنوی (۹۹۷ - ۱۰۳۰)

اوج قدرت ادبی درایران

فردوسی

فرخی

عنصری

عسجدی

مجازات فلاسفه

مسعود (۱۰۳۰ ـ ۱۰۴۱)

سلاجقه(۱۰۹۷ - ۱۱۹۴)

طغرل بیک (۱۰۳۷ ـ۱۰۶۳)

الب ارسلان(۱۰۶۳ـ۱۰۷۳)

ملکشاه (۱۰۷۳ ـ۱۰۹۲)

قدرت اسلام

قدرت اسماعیلیه

حسن صباح

نظام الملك

خیام

غزالی.

فلاسفه مخالف عقل و استدلال

اتابکان فارس (قرن دوازدهم)

ابوبکر سعد

سعدی(۵۹۰ هجری)

اتابکان آذربایجان (قرن۱۲)

آل مظفر(قرن۱۴)

شاه شجاع.

حافظ .

خوارزمیان (۱۱۹۴ـ۱۲۳۰)

تکش (۱۱۹۴)

سلطان محمد (۱۲۳۰)

حمله چنگیز

شهاب الدّین سهروردی (۶۳۷هج)

فریدالدین عطار(۶۲۷هج)

سهروردی مقعول (۶۳۲)

سلطان جلال الدین

سلطنت چنگیزخان

هولاکو

شمس تبریزی
مولوی رومی (۶۰۴ - ۶۷۳هج)
ناصرالدین طوسی
تیمورلنگ (۱۳۳۶- ۱۴۰۳)
حافظ
عبدالرزاق سمرقندی
حمله دوم تیمور

صفویه (۱۴۸۵ - ۱۷۲۲)

شاه اسماعیل اول (۱۴۸۵- ۱۵۲۴)
تشیع دین رسمی ایران شد.
سلطه ترکان عثمانی
شاه طهماسب اول (۱۵۸۵-۱۶۲۸)
ملاصدرا- شیخ بهائی - فندرسکی.
شاه سلطان حسین (۱۵۹۴-۱۷۲۲)
افغان و حملهٔ افغان (۱۷۲۲)
محمود » (۱۷۲۲- ۱۷۲۵)
اشرف » (۱۷۲۶ ۱۷۲۹)

نادرشاه افشار (۱۷۳۶- ۱۷۴۷)

زندیه (۱۷۵۱- ۱۷۹۲)

کریم خان (۱۷۵۱ - ۱۷۷۹)

قاجاریه (۱۷۹۲-۱۹۲۵)

آغا محمدخان قاجار (۱۷۹۲-۱۷۹۷)
وحدت ایران (۱۷۹۲)
فتحعلی شاه (۱۷۹۷-۱۸۳۴)
ماجرای قفقاز (۱۸۱۳)
محمدشاه (۱۸۳۴ -۱۸۴۸)
بابیت (۱۸۴۷)
ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶)
مجازات باب. از دست دادن افغانستان و مرو
مظفرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۹۰۶)

انقلاب ایران ومشروطیت (۱۹۰۵)
محمدعلی شاه (۱۹۰۶-۱۹۰۹)
قرار داد روس وانگلیس (۱۹۰۷)
احمد شاه(۱۹۰۹-۱۹۲۵)
هرج ومرج، حملهٔ روسها، سقوط قاجاریه

سلسله پهلوی

کودتای رضا شاه(۱۹۲۱)
ایجاد دانشگاه تهران (۱۹۳٤)
اعزام اولین دسته محصل بخارج(۱۹۲۷)

منابع کتاب:

برای مؤلف: کتب مورد استفادهٔ مؤلف درزیر هرصفحه که از آن استفاده شده نامبرده شده است. نام مؤلف کتاب، اسم کتاب وشماره صفحه کتاب مورد استفاده ذکر گردید.

برای مترجم: کتب مورد استفاده مترجم عبارت بودند از:

۱ ـ اصل کتاب به زبان فرانسه	چاپ پاریس
۲ ـ لاروس قرن بیستم شش جلد	«
۳ ـ دایرة المعارت اسلامی بزبان فرانسه چهارجلد	«
٤ ـ لغت نامه دهخدا	چاپ تهران
٥ ـ گلستان و کلیات سعدی	چاپ اقبال

٦ ـ رباعیات خیام باترجمه بشعرفرانسه از اعتصام زاده

۷ ـ قرآن مجید باترجمه فرانسه.

فهرست مطالب کتاب

فصل چهارم: غزالی

فصل پنجم: قرن معاصر

فصل ششم: ضمائم کتاب

ابوذر صداقت

پایان کتاب وتاریخ انتشار : اردیبهشت ۱۳۳۶ « تهران »

Traduit du français
par:
Abouzar SEDAGHATE
Licencié ès lettres

LA PENSEE IRANIENNE

(A TRAVERS L' HISTOIRE)

Par:
Le Docteur MOUSSA BEROUKHIM
Docteur ès lettres
Professeur à l' université
Redacteur du (Journal de Teheran)

Librairie: CHARGHE



بها ۵۰ ریال